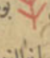
هیچ کار عنیف نباید کردن و هر گاه کبودی کمتر می‌شود و بزردی می‌گراید نشان خیر بود
و اگر کبودتر یا سیاه می‌شود بر دل ضماد قرنبا از دست دیگر فصد باید کردن بشرط قوت و آن
ضمادهای مذکور متصل بر آن محل نهادن و ادویه که تسکین آماس کند در باب
زنبور مذکور می‌کرده و استحمام و طلی آب گرم این کبودی را بزردی فرو کند و چون
بیش تر باز رسید در حال سر بند را باید گرم شد و بند گشادن و داروی که انزالادوق
گویند بر آن محل نهادن و در فاده بر بالای آن نهادن و محکم بستن و دست را بر بالشی بلند
نهاده داشته تا خون بدو میل نکند و بازوی دست دیگر را یا پای مقابل آن دست مجروح را
بتسمه محکم باید بست تا خون بدو میل نکند و از جراحت باز گردد و چون از دیش دست
یا پای غیر مجروح بوج باشد لحظه بگشایند و آسایش دهد و دیگر ببندد و اگر بوت
دست و پای غیر مجروح را می‌بندد و اصوب بود **بیان الادوق** بگیرند دم الاخوین
که آن را خون سیاوشان گویند و انزروت و قلطار و گلنار و اقاقیا و صبر و کندر و کتیرا
از هر یک جزوی و صمغ عربی دو جزو و جمله نیکو بکوبند و نرم بیخته بسفیده بیض
بر بشند و آن را بر پشم خرگوش یا خانهٔ عنکبوت یا قز نرم کرده الا بر جراحت
و کوه دان نهند و بند را بگشایند و باز لحظه را ببندند و بعد ده روز آن دارو
بر نفوذ دارند و اگر خون هنوز ساکن نشده باشد باز الادوق نهند و ببندند
هر چند روز ملاحظه می‌کنند با احتیاط تمام تا جراحت بستر و محکم گردد **و اگر**
بر بالای دارو و سر رگ جزوی شکل نصف جوز از اد زیر یا سرب ساخته نهند
و بند بالای آن بندند نیکو بود چه بطرفین خود هر دو سر شریان را از خون آمدن
منع می‌کند **و جالینوس** دوای کند دهر از این الادوق داده **در بیان دوای کند**

بگیرند کندر صافی و بحون و نحاله ازو کنند و به سپیدهٔ خایهٔ مرغ برسته بهماناد ستو بر جراحت
می‌بندند و در این اوقات طبع معصود را رعایت باید کردن تا ورم نشود و باعتدال به
باشد و چون باین تدابیر همچنان خون آید بقوت و دست دیگر بالیقون یا الکحل بر باید دست
اگر بقوة و فاکند و مانعی دیگر نباشد و اگر بدین هم ساکن نشود چون نزدیک بود که شریان را
ببرند و داغ کنند **و علامت** آنکه جراحت بر شریان افتاده آنست که حرکت جستن خون با نظام با
همچو حرکت نبض و خون اشقر و رقیق باشد از خون عروق و اگر گوش بجراحت نزدیک دارند
آواز حرکت خون توان شنیدن چنانکه گویا بر می‌جوشد و در حال نبض ضعیف شدن
گیرد و بسیار بود که بسته شدن خون این جراحت بر بسته شدن سر شریان نباشد بلکه بر بسته
شدن گوشت بود بر سر شریان و آنگاه از آن گوشت بر سرک ثمره بدید آید و ورم تا
چندانکه جوزی و بندقی نزدیک و اگر گوش بدو نزدیک دارند احساس حرکت خون در میان
آن ثمره توان کردن و الطبا این را ابیت الدم گویند از بهر آنکه پر از خون شریانی بود و هرگاه
داروهای قابض بر او نهند و مداومت کنند محکم شود چنانچه آواز خون آن شنوند
جالینوس گوید شخصی را دیدم که بعمدا مقدار بر فصادان بران مدتی آن را محکم ساخته
چنانچه آواز حرکت خون از آن برطرف شد **و تفصیل** منافع آورده و شرایین و طریق
بریدن و داغ کردن رگها و شرایین بابها دو دست کردن جراحتها بجمله بمحل خود مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی و در بحث جراحتها نیز بعضی از علاج بستن خون
مذکور کرده و من الله التوفیق **واما در تدبیر حجامت** باید که در نقصان ماه کنند و
اولی شانزدهم است تا اخلاطی که با خون در پی ماه بجلد میل کرده و هنوز تمام با
خون بدون بازگشته نیز از زیاده و در حین حاجت گاه اولی بود مگر آنکه نعوذ

مدو

حکمای هند این صنف از زلو را از هرناک تریاق اند و گویند از مزیدن آن عضو را
آماسها و ریشهای بد و تب و غشی و خون آمدن بافراط و امثال این مضرات تولد
کند و احتیاط آنست که نخست او را اندر آب پاک کدا رند تا شکل و لون او معلوم
کرده و بدانند که از کدام صنف است والله اعلم **واما در شرط اذن** یعنی آجیدن
سرهای گوش **باید** که مریض را رو مالی زرد در گردن کنند و لختی او را تاب دهند
و سر فرود آرد تا خون بگوش میل کند بعد سر گوش نیک سرخ و دمیده شده
باشد تیز بیاجند هر دو سر گوش را و بر هر گوشی چهار زخم یا پنج زخم یا شش زخم
بزنند بمقدار مطلوب در طاق و جفت مختلف باید زدن و از هر دو بسیار
خون ستدن را اولی بود و اگر تقدیم و تاخیر کنند هم توان بلا فرق کلی و در بعضی
حالات که مانعی از جانبی باشد و یا صلاح تنقیه یک شود یک گوش هم
توان آجیدن **و باید** که در آن حین پوست سر گوش را با انگشت گرفته از غضروف
گوش دور داشته بیاجند تا سر تیغ بغضروف نرسد که زخم آن بد رود **و**
باید که زخمها را بسیار دور از یکدیگر و بسیار نزدیک یکدیگر نزنند و فاصله
بمقدار طول گندمی نیکو بود و آجیدن را از نصف بالا بهتر نگاه دارند و چون خون
بمقدار کفاف زیاده آید دو مال را دور کنند و راست نشینند و نخبه با ده بر
زخمها بگیرد و اگر باینها نیز بازنمی ایستد بآب سرد روی بشویند و در کردن وی
داخل سازند و بازوها نیز ببندند و اگر از غلظه نمی آید و می بندد را نیز هم
لحظه بتر بند و زخمها را لختی بر بخارند و بعد ایستادن رفاده از نخبه کهنه بر

سرهای کوش بچسپاند وبگذارند تابرآن خشک شود واحتیاط کنند تا اصل ازو قف کنده نشود
وهرگاه حجامت دست شود خود بیفتد **واینجا** که این نوع استفراغ بکنونه کافی نباید وتکرار
توان بوجهی دیگر مدد رساند **واما ورداندن زنقا** اینچه بکار باید درباب امراض النسا وطب م
بتفصیل مبین کرده ان شاء الله تعالی **واما در رعاف بدید آوردن** یعنی خون از
بینی راندن بایدکه آنکس را در بینی جراحتی نباشد وکثرالرعاف نبوده باشد ودماغ
او را نیز ضعیفی بوده باشد وسفید پوست وزرد وکم گوشت نباشد ودر اسافل او علتی
وجراحتی واقع نباشد ومراعات هوا ومایل سلحش خون باعالی همچنان بایدکه در شرط
اذن گفته شد وبعد از آن باید که علقی راکه آنرا ابلم گویند ودر النکها می باشد وبرسر آن
چهار شاخ همچنین  بود آنرا بگیرند وآن چهار شاخ را بتراو باز کرده اند همچنین
 وبدست چپ آنرا از نصف گرفته نصف آنرا در بینی فرستد تا حوالی دماغ و
بدست راست خود چند نوبت محکم برشیب آن زدن خود برتند چنانکه ضرب وکوفت
آن علق ختن اعضو صنع را بربخاند وخون روان شود چون مقدار مطلوب آید دو ما ل
بگشاید وبآب سرد استنشاق کند وروی بشویند وسر وروی را خنک دارند واگر
باز نمی ایستد علاج غلبه رعاف کنند ودر داء المرزوری این علاج در صداع همان او لوا نی
سر وچشم شایع ونافع است حتی که کودکان بمزاج نیز این عمل کنند ومضرتی نباشد واین
عجب است که اطبا بدین ایمایی نکرده اند وباوجود که امداد رعاف بانواع فرموده اند والله
اعلم والحکم **واما در احتمال** باید که در حین حیل هوا انحنکی از صباح وما
واقع شود ودر اقرادمش وبود هوا اعتدال امری دارند ودو او اراده دکرمی ادکمی الحنکی و

در

خلاف این اوقات کند که آنهنکام مختار اند **وباید** که از بیرست سالکی حجامه نکنند
که بسبب زیادتی جبن گیشود در جلد واطفال را هیچ وجه حجامت نکند که ضعف عظیم
در تن ایشان بدید آید وبران بمانند وکودکانرا نیز تا ممکن باشد حجامه نکند وبعد
استحمام تا آسایش تمام حجامه نکند زیراکه در حجامه خون دقیق می آید وکوماید
خون را دقیق تر میباید مکروه فنی که تو فنی مطلوب بود ومردمی را که دل یا معده
ضعیف باشد ویا جگر سرد حجامه نکند که مضرت حجامه بدین اعضا زود تر وبیشتر
رسد واما سهایی راکه خواهد بجنس وبس کردن بحجامه نکند تا خون لطیف شده بیرون
بجرج نشود وماده خام مفسد بماند وطبع خنازیر گیرد ومضرة رساند مکرده فی
که ضرورة عظیم بود **اما انجا** که محل اماس بربخ شده باشد وآن محل لا بوان بناشد
که ماده آنرا بوانند تا برکشد تا جهة کم گوشتی ویا شرافة عضو وامثال اینها تمام
بحجامه بایدکشید شرطی که دانند که ماده بحجامه باک می شود وتخفیف بالی حسب
حادق متعلقست **وباید** که حجامه بر موضعی که در قوه آن عضو ویا عضوی
قریب بدان قصوری بحجامه آن می شود نکند چنانچه بر حوالی حافظه از پس سر
در قوه حفظ وبراحد عین در قوه عصب ویر مهرهای قفا ازبرا بر معده در قوه
معده وبرمابین وركین که آنرا قطن گویند تحریك در قوه کرده وباه واشباه اینها
وهمچنین بر عضوی که شرائین باشد وبر پوست نزدیک بود حجامه نکند که بیم
آفات مذکوره بود وبعید دست شدن شریان در قوای حیوانی قصور واقع
شود **وباید** که حجامه بر مقامی کند که هوای آن بگرمی مایل بود وحمام خالی
ومسلخ آن هم نیکو بود **وتبقی** دغایات حجامه در اکل وشرب ووقت قریب

مقعد باید کردن ومنافع مخصوصهٔ حجامت در معالجات بترتیب معلوم کرده
انشاء الله تعالی واما در افکندن علق که آنرا زلو و زدوو زده و دیوچه گویند
و آبی که آنرا چون گرفته بخت ابرانگون نار بدارند تا آنچه در شکم او باشد قی
کند آنگاه اندکی خون مرغی یا گوسفند جوان و اشباه آن در ظرفی پیش او بریزند
تا اندکی از آن بخورد پس بردارند و پاک کنند و بر عضوی که خواهند بر افکندن
آنموضع را نخست بمالند تا سرخ شود آنگاه دیوچه فرو گذارند و اگر دیر میگیرد
آنموضع را بخون یا گل سرشوی و یا لمحلب آلوده کنند و اگر از آن در ما سوده کنند
و از طرف سر بر عضو گذارند بهتر فرمان برد وهرگاه که خواهند که باز افتد قدری
نمک یا بوره یا خاکستر کتان یا پشم سوخته یا اسفنج سوخته بروی پاشند و برود
دهن و محل مزیدن او و چون باز افتد اگر میسر باشد آنموضع را بمحجمه و امثال
آن بمزند و اگر نتوان بانگشت بمالند و بفشارند و باب گرم بشویند تا مزیده
او پاک شود و اثر آن زایل گردد و اگر خون دیر باز ایستد مازوی سوده یا گل
سفال نو یا شب یمانی سوده بر جراحت او کنند ومنفعت او در عضو معلول آنگاه
ظاهر شود که بعد از تنقیهٔ بدن بمسهلی یا فصدی استعمال کنند وبهترین
دیوچه آن بود که در آب صافی خوش باشد و آنچه در آبی باشد که ضفدع در آن
میباشد و بر روی آب سبزی رسته بود که آنرا طحلب و حره گویند هم نیکو بود و
باید که دیوچه شکل چون دنبال موش باریک بود و سرش کوچک و شکمش سرخ
باشد و پشتش بسبزی گراید و آنچه از آبهای بد گیرند و رنگ او کحلی بود یا سیاه
و با موی پشت او خطهای لاجوردی باشد و مانند بوقلمون بود بد باشد و بعضی از
حکای

بدنی منقسم کرده دلیر قسم و هر قسمی را اسمی بود علیحده و اگر چه جمله باسم عام موسوم
شوند وتحقیق در این بیان آنست که رطوباتی که از اخلاط ثانیه در بدن پدید می‌آید دو
نوع بود یکی فضلی چون منی و مخاط وبزاق و حیض و امثال آنها چنانچه قبل از این
مبین شد دوم غیر فضلی و این قسم را چهار مرتبه است یکی رطوبتی بود که خلع
صورة خلطی کرده و هنوز قبول صورة عضوی نکرده است و در اطراف عروق شعریه وشاقیه
اعضا محصور است و مغذی بدن این رطوبت است باستحالات دیگر و سبب امراض بسیار
میشود بقبول عفونت و فساد و تحجر و غلیان دوم رطوبتی است که از سواقی بر دوا
و افواه لیفیه شعریه گذشته و همچو طل بر اعضا افشانده اجزا و مفاصل را تر و نرم میداده
وهرگاه بدن غذا نیابد طبیعت در این تصرف کند و این را دیگر بگوارد و غذا سازد سیوم
رطوبتی است که با اندامها مخلوط شده است یعنی غذای آنها گشته و صورة و مزاج عضوی
یافته لیکن هنوز بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان چهارم رطوبتی است
که پیوستگی اجزا اعضای متشابه الاجزا از اول خلقت بدانست و مبدا آن از نطفه است
پس هرگاه که اجزای اصلیه مستقر گردد وتخصیص دل بمرض دق بدست زیرا که هرچند
حرارة جگر و شش و معده هم ذبول میکنند لیکن تا آن حرارة بدل که معدن حرارة
بذاتست اداء نمیکند این مرض محقق نمیگردد و بعد حدوث این حال مادام که حرارة
بتحلیل و افنا رطوبت اولی و ثانیه که مر بدن را بمنزله روغن اند که در چراغ دان گشته
خصوصا آنچه در حوالی دل بود میکند آنرا بر اسم نوع کرده است موسوم کرده اند و اول حمی
نخستین بود اما دق و علاج این آسان بود و لیکن بدشواری تشخیص توان کرد بجهت اشتباه
حمی بلغمی لازم بدان سبب که هنوز ذبول ظاهر نباشد وهرگاه بتحلیل و افنا رطوبت دوم

واقع شد وحرارة شروع کرده در تحلیل وافناء رطوبت ثالثه کرد مریض را بمنزلهٔ دو عن ست

که فتیله اند دخورده است اورا باسم ذبول موسوم کرده اند واین درجهٔ دوم بود از دق

وتشخیص این مرتبه آسان بود وعرض این درجه را ابتدائی بود که قابل علاج بود بوجه

تام ووسطی بود که ممکن العلاج بود بوجهی وجه وصدق کامل وانتهائی بود که

ممکن العلاج نباشد الا با مر الله تعالی هرگاه تحلیل وافناء این رطوبت ثالثه

واقع شد وحرارة شروع کرده در تحلیل وافناء این رطوبت رابعه که مریض را بر فنا

رطوبتی است که اتصال الاجزاء فتیله بر آن است اورا باسم مفتت ومحتف موسوم

کرده اند واین درجهٔ سوم بود از دق وعلاج را دخلی ونفعی با این مرتبه نباشد

وچون این مسایل بوضوح پیوست بدانکه وقوع حمی دق ابتداء ممکن نباشد

مگر بسببی عظیم از مثل سموم وغیره واغلب وقوع آن بعد حمیات یومی وورمی

وعفونی بود وعلامت آن دقت وصلابت وتواتر وضعف نبض بود وهمواره بر یک

نسق بودن آن مگر بعد طعام که قوت گیرد واندک بعظمی گراید وبعد هضم بحال

اول رود وبدن بیالعدن چیزی اندر ذبول وهرگاه بعد ذبول رسد چیزی ظاهر شود

ودسوبی همچو صفایح سبوس بدید آید واهسته بودن تب چنانچه مریض بیدار از

خویش آگاه نباشد از جهت خوی کردن با آن وچون دست بر ملمس او نهند حرارة بسیار

فهم شود وهر چند دست بر آن بیشتر دارند حرارة بیشتر مینماید وکم تر بودن رگها

وشراین وبرافروخته تر شدن حرارة لختی بعد خوردن غذا وواضح علامات این آت

وچون ذبول بدید آید گرد بر گرد چشمها بحال اندر دود یعنی مغور گند ومنقبض شده

ظاهر شود وسرهای استخوانها وفقرو قفا از جهت کم شدن گوشت بر آید وصدغها

انور

در سرما مایل بگرمی باشند وتفس را در حین اختقان خفک دارند تا دل را از حرارة

بخارات که بسبب خفته بود برهد باشر احتی باشد ونا سه ضعف نشود واسافل را بوشیده

دارند تا سرما منع عمل نکند در دره ها موضع گرم از بود وبعد از انجام مفرط

وتب مفرط مطلقا اختقان نکند وهمچنین در سن طفولیت وکودکی بجهت حدوث

ضعف ودر عطش وجوع وبرنا شتاین نکند بجهت آنکه دوا بسبب خلو معده ودود بخارها

باریک منجذب گردد وفساد کند وضعف دهد وتشنگی بیشتر شود واگر قبل از آن

ترببی که مقوی فم معده باشد بخورند تا دارو را از برآمدن بمعده باز دارد اولی

بود وباید که چنین بخشی دوا با معا خود را از سرفه وعطسه نگاه دارد تا دارو

بالا کشیده نشود ودر حقنه چیزهای بسیار حاد داخل نباید ساختن که بسیار

بود که از آن ضعف کبد ومغص امعاء ویابت بدید آید ومحذرات چون افیون وآب

کشیر ترواشباه آن نیز داخل نشاید کردن که سستی وحذر عظیم او دو بهم اگر

بود مگر بضرورتی عظیم وصبر نیز از حقنه وهمچنین از اشیاف نیز دور باید داشتن

که بالخاصیة بمقعده مضر بود وباید که مقدار حقنه بسیار نباشد که از آن سستی و

نفخ وسنگ ادی بدید آید وباشد که بزحیر انجامد وکمتر نباشد که بموضع نرسد وسخت

گرم نباشد که غشی آورد وباشد که باسهال خون انجامد وسخت سرد نباشد که با

کند واجابت نکند وسخت قوی نباشد که منفعتی ندهد وسخت غلیظ نباشد که ره

رودها را آلوده کند ومضرت رساند ومقدار معتدل از وی نیم جاه منقال بود

وباید که این مقدار از حقنه یکبار در ریزند لیکن برفق وباید که در فرود آوردن

ایشان را وبدو سرد نفس ومحکم در نفشارند که منافذ را بربخاند واگر حقنه بود بی

بازکرده دوا نفع مطلوب دیر بحاصل آید و اکثر ظهور یابد تکرار عمل کنند بمقدار محتجه
مثل آن و جهة اصلاح دردهای دو دو سه نوبت ترتیب توان و افراط در احتقان
بغایت مضر بود **و باید** که در حین عمل اگر جهت علاج کرده و کرکاه می کند مرض
تنفعا باز خسبد و سر بالشی بزرگ نهد چنانکه کردن و سینه او افراشته باشد
و سرین را نیز بر بالشی نهد و میان پشت را بر زمین و اگر جهة علاج ناف و مثانه
باشد بزانو خسبد و سر و سینه بر بالش نهد چنانکه او بخنه باشد و اگر جهة تنقیه
دماغ و یا جهة قولنج میکند بر پهلو ها خسبد و بر جانب درد و بر این قیاس عمل
کنند در سایر اوجاع بحابهای علیلی و سافل و امعاد قاق **و طریق** استعمال
محقنه و ساختن آن از مطولات باید دید و سایر اغذیه و اشربه و حقن لایقه
بحال هر کسی از بحث معالجات معلوم کردد ان شاء الله تعالی **و اما در طلا کردن**
چیزی بر شکم و در کردن چیزی در دست جهة اسهال جز از
جمله استفراغات تام این تدابیر الحاق یابد بجهة در مسهل و ملین کشته شد مرعی دارد
و طبیعت را ماده ساختن اینجا هم بکار آید دوا و در جهة این امور در باب تراکیب مذکور
کرده ان شاء الله العزیز **و اما در ادرار و تعریق و ادرار دون محاو لعاب**
و امثال بکار ابدار ادویه و تدابیر جمله در مبحث معالجات بتقریب مذکور کرده ان شاء
الله تعالی **و بالجمله** اصل کلی در تمام استفراغات مراعات قوت مستفرغ و وقت
و محل و مزاج و تقدیر و تاخیر و تعدیل او و تقویت بدن و اصلاح دوا و طبع و
دفع و عدم افراط و تفریط و مراعات عادات مریض و ابوین و مرضعه او باشد
و الله اعلم بالصواب **اما حمی دق** باعتبار تحلیل و افنا اصناف رطوبات

بود

اندر رفته و پوست روی پیشانی کشیده شود و در و تو تازکی از رنگ پوست برود
و بدان ماند که غباری بر نشسته است و ابروها بکرانی بر دارد و هیئة چشمها بهیئت چشم
خواب آلوده ماند و سر بینی تیز شود و موی دراز تر نماید و شپش بسیار اندر وی
پدید آید و کتفها بر افرازد و عجز حرکات و ضعف غلبه شود و صلابة و صغر نبض بغایت
و شکم بر پشت باز کشیده شود و پوست سینه هم بدان کشش یابد و هر گاه ذبول بحد
آخر رسد موی بریختن گیرد و ناخنها کوژ شود و اسهال ذوبانی پدید آید و گاه
پشت پای بیاماسد و بیش از این مهلت نباشد تا علامتی دیگر ظاهر گردد و بسیار باشد
که دق با تب عفونی مرکب شود و بیشتر آن بود که با حمی لحم افتد که بعد حمیات مختلطه
پدید آمده باشد و اینجا احتیاط بود اینی افتد مطلقا بدتر بود از آنکه با دیگر حمیات
افتد **و علامة** ترکیب آن آن است که چون مدت عفونی آن بگذرد و عرق کند اندر
تن حرارتی و خشکی مانده باشد و تن لاغرتر از آن شود که مدت عفونی را
کند و اندر بول و براز چربی باشد و نبض مختلف بود و اندر این احتیاط و تفحص
نیکو باید کردن که ممکن بود که تب نایبه با تب لازمه غیر دق ترکیب یابد و مدت آن
دراز کرده و هزال غالب شود بتخصیص که مریض در اصل لاغر بوده باشد و گمان برند
که دق است **جالینوس** گوید که ذبول دیده ام که سبب آن آماس و دهٔ قولون
بوده که معده آن دراز کشت و ذبول پیدا کرده و دیده ام که سبب آن آماس مراری
بوده و دیده ام که سبب آن آماس کرده بوده و دیده ام که سبب آن آماس مثانه بوده و
گفته اند که هر گاه از تعبد درازی مدت ذبول الاعضا بی اهسته پدید آید و معلوم
شود که تبی خشکی اندر دل و نواحی آن تولد کرده است حکم باید کردن که آن

دوات زنی جوان درد دق بود و ورم رحم داشت و از صعوبت وضع حمل و بدی قابله
این پیدا شده بود و مدت آن دراز کشته و تبی آهسته هرچند روزی تا آن ظاهر تر
بودی و چند روز دیگر مخفی نمودی و بذبول انجامید و در این ممالک ذبول را دق
باریک گویند و آلت او از طبابت وقوفی داشت و حقنهای نرم و ضماد و محلل معتدل
چون برگ کاوی و بابونه قدری در آن حل کرده و فرزجهای محلل در هفته دو نوبت و
سه نوبت او را فرمودی بهمین آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و صبیه سیزده
ساله درد دق بود و ورم رحم داشت و از جستن از بلندی پیدا کرده بود و همواره الم
اندک از جانب چپ در قرب ناف در باطن و تبی نرم لازم بر اثر آن ظاهر شده بود و
گاهی ظاهر بودی و گاهی مخفی و گاهی چنان نمودی که سرمایی بر پشت بر می آید
و سر دست و پایها را اندکی خنک شدی هر روز یکنوبت و بعد از آن حرارت ظاهر
تر شدی و مدت آن دراز گشت و بذبول انجامید و تصور چنان می کردند که دق است
و بحکیمها علاج می کردند و مفید نبود و بعد هفت ماه ذبول بنهایت رسید و ضیق
النفس پیدا کرده و هر لحظه نفس منقطع شدی و دیر دیر بول گاهی نمودی و هلاک
شد و مرا تجربه چنان تحقیق شد که ذبول و دق را اسباب زیاده از ظهور و خفا مختلف
می باشد و گاهی سرمایی در دست و پای و سر و بینی و پشت یافته می شود و قریب بغراشای
و در این ملک گویند که موی بنای آن کس تیغ می شود و اجتناب می کنند و خصوصاً در وقت
استعمال الخنکیها و در دق راستی هیچ از این اختلافات نباشد **علاج** دق
آنست که در جمیع اوقات و احوال دق و تبرید و ترطیب کوشند نفسها و ترطیبها و دوا
های خنک و سرد کرده و با غراض زر قراوی تسکین دهند و مسکنهای سرد و تر

هوا و گشاده فضا بوقت گرما و در مسکنهای معتدل الحرارة در سرما و از جمله اغذیه تر خنکی
قرایی باشد از اعمال و اعراض اجتناب عظیم واجب دانند و از هرچه او را تفریق و تضعیفی
میشود دور دارند و چون این مرض از نضج و استفراغ مستغنی است هیچ حال اندک
و بجویز هیچ استفراغی نکند و عرق و اسهال که گاهی واقع می شود منع کنند مگر وقتی
که مرکب افتد که آن هنگام اگر ورم باشد نضج آن کوشند و یا تحلیل نمایند بحقنها
و شیافها و ضمادها و خورانیدن دواها و استعمال آبزنها و لیکن چنان مبالغه
نکنند که اشتعال دل را زیاده کند گرمی و یا غلبه عنف و علاج مشترک کنند و اگر
تب عفونی باشد بعد از رعایت اشتراک در تدبیر فی الجمله از نضج و تقلیل خلط غافل
نباشند و اگر احتیاج باستفراغی از جهت دفع عفونت باشد برفق تمام بملینی معتدل
تلیین فرمایند و منع عرق نکنند مگر هنگامی که بذبول انجامد که آن هنگام مطلقا
علاج دق فقط باید کردن و در استعمال الات هیچ مضعف و مرخی و مفسد ندهند
و مرد ضعف معده را در این مرض عظیم شناسند چه نظر در جمله تدابیر در تو منع
افراط تحلل و رسانیدن عوض است و آن بمعونت آسودگی و اجتناب از حرکتهای
خشکی فزا و نیکی هضم میسر گردد و لیکن تقویت معده بگرمیها مطلقا نشاید کردن
که حرارت را اشتعال دهد و غذا آن مقدار که حاجت بود بدفعات دهند تا طبع
احتمال آن بکند و بیکبار بر طبیعت بار نشود که موجب افروخته شدن حرارت و ضعف
گردد و مقصود فوت شود گردد و بعضی از متبدیان اطبا چون بینند که بعد غذا
حرارت مدتی و اشتعال می یابد ممکن بود که غذا از او باز گیرند و یا تقلیلی بار آورند
و تب و ضعف مریض زیاده کرده و حرارت بیشتر شود و برودی هلاک کرده و اگر

نیکو بود حرارة دل الجناح اقند خرفهای کتان بصندل کلاب و آب کشنیز و آب عنب الثعلب
و آب حی العالم و آب برک خرفه اینجا یافت شود با اندکی روغن بنفشه یا نیلوفر ضم کرده تر
کند و بر سینه و جگر او طلا کند و چون گرم می شود مکرر می سازند در شبانروزی
پنج شش نوبه و کاهی که طبع سخت باشد حقنه حک و نرم از سبوس جو و خطمی و بنفشه
و شیرة تخم خرفه و روغن کدو نیم گرم کرده جهة حک ساختن درون و احداث
تری بدن و نرم کردن امعا نیکو بود و آب سرد و فواکه سرد و تر تازه جمله مفید
اینجا بغیر مرضی و مفسد معده نباشد و لیکن ازآن احتراز مرض آب سرد عظیم مضر بود جهة
ضعف حرارة غریزی معده و احشا باشد که بدو بیخ حنه کند و با موت را استعمال
کند و [illegible] جلد و ل نزدیک شود تدبیرات قوی باید کردن که هیچ کار از اهمال
و تقصیر نباشد **طریق** تدابیر و ترتیب مراعاة آنچنان است که هر شب در سحرگاه
او را یک شربت داری شیرة خرفه که قدری سکنجبین قندی و ترنجبین مایل در آب
وقت حل کرده باشند با قدری نبات سوده و مقدار یک جو کافور نیز اندر آن
حل کرده باشند بدهند و بعد طلوع آفتاب او را قدحی کشکاب بر طلوع دهند
تا این کافور را دفع کند و اگر از آن کراهیة داشته باشند قدحی کشکاب با
نبات یا قند یا آب انار شیرین بدهند و بعد دو ساعة از کشکاب حقنه کشاده
شدن مجاری غذا و کسر حدت اندک تری از خارج با بزن فاترد را آید چنانچه هیچ
تعبی بدو نرسد و اگر او را بر کرباسی نهند و بر دارند و تا کردن آهسته با بزن فرو
کذارند نیکو بود و یکساعة پیشتر در آبزن مکث نکند که ضعف می آورد بلکه
اگر در یکساعة نیز از آن می رنجد او را دو سه بار در آب فرو کذارند و بر آورند و

شحم

هیچ سرد آب فرو نبرد که نفس او کمتر شود و اگر چنانچه از آب زن کرم یا آب زن فاتر ظل کند
و از آنجا با آب زن خنک تر چنانچه برد دی آب تابستانی رسد نیکو بود و اگر کسی را آب
خنک معتاد بوده باشد و فصل گرم بود و لاغری بسیار نباشد و غوطه اندر
آب سرد عظیم مفید بود بلاد زنگ و مکرر او چون از آبزن فارغ شود همه اندامهای
او را چرب کند بروغنهای مذکور تا تری که تن از آبزن و غذا یافته این روغنها
از انزوحه حفظ کند و نگذارند که تحلیل رود و ترطیبی نیز از خود هم بدن را
بکند و اگر قدری روغن در گوش و بینی او بچکانند هم مناسب بود و در روزی
دو نوبت آبزن و تدهین نیکو آید و تمریخ هم مناسب باشد پیار آبزن مناسب
بکرند یا ردهای کدوی تر و خیار بادرنگ و کاهو و خرفه و در روز هند وانه و گل
نیلوفر و بنفشه و جو پوست کنده از هر یکی مقداری و در آب غلیه بجوشانند و اگر
قدری ابخره نیز داخل سازند نیکو بود و اگر بعضی از اینها باشد هم آید و سه جزو
کافی بود اینگاه جمله را در ظرفی بزرگ در ریزند چنانچه مریض چون در آنجا نشیند تا
گردن او آب بود و نیم گرم استعمال نمایند و در هوای گرم معتدل باید و فاتر و در
سرد مایل بگرمی او لا مایل نبود ثانیا و ثالثا و اندر هوای حمام فاتر و در هوای
معتدل چنین او دستور استعمال همان است که سابقا گفته شد و بعد فراغ از دو عمل
ما لیدن یکساعة نیک استراحة کند و بعد استراحة چون اشتها پدید آید از غذاهای پر
قوة و مرطب مثل گوشت بزغاله و بره و مرغ خانگی فربه و اسفناج با نخود یا خوش لذة یا ین
گوشتها و جو مقشر با این گوشتها پخته وارد نیمبای قاق دارچینی کرده با قلیه مرغ
بی زعفران و زنجبیل و دارو‌های گرم و کم نمک و کم ترشی اینجا مرغوب طبع و معتاد

بود بخورد و بمقداری که خواهد از آن کمتر خورد و اگر اشتها غالب باشد و طبع برغبت تمام بدو غذا را
توزیع کند و گوشت ماهی تازه نیک خاصه معتاد از امعید ایم و در تابستان دوغ گاوی
دبوی و نان باکره و سرد کرده عظیم نافع باید بتخصیص معتاد از آن را در روز یکبار و در
باقی فصول شیر آدمی و شیر خر و شیر بز بسیار مناسب بود بتخصیص از آنکه در اشتها قصوری
باشد و یا ضعف غالب بود و یا احتمال غذاهای از آن غلیظ نکند و لیکن استعمال
دوغ و شیر را دستوریست اما دستور استعمال دوغ چنان بود که دوغ را نیکو
بپالایند تا سکره آن جدا شود و تا نیم روز بنهند تا مزه آن خوش گردد و بعد نیم روز
از آنکه بجنبانند تا آنکه کره و سر او پدید آمد با آن خلط شود پس بیارند نان تنک میده
و نرم کرده و ده درم اندر سی درم دوغ کنند و اعتقاد صبر کنند که نان اغشته شود
آنگاه بخورد و اگر زیاده از این خواهد بهمین میزان زیاده کند و روز دیگر پنج درم دوغ
زیاده کنند و یک درم نان کم کنند و همچنین هر روز پنج درم سنگ دوغ می افزایند و یک درم
نان کم میکنند تا غاده دوغ خالص حاصل شود و نان بطرف شود بعد از آن ترتیب نقصان
معکوس سازند تا باز دوغ بچهل درم سنگ و سی درم سنگ رسد و نان به بیست درم
یاده درم باز آید و بعضی اطبا در دوغ احتیاط زیاده از این فرموده اند و گفته اند که دوغ را
از ده درم آغاز باید کردن و نان را از یک مثقال و هر روز سه درم دوغ افزون و یک درم
نان تا دوغ بسی درم رسد و بار دیگر بترتیب کاستن تا بمرتبه اول رسد و اگر زیاده ما زاید
در مرسنک خواهد بهمین ترتیب اضافه و نقصان میکند و کسانی را که عادت بدوغ
باشد بدین ترتیبات بسیار محتاج نشوند بلکه بهمین مراعات قوت هضم از باید کرد
و اینجا کتنی دیگر و یا عفونتی باشد نباید دادن الا اینکه ورزش کرده و حکمت اقتضا
آن

آن میکند از عادات و گرمی هوا و رقت و حدت ماده و رغبت غالب و امثال اینها و اینجا که
بیم حدوث عفونتی باشد با قرص طباشیر دهند و اینجا که طبع نرم باشد و تلیین آن ضعف
می آورد دوغ را آهن تاب کرده طباشیر یا طراثیث کرده دهند و شاذ هر حیوانی هم
گاهی در دوغ بسی نافع آید اما دستور استعمال شیر چنان بود که حیوانی را که شیر
او را خواهند خوردن ملاحظه کنند تا زاییدن او نزدیک بوده باشد که شیر او غلیظ
بود و بعضی بعد چهار ماه در انسان و حادث نیکو داشته اند و در بز بعد بیست روز
و باید که شیر او از کهنگی و مرض و نقصان نیوفتاده باشد بهمان جهت و باید که حیوان
سخت جوان و تر و درشت و آبادان باشد و آدمی را خوردن شیر مادر او مناسب مریض فرماید
و چهار پایان را از مثل خوید و سپستی و کوک و اسفناج و کشیر و برگ خرفه و لسان
الحمل و خیار و باد رنگ و پوست هندوانه و جو کوفته و تر کرده و سبوس جو و برگ
بید و شاخ رز دهند و اگر علفی باشد که آن را بالخاصیه در این مرض نفعی باشد حیوان
آن را خوردن از آن دادن اولی بود و چون شیر بدوشند فی الحال تا بخته وانا منهد
که شیر از اندک مکثی متغیر می شود و مبالغه در این باب تا غایتی کرده اند که فرموده اند
که حیوان را نزدیک مریض برند و بدوشند و با رچستان بمکد و قدحی که در آن می
دوشند بغایت پاک شسته اند در میان آب گرم نهند و در آن بدوشند تا سردی آن
در شیر تغیری نکند و ترتیب و رعایت مقدار آن چنان باید کرد و در اول نیم سکره
خورد و تا هفت روز هر روز نیم سکره اضافه کنند تا به سکره و نیم رسد و هفت
روز دیگر بر همین مقرر دارند بی زیاده و نقصان بعد از آن بهمین که افزوده اند تا هفت
روز همچنان کم سازند تا از آن عادت بیرون آید و وقت خوردن آن نیز هنگام خورد

غذا بود جالینوس گوید هر چاشتگاه که شیر خورده باشد نبض او پس از یک ساعت باید دید
و با نبض قبل از خوردن شیر قیاس کردن اگر قوة نبض بیشتر می شود و بعظم میگراید یقین
کرد که شیر نیکو میگوارد و در معده او تباه نمیشود و روز دیگر توان افزودن و اگر
نبض ضعیف و مختلف و یا صغیر و متواتر میشود یقین کرد که شیر در معده او تباه می
شود زیاده نتوان کردن بلکه ترک مطلق اولی بود و همچنین اگر در اثنای آن نشان
حرارتی غالب فوق دستور بعد الغذا و یا وحشتی غیر مقرر در یابند ترک کنند و
بعوض آن دوغ و یا غذایی دیگر دهند و اینجا که از شیر عفونتی تولد کند طبع بچیزی
مثل شراب آلو و بنفشه و آب میوها فرود آورند و گفته اند که اندک نمک با عسل
با شیر بیامیزند تا از آزفته شدن اندر معده مریض منع کند و لیکن اینجا که طبع
نرم باشد نمک نشاید اضافه کردن که مدد تلیین کند و قند و نبات اب باشند از
شهد و بعضی فرموده اند که یک جزو شیر را با دو جزو آب باران صافی بجوشانند تا
بر نیمه باز آید و قدری شکر یا البلوج اضافه کرده بدهند و بدانکه کسی را که غذای شیر
از مقدار شیر مذکور باید بوقت دیگر بعد از هضم آن از غذایی مرغوب قدری توان
دادن و اگر شیر بغایت مناسب آید و کفاف باشد بهمان اختصار اولی بود و مردم
صفراوی معتاد بشیر را بعد از هضم شیر و قبل از آن قدری از شربتی ممزوج و یا
غذایی چاشنی کرده کم ترشی جایز بود و از برودت بیماری نرسیدن که عظیم
مطلوب بود و دوغ و غذاهای چنین او را بهتر از شیر و از طعام بی قاتق
بود و در قرب هضم اگر قدری از شراب ممزوج ساخته با سرد با آب قبل از آن
وقت به ساعة بخورد مفید آید و بعوض آب ایستد و در هر حال از آب بخش

بجز

رد حذر واجب بود زیرا که شکی نیست در وقت نقل کردن او را بمثل قرص لیمو و مغز خیار
و مغز بادرنگ و عناب و سیب شیرین و انار ملیسی و امرود و گلابی و ملچی و پنیر تازه
و انگور ترش شیرین و قرص کافور که در خفقان مذکور است و تخم خرفه با قند سفید و
قرص لولو که در سدپیری گفته بهمان ترتیب و شاه بلوط و عنبر او تخم خشخاش و مغز
پسته مقند و یا ترنجبین و گزانگبین و فالوده که از نشاسته یا شیره پیچ جو تعبد
و اینات و آب هند و انزوکی و پخته باشند و مغز بادام و مغز دانه کدو و مغز
پسته و تخم خشخاش و خرفه جمله ساییده بر آن ریخته باشند و گلاب بر آن پاشیده
و روغن بادام شیرین بر آن کرده مناسب آید بین الطعامین و اینجا طبیعت او مایل بود بمان
اولی باشد و اگر اندکی کافور اندر شیر پیما که خورد کند بهتر باشد و آب آن
بود که بعد قرار غذا در معده با بتدا هضم خواب کند تا ترطیب و هضم نیکوتر
حاصل آید و فراش و لباس او در کرمی هوا از توزی و کتان باید کردن و بصندل
و گلاب پیوسته از ام طیب داشتن و در سردی هوا از کرباسهای نرم مطیب بعبیر
ساختن و بستر او را از پنبه بر وی باید آکنده ساختن و هر گاه اندکی محکم کرده
از آنچه آن نتافی نرم کردن و گفته اند که در تابستان اگر بستری از ادیم بود و در نجانه
آب در آن باشد و از آب تر کنند و بر روی دیگر بسترها افکند و بیمار بر آن خسبد
مناسب بود و لیکن چون مردم ضعیف را بر غنا کی فتیش و خشن با عصاب و عضلات
ایشان مضر بود بستر نرم و خشک اب باشد و اگر شبا کی بر روی حوضی نهند
و بستر او را بر روی آن شباک افکند و چنان بود که لباس او تر نشود نیکو بود

و در زمستان هوای مسکن او را معتدل باید داشت تا از گرمی آن زکام نکند و از سردی
آن جمله ضعف تر و بیخ نباشد و در تابستان در محلی خنک غیر متعفن او را ساکن باید
ساختن و بهترین مسکن در تابستان آن بود که باد شمال و آب در وی گذرد و اما خانها را
که آب در آن گذر نداشته باشد و شمال زاد را ز ممر باشد باید که طغارهای بسیار در
پر آب کرده گرد وی نهند و اگر میسر شود که یخ و برف بسیار هم در حوالی و اطراف وی
نهند بهتر بود و زمین و روی دیوار خانه را بر آب و گلاب و سرکه تر دارند و شاخهای
بید تر بسیار بیفکنند و برگ بید تر بسیار بر روی فرش او پراکنند و در هر چند ساعت
تازه سازند و بادبیزنها را با آب و گلاب یا عرق مشک بید تر کرده همواره می جنبانند
و نمی گذارند که عرق کند و تمام درون خانه را اگر بگل خوشبوی که بیخ دم در آن
باشد تازه تازه اندوده میکنند بسیار نیکو بود و در شب زمینها که نو کنده باشد
و هوای آن گشاده و منفذهای بسیار بود و پر بسترهای خنک معطر آسایش کردن
مناسب بود و نقل از هوای گرم و هوای ییلاق عظیم نافع بود بتخصیص بیار آب و
ییلاق معتاد وی و باید که بر حوالی فراش وی ریاحین و عطرهای خوش معتدل
و میوهای تازه خوشبوی و گلها و ریاحین بسیار بنهند از آنچه بوی آن او را
خوش آید و زکام از آن نیفزاید چنانچه از بوی گل بیخ بعضی را می افزاید و قصه و زمزمه
او غناهای ملایم و سازهای خوش صدا بر آهنگ ملایم تری فرا چون راست
و نیجگاه و عراق بکار می دارند و تفریح خاطر او بدانچه ممکن باشد میکنند تفریحی
و طرب معتدل همت و آنچه محلل و خشکی فزای باشد از حرکات و خوردنها

درجمیع

و اعراض درد بول نیز از آن اجتناب فرمایند که در اوایل و بهیچ وجه بر خلاف خواب
نکند و چنان مراعات این حال کنند که اگر شبهای دراز باشد و در نصف شب طعام نیکو
گوارنده بود و خواب بقاعده کرده و بعد از آن محتاج شده غذای مناسب در آن حین اندکی
بخورد و بعد ساعتی باز خواب کند و اگر او را که در خواب آمدن قصوری باشد اهتمام عظیم
در خوابانیدن او کنند که تحلیل و تجفیف و مضرت بیخوابی عظیم است و تدبیر آن
عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و مخفی نماند که در علاج ذوبول نیز
بخواص ادویه و غیرها جستن اولی بود و تجربه کامل شاهد این معنی گوده و حکمای
هند را در علاج این مرض و سایر امراض مزمنه طریق و هیئت است بدیم علاجی هندی
بوبالغ را که بت دو ذوبول انجامیده در پا بر و بیمارانه ایشان حضرت فرمودند که تا
نخواه را در آب خالص میجوشانیدند غلیه و از آن پیاله لابد بند و میگذاشتند تا صاف
می شد و بناشتا یک شربت و ادنیک از آن دو میکشید و غذایی که مطلوب او بود از شور
برنج باقلی میخورد بقدر اشتها دو روزی دو نوبت و سالکن میبود و چون چند روز
چنین کرد صحت یافت و هندیان در اکثر تبهای لازمه مزمنه این شربت بکار دارند
و نام بود و جوانی درد ادرار هین تب بود و ذوبول انجامید هندی فرمود که هر صباح
بقدر یک شربت وادا ذوبول خود گرم گرم که برون آمد آشامد یک هفته مداومت نمود
بهتر شد مدتی چنین می کرد تا تمام صحت یافت صبیه چهارده ساله را در تب دق
شد و بجد ذوبول قریب شد و هر چند حکیما مثل شیر خر و شیره خرفه و آنچه بود و
دادند فایده ظاهر نمی شد و بسیار سبب حکیما مبالغه نکردند شخصی مجرب فرمود
که قدری جوز بوا بعد طعام در دهن می گرفت و بآهستگی او را می خورد چند

وهندیان آنرا الچوب گویند

باهای

دو زچنین کرده صحة یافت و گفته اند که هرگاه گوشت خر را بر تیشه بپزند و پنج شش قطره خون
از آن بگیرند و با آب باران بیامیزند و بعد از آن بخورد صاحب دهند که اطبا امید بر آن
نداشته باشند بهتر شود بفرمان الله تعالی اما باید که خر را آب و جو بسیار دهند و
فایده این چند مسئله از آن است که واضح گردد که در علاج نضد گاه باشد که مبالغه
مفید نباشد و بمقوی و دوایی ذو خاصیة گاهی مقصود بهتر حاصل گردد و اگرچه
بکیفیة موافق مرض نباشد و نیز معلوم گردد که تقویة معده و مجاری غذا را در این
مرض نفع بسیار است و نیز محقق گردد که تجارب بنهایة نرسیده و خواص اشیا را کما هی
استقرای تمام نکرده و نیز باید دانستن که هرگاه حمی دق مصاحب ورمی باطنی
افتد عنایت باصلاح ورم بیشتر می باید کردن و بهترین تدبیری خفیفها و ازینهای
نرم منضج و محلل معتدل است و همچنین طلیها و ضمادها محلل و معتدل و غذا
و شربتهای مقوی و منضج و معتدل و اگر دوایی باشد که تحلیل و اصلاح ورم
بالخاصیة کند و اگرچه گرم باشد استعمال آن جایز بود بتخصیص که تریاقیتی داشته
باشد و در استعمال خنکیها چنانچه دانسته شد حرارة نشاید کردن که بورم مضر
بود و اینجا اعتدال نیکو مرعی باید داشتن والله اعلم و اما غب غیر خالصه
چون ماده این تب مختلط است نوایب و اوقات آن بطریق غب خالصه منتظم و مضبوط
نباشد و تفاوت درجات و نوایب از نسبت اختلاط و قابلیة ماده باشد چنانچه
صفرای مختلط هرگاه زیاده از بلغم بود قابلیت نضج در آن بیشتر باشد و نوایب آن بهم
نزدیکتر و حرارة تیزتر و بیشتر کند و باشد که بنوایب خالصه ماند و مدة آن کمتر
باشد و اگر صفرا با بلغم مساوی افتد خلط فرده تر باشد و نوایب آن دورتر افتد

بواسطه

عسر اجتماع ماده قلیل غلیظ و بسبب مدة آن بیشتر بوده باشد که نوایبش بر نوایب ربع ماند
چنانچه اشتباه عظیم افتد و این تب انتقالی بسیار واقع شود و علامت این تب آن است
که مدة بردها و لرز کمتر از آن باشد که در خالصه و بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات
نوبتهای آمدن آن بی نظام باشد یعنی گاهی بیشتر و گاهی دیرتر افتد و مدة بردها و تب
آسایش نیز مختلف باشد و از ربع و غب خالصه بدین اختلاف امتیاز نیکو باید و عدد
نوایب او را حدی معلوم نباشد و بالجمله بیشتر از هفت نوبت بوده و بیشتر ماه بسیار کشد
و در دی این تب بسیار پدید آید و اگر در فاین افتد و از بعد تبهای دیگر و بسیاری را
دیده ام که قریب بیکسال این تب داشتند و اغلب شبیه بر نوبت غب آمدی و گاهی که
تخلیطی کردندی زودتر آمدی و گاهی که رعایتی کردندی دیرتر آمدی شبیه بنوبت ربع
و در اواخر چنان طبع ایشان با آن خوی کرده بود که بسیار از نوبتهای آن متضرر نشدندی
و بعد ظهور حرارة بصنایع و مهمات خویش پرداختندی و گاه باشد که اندر اواخر
این تب سپرز بزرگ شود و تهییج اندر پشت چشم و اندر دو پهلو پدید آید یعنی بر آمده و
همچو آماسیده نماید و پشت پا و پهلوها آماسد و باشد که پوست و گوشت بیمار نرم و او بخیه
گردد و بتازی این را ترهل گویند و اندر حین تب سر انبر گران باشد جهة صعود
بخار صفراء غلیظ بدماغ و آثار نضج در این مریض دیر پدید آید و در اواخر نوبتها
عرق کمتر از خالصه کند جهة غلظة ماده و بدین سبب بول در اکثر اوقات غلیظ
و رنگین باشد و کم رسوب و حرارة این تب کمتر از خالصه بود و جهة خنکی ماده
نبض بنان و بحده اند این مرض ذو دکدانحه نشود و نبض ابتدا آغاز نوبت ضعیف
و صغیر و متفاوت بود و بر آخر مختلف گردد زیاده بر نبض خالصه و لیکن در وقت نوبت

تب عظیم و قوة چندان نباشد که این در خالصه از ان بسیار باشد که در نوایب تغییر نماید و یا
شطر الغب و فرق میان این و غب بطول مدة مرض و بعضی اعراض خالصه باشد و میان
این و شطر الغب بعد مرتفاوة مدة نوایب در کوتاهی و درازی و عدم اعراض شطر الغب
بود اینجا علاج نخست باید دیدن تا تفاوة این از خالصه بچند درجه و اقم است
بحسب اعراض و لوازم اگر بسیار دور نباشد علاج خالصه بکار باید داشتن با زیادتی
رعایه جانب نضج البته و اگر بسیار دور بود در دیدها و شربتها هیچ جراة نشاید
کردن که ماده را فسرده سازد و نضج را پس افکند و طبع را ضعیف کند و غذای غلیظ
بیکبار باز نشاید گرفتن که طبیعة ضعیف گردد و قوة تا مدة نضج وفا نکند و حرکة
عنیف و استحمام را عظیم مضر باید شناختن زیرا که خلط صالح بدین فعلها گداخته
شود و با غیر صالح بیامیزد و منتشر گردد و لطایف تحلیل یابد و کثایف بماند و مدة
علة و طول مرض شود بلا شبهه و چون اثر مرض را مدتی دراز واقع است در دفع
آن زودی نشاید کوشیدن بلکه به نضج و تعدیل مزاج و تقلیل اخلاط فاسد برفق
بعد از نضج مشغول باید بودن و مراعاة قوة واجب نمودن وطریق تدابیر فی الجمله
آن است که بهبینید اگر دلیل غلیظ و پخته و نیکی باشد و علامات امتلاء و در ظاهر بود
فصد کند باعتدال بعد ظهور آثار نضج در غیر روز نوبت و بحران قوی و بعد از
فصد بغذاها و شربتهای جالی و بگرمی مایل نضج خلط می‌دهند سکنگا?
که اندران نخود و اندک بادیان با سعتر و اشباه ان پخته باشند و اش حلیم جو که
اندران نخود و اندک قسب دو زیره و کشنیز و جوجه مرغ پخته باشند و مثل کشنیز
بزوری و اصولی و نعناع و ترف و اشباه اینها و بعد از نضج تام تلیین ملایم دفع

غلط

خلط فاسد باقی کند بدستور و اگر فصد اتفاق نیوفتد و یا نشاید طبع را مجیب باید داشتن
بتیافها و حقنهای معتدل و با شربتهای ملین مناسب در اوقات آسایش تا مجال نضج
باشد و غلبه خلط بسیار مضرة نرساند و غذاهای معتدل و مناسب خلطین باید دن
و اشیهای بی قانون کم چربی با جوجه مرغ مناسب بود و در اوقات حرارت آب عناب با
دهند و هندوانه شیرین موافق آید و اگر بول ناری و نبض سریع باشد سکنجبین ساده
با شیره تخمها چنانچه معلوم شد در خالصه و اشباه ان در اوقات حرارة و دیگر
وقتهای لا بد دادن و اشیهای که قانون تا دادن و قلیلی نعناع خشک با شد
نیکو آید و صباحها کشکاب مذکور قبل از غذا باید دادن لیکن در اوایل مرض
و در غیر روز نوبت و اما بعد هفدهم هر اثر برو اغذیه منضجه مناسب بود و در سنوح
منع غذا و شراب و دادن ایشان همان است که در خالصه مذکور شد و در تمام اوقات
مرض از این دستور تجاوز نباید کردن و اگر هر چند روز طعامی کم قی را شاید نمود
و قی کند بوقت آسایش و یا قبل از نوبت به پنج شش ساعة بسیار نافع بود و در این مرض
استفراغ خلط موذی بفلوس خیار شنبر اند منضج مناسب حل کرده یا اندر شراب
گل مکرر و یا در گلاب گرم کرده نیکو آید و حب صبر الاندر شراب لیمو حل کرده
بی مناسب باشد و بسیار بود که خلط عسر و نا قابل باشد و حاجة آید که بر شکم انچنانها
پهلو و بر معده ضمادی نهند که گرم کند و خلط برانند تا استفراغ نیکو آید مثل
ضماد لادن و امثال آن   لا بد و آزموده در تدابیر این مرض آن است که چون
صفرا غالب باشد البته شکم گرم فرود آید و لهیب حرارة و صداع رنجه دارد و تب شبیه
به نوایب غب و غب آید پس غذاها و شربتها که گفته شد در خالصه بهمان ترتیب باید

دادن و شکر زاد در اوقات آسایش بیشا فیها و حقنهای معتدل نرم داشتن و ترکیبی که
بیشتر صفرا و کمتر بلغم را فرود آورد دادن شربتها و حبهای ملین بعد از نضج نیکو گاه
گاهی بکار داشتن و در غذاهای چاشنی کرده چیزی که منضج باشد و جالی داخل ساختن
مثل خبازی و اسفناج و زیره و کشنیز و نعناع و مغز بادام و پیاز و نخود و اشباه
اینها و در کشکاب نخود و اندک بادیان کردن و در حلیم جو نخود و شبت کردن و
قبل از نوبت بچند ساعت قی به سکنجبین در شوربا حل کرده کردن و کوشش در سبوس
جو چه در غذا باید داخل ساختن و بدین حیل چندان مداوا نمودن که از هفت روز
اندر نگذرد و ماده خشک گردد و طبیعت با آن خوی کند و نوبتهای آن بر وقتی معین
که قرار یابد یعنی اوقات هر نوبت بیشتر و دیرتر رود و نوبت غب و یا ربع می آید و یا هر روز
در وقتی معین و آن هنگام غذاها و شربتهای منضج و جالی نیکوتر باید دادن و هر چه
خلط را خام میکند و بلغم می فزاید دور داشتن و بعد نضج تام و بقای قوه ملین منا
قوی دادن و بعد تنقیه و قرار مزاج نوبتها را حب الشفا و حافظ الصحة و نعناع [illegible]
و سکنجبین بزوری و اصولی و امثال اینها و مشغول داشتن طبع که زایندن و اگر بلغم
و صفرا برابر باشد حرارة نرم تر بود و آن اعراض معلومه کمتر و اکثر شبیه بنوایب ربع
ابدا ایجاد در اوایل حال بغذاهای معتدل [illegible] مثل آش جو و نخود و پیاز و شوربا
برنج و ماش برنج و رشته و عدس جلد مرغ جوجه و اسفناج و زیره و کشنیز حفظ
قوه باید کردن و تعدیل خلط بخوردن گلقند در سکنجبین حل کرده و اشباه آن در
صباحهای روز آسایش نمودن و در روزهای نوبت اگر توانند غذا کمتر بخوردن
وقتی بدستور کردن قبل از نوبت و یا بعد از طعام بچهار پنج ساعت اگر میسر باشد

وهنوز

وهنوز نوبت نیامده باشد والا اشیا فیهای مایل بگرمی شکم فرود آوردن و چون
بچهار ده روز درگذرد غذاهای جالی و برانده دادن بوقت اشتها مثل نخود آب
بجوجه مرغ و اندک دارچینی و اسفناج و خبازی و امثال آن و شربت نعناع [illegible]
و اشباه آن هر صباح با اندک نان دادن و بعد نضج تنقیه بحب جیبال در [illegible]
لائق مزاج باشد کردن و یا امثال آن و بعد از قرار گرفتن نوایب حب الشفا و غیره
نوایب را کنزایندن و اینجا که بفصد احتیاج افتد بعد هفتم در ایام لایقه فصد کردن
و لیکن در این باب احتیاط بسیار باید نمودن که در تبهای نایبه فصد را مضره بیشتر
از منفعت است بجهت آنکه موادی که در خارج عروق متعفن است بفصد بیرون نشود
بلکه اخلاط باده را فسردگی و برد و خامی زیاده می گردد و اخلاط گرم را
حدة می فزاید پس مادام که بیم آن نباشد که از غلبه دم فسادی عظیم متولد گردد
بفصد جراءة نباید کردن و تجویز فصد را در نایبه مخصوص بدین تب باید شناختن
و ملاحظه آنکه کوم مرض جهة ارسال منضجات برای آن است که چون ماده این مرض
مختلطات است و در اول غلبه است و نوایب غیر مضبوط هر گاه در اول مرض منضجات
و گرمیها داده شود صفرا را بحرکت بیشتر آورد و ماده را گرمتر سازد و فساد
آن باخلاط داخل عروق سرایت کند و تب لازمی پیدا شود و لیکن چون مرض کهنه شد
و ماده سرد گشت و تحقیق یافت طبیعت با آن خوی گرفت آن هنگام گرمیها و منضجات
بزودی تحلیل آن میکند و مجال آن فسادات نمی دهد و ملاحظه قرار گرفتن
نوایب بجهت استعمال حب الشفا و مخدرات برای آن است که چون محل حرکت و قبول
تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انتقال

مقرر و اخلاط و بخارات را در آن حین تسکین میکند چندانکه آن وقت بگذرد و چرا ده
غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر
درگذشت برحسب اقتضای طبع مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات بدید می آید
تا باد دیگر محل نوبت عبر سد انشاء آن صورة نمی کند و چون محل نوبت مقرر رسید هرگاه
کیفیة مخدر بر طرف شد ماده بحرکت آمد و فعل خود تمام می کند بر حسب مقتضی طبع
مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه مجمعه آن است که چون خلط غلبه باشد
تخدیر و تسکین آن مشکل بود و ممکن که از مخدر تغلیظ یابد و نفرد و فسادات دیگر
از آن نظهور آید و لیکن کسی را که تنقیه نکرده باشند اما مرض کهنه شده بود
و تحلیل خفیه یافته حاجة به تنقیه دیگر نباشد و بی تکلف مخدرات و محللات
بکار باید داشت **ودستور** استعمال حب الشفا و مخدرات آن است که قبل از
نوبة بچهار ساعة دهند و مقداری دهند که دانند از مقدار مریض را التبه بی
کرده و کمتر از آن نیک تمیز کرده و به بینند اگر مزاج مریض ضعیف است او را با مقوی که
غذای محض باشد دهند مثل شربت سیب و اشباه آن اگر زیادتی تفتیح و تحلیل و تعدیل
محتاج است در سکنجبینات منضج حل کرده یا شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل
زنجبیل یا در شراب دینادی دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهة مرض
ترک از کرده از آن معتاد او دهند مقداری که تخدیر کند اگر تخدیر از مرض دیگری
نداشته باشد هم اقوی که تخدیر آن مضر بود و الا حب الشفا و امثال آن تخدیر
اولی باشد و انجا که مریض را در مدة کرفتن حب وغیره امساک مضر باشد باید که
قبل از آن غذای مناسب و اندک بدهند آنکاه مخدر بکار دارند و از آنکه بعد از ظهر
آید

آید صباح غذا باید دادن و چهار ساعة پیش از نوبت مخدر و حاجة بغذا دادن مکرر نباشد
و در اثنای کرمی که حب هیچ چیز نباید دادن و اگر خشکی حب و امثال آن مفرط می کند
و مریض نازک مزاج باشد در اثنای کرمی که مخدر شربتی مناسب و نرم کننده باید خورانیدن
و انجا که با وجود تخدیر سرما و لرز و حرارة بدید آید در اثنای حدت و واجب باشد در
مسکنات سرما و لرز و حرارة چیزی بکار داشتن و در اثنای آسایش تدارک بعض
حرارة کردن بدانچه مناسب باشد و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقضای
نوبة آسایش باید جستن و دست و پای و پشت را کرم داشتن و تا ممکن بود از آب و ترشیها و
سردیها و مایع و ترشیها احتراز کردن و هرگاه نوبتی بدین نهایت بگذرد دست در روز
دیگر نوبت بهمین دستور نافع دوا و غذا و غیره باید دادن انکاه چون صحة مزاج قرار
یافت بتدریج از پرهیز بیرون آمدن و اگر مخدر بکار ندارند و باشربه و اغذیه علاج
کنند انجا مشغول داشتن طبع بلعبها و صنایع مرغوب بلا از فر بود و بسیار بود که اعتیاد
حرکة و سوادی عظیم نافع این تخصیص معتاد او را بسیار کس را دیدیم که در وقت
ابتداء لرز خود را بیکبارگی در آب سرد انداختند در غیر زمستان و لرز بر طرف شد و
اندک حرارتی ظاهر شد و بزودی دفع شد و بنوبه دیگر نیز چنین کردند و صحة یافتند
و جمله جوانان بودند و با قوة و مرض کهنه و سبک شده و بسیاری را دیدیم که در وقت
ابتداء لرز و سرما شخصی سبوی پر آب را جا بجا ایشان غافل بودند در عقب ایشان
محکم بر زمین انداخت و صحة کرد و از هیبة آن مریض از جای بجست و مرض را طبیعة
فراموش کرد و حرارة غریزی بیکبار دید و متوجه شد و ماده و علة را تحلیل کرد و
سرما و لرز و حرارة او بران کسسته گشت و صحة یافت و بسیار را دیدیم که این نوبه

اگر خواهید بدانید [illegible]
[illegible] الف [illegible] قاف

بنوبت ربع می آمد وقبل از نوبت بدو سه ساعت ایشانرا قدری قرص هندی سائیده و
بعسل سرشته داده اند واز آب وشربتها وغذا هیچ نداده اند وبعد ایشانرا کوفته و نوبت
گسسته شد وبسیاری را نعناع تر قبل از نوبت بدو ساعت خورانیده ام تا الغو کرده اند
آن دو را از آب وغذا قبل از نوبت تا وقت گذشتن نوبت منع کرده ام وصحت یافتند ونوبت
ایشان نوبت غب می آمد وبسیاری را الحافظ الصحة داده ام بدستور حب الشفا وصحت
یافتند وبسیاری را دیدم که این تب بنوبت غب می آمد بعضی هر روز وکهنه شده بهمین
معالجات مذکوره صحت یافتند وبسیاری را دیدم که ترنا سود دادند بچند ساعت قبل
از نوبت وایشانرا آب منع کردند لوز گسسته شد وتب اندک آمد وکره دیگر مکرر کردند و صحت
یافتند وبعضی هم شب پیرا اول صحت یافتند بنادر نانخوکه دردی مستعمل است بکیر قرط
ومغز جوزا از هر یکی یک جزو ربع جزوی بر خلم بستانی وجمله را با یکدیگر کوفته و
نرم بکوب واندکی آب بان زده حوانیکو سرشته سازد بوقت ضرورت همچنان تازه
میخورانند شربتی از سه درم بود تا ده درم وبسیاری را آزموده ام در قانون مجرب
نعناع بوده چاشنی کوده داده ام قبل از وقت نوبت وبر اشتهای سکنجبین وبرای صبر فرموده
ونوبت بخیر گذشت وصحت یافتند وبهر نوع از آزموده ام ونافع بود بتخصیص در دا
کردن وبسیاری را سکنجبین اصولی بتنها با نار وبی نار داده ام وبرای صبر فرموده ام
وصحت یافته اند ودر نوایب مختلفه نیز آزموده ام وبسیاری را قبل از نوبت با جوز
با عسل داده ام وبر بالای آن حب الشفای بزرگ ونوبت ربع وغب بخیر گذشته است
وکوکوی سیر وطبیخه خرگوش وطبیخه خارپشت وجوز بوا در عسل آب و الکی
کلاب سائیده وکوکوی نانخواه وکوکو زیره ونانخواه کوفته ودر عسل سرشته

وسیاه

وسیاه تخمه کوفته ودر عسل سرشته وچند بیدانجیر نقط در آب سائیده وعسل در آب کلاب
شربت کرده وسکنجبین بزوری وشراب سکنجبین کاوی جمله را بسیار آزموده ام در این
تب با اکثر نوایب ازین مفید آمده قبل از نوبت خوردن وبعد از کهنگی مرض بدستوری
که معلوم شد مکرر را کودکی این مرض کشیده بود وبزودی صحت یافته لیکن بعد
چند روز چنان واقع شد که هر شب بوقت خواب اندک حرارتی به سرما بیاوردی
وصبحگاه گذاشتی حضرت مدظله العالی فرمودند که هر نمازشام سه لقمه نان با
نعناع بخوردی وآب بخوردی وخواب کردی در نوبت چنین کرد صحت یافت ودر هری
نداشت وتخلیطی نمی کرد وبر غذای معتاد وآب مقرر بود ومن بسیار کس که بعد از
امراض انچنین تبی می داشتند این تجربه کردم وصحت یافتند باذن الله عز وجل
وبدانکه کسی را که علاج تخلیطات وتغیرات کرده باشد وتهییج اندر پشت
چشم واندر روی بدید آمده وسپرز بزرگ شده باشد مراعات جانب سپرز وجگر
ومعده او بسیار باید کردن وتسکین حرارت بواجبی نمودن وتدابیر کرم عقد القرص
باحتیاط تمام کردن واستفراغات بدفعات وترقی نمودن وجوز بوا در دیگ ها
بدید آمده باشد در تسکین حرارت جهد باید کوشیدن وبسیار آزموده ام که طحلب
وبا برگ بید کوفته ویا کاسنی کوفته بر پا نهادن بسیار مالیدن وپاها در میان آن
داشتن وحنا بآب برگ بید یا کاسنی سرشته بر پاها ودستها بستن چند آن ودر
بغایت نافع است وغذاهای خنک مقوی معده وقرص گل اندر سکنجبین هر صباح
ناشتا خوردن مفیدات وبدانکه در دفع تبهای کهنه خواه نایبه و
خواه لازمه توسل بادعیه وهیاکل حسن کلاهی هست که عظیم مفید می آید ودرنا

بیشتر اثر ظاهر می کرده و بسیار را دیده ام که بدین طریق صحت یافته و بدان نیت که اعراض
نفسانی و توجه خاطر مریض را نیز گاهی دران دخلی باشد چنان در آمدن نوایب
دخلی دارند و ادعیه و اعمالی که از هند یاد گرفته در این باب نافع دیده اند و مفید یافته
اثرات **و اما افسون تب بند** اوادن نادسنک نون برابر کوز بیر دکبال
ذاکی جوکی دینه بند بجوتان موکر بالاده دهنت درز و بجنت ره لون
ذاکو هر بت آپی کلاده ها دشت بر کلاجو دنت کیان دهان جا آپی بهیسوه الّتی
هیندلتی کها واذکوی سری کودک را آوه سیتنکر بوناست دیکری اوادن
اجی مبر بت اجبال را البّا اجیدیرانی اجبال کی سات بیرایک جرابند
هون ذو جرابند هون تراجو بند هون هر جرابند هوز بر آیندن هون جاونا
بند هون لوه جیت بندجره مبری بکت کودکی سکت **و طریق بستن تب نوبتی بدین**
افسونها آن است که پیش روز نوبت قدری ریسمانی که از پشم ترو سیاه بر کنده باشند
بدین نیت و دختری بکر آنرا رشته باشد بهمین نیت و رشته باشد و بر وقت غروب آفتاب
بتخصیص عصر چهارشنبه در محلی خلوه بکرا آنرا بر جانب بیخ علف کوه کیذ ارکه بر کنار
آنرا بد دقاق کویند و دردی آنرا نوجین نامند و آن علفی است که بار آن خارها است
کو جلیت و کوشیده با شکوه ار زیتون و در چراگاه بر موی حیوانات بسیار می چسبد
و بر کنار علف شبه است برابر بادنجان بیندند و در حین بستن سه کره بکوبند
جاک جاک مبری کالیکا لاک و نام مریض بر زبان نیت کند بستن تب و زاد و قدری
نمک در پای آن علف بدین نیت بریزند و سنگی بر آن باقی ریسمان نهند و بگذارند
تا صباح روز نوبت انگاه صباح قبل از طلوع آفتاب چنانچه هنوز نخن نکرده باشند

آن

آن علف را از بیخ بر کنده مر که بر نیت مذکور و در این حین سه گره همان الفاظ را
بکوبند و آن ریسمان را غیر از محل بستن و آنرا بر نیت که سر تب مریض بکیلند و
تر کند و قدری از بیخ این علف ببرند و میان این ریسمان سه بار آن نهند و افسون دوم
را میخوانند و چون بلفظ جیت بندجره رسد قبل از آن نام محموم ببرند مثل آنکه
بکوبند محمد کا یا زید کا و بر این قیاس و در حین تمامی منتر میان این ریسمان را
بر میان آن بیخ گره زنند و افسون را باز دمند طاق و بار از هر طرف ریسمان را
همین افسون خوانده و نام محموم برده و دمیده جدا گره بزنند بعده این را
بر گردن محموم بندند و در حین بستن هر دو منتر را بخوانند بنام محموم و در
وقت آخر بر ریسمان نه دمند و گره بزنند و سه گره بخوانند و هر بار دیگر دمند
در این وقت لادن تر دمیده محموم بخور کنند انگاه طاسی پاک را آب کنند و کارد را
برهنه پولادین بر ان می کنند و افسونها را میخوانند و بعد تمام افسون بر
آب می دمند و سر کارد را هفت گره بر زمین میزنند تر دمیده محموم سه کره این
عمل با آب کنند انگاه از این آب اندکی بر روی محموم بست چپ باشند و اندکی
بخوراند و بدین کارد فی الحال مرغی سیاه ذبح کند و برای محموم آنرا تصدق
نماید **و طریق** بستن لازمه کهنه نیز همان نوع بود و لیکن انجا ریسمان از
پنبه سفید نو باید که دختری بکر بنیت محموم رشته باشد و اگر بهمین نیت
چیده باشد اولی بود و آنرا سه تو باید کردن و بدستور عمل مذکور نمودن **و شرط**
تاثیر این ادعیه درست خواندن است و از استاد سند گرفتن و نفس پر از ستدن
چنانچه داب است و چندین جای این عمل مفید آمد و استادی داشتم که جمله

بنای کهنه میفرمود تا دختر بکرسه بادام بدین نحو می شکست چنانچه مغز درست
باشد و هوای بیرون نه بیند و آنرا در شب بالین مریض شب میگذاشتند و علی
الصباح نزد او می بردند قبل از طلوع و او سخن نگفته بود یکی از آن می نوشت
بسم الله و بر دیگری مینوشت بسم الله الله و بر سیوم مینوشت بسم الله
الله الله الله و بهمین ترتیب هر صباح ناشتا بیمار یکی از آن میخورد و صحة
می یافت باذن الله تعالی و مجرب بود که هر که در اب کهنه بود تخم مرغی می
آورد در صباح چهارشنبه قبل از سخن کردن و بر آن تخم می نوشت بسم الله
جاد ما الرحمن طاد ما الرحیم بوص ما بسم تب فلان بن فلانه را ببر و بت
میل بحق محمد رسول الله و بحق علی ولی الله و بعد از آن ریسمانی که دختر بکر رشته
بود بهمین نیت سه تو بر میان تخم مرغ می پیچید و در شب خاکستر گرم می پخت
و بر می آورد و ذرده او را همین روز به ناشتا بخورد مریض میکرد و سفیده
آنرا با سک چهار چشم می داد به نیت رفتن تب و پوست آنرا در اب روان فرو
می انداخت بهمان نیت و ریسمان را بر بازوی راست مریض می بست به نیت دفع
شدن تب و مریض را صحة حاصل می شد باذن الله تعالی **واما خنازیر**
اماسی بود کوچک و هم رنگ تن و صلب تر از سلعه و بر جایگاه خویش استوار بعضی
همچو سلعه حرکت نکند و با گوشت لحمی آمیخته باشد و خنازیر گاهی متعدد بدید آید
و گاهی یکی بدید آید و بعد از آن بقرب آن متعدد گردد و بعضی باشد که احیانا سخت
بود لاشود و بیشتر در گردن و زیر بغل بدید آید و بعضی را همچون قلاده در گردن بدید
و بعضی از خنازیر با درد بود و علاج آن اسهل باشد و بعضی بی درد باشد و علاج آن

اصعب باشد و آنچه مردم رسیده را افتد علاج آن دشوار تر از آن بود که کودکان را افتد
ولش طاهر بوده است و ماده خنازیر بلغمی بود غلیظ و از سودا و تبی خالی باشد و این
ورم اکثر همچنان صلب بماند و بعلاج نیکو با تحلیل نه برد یا ریش گردد **علاج**
ملازمت تنقیه باید کردن بتدریج و دفعات و از طعامهای غلیظ و ترشیها و بر
امتلاء معده خفتن و از خشم و ضجرة و آواز بلند کردن حذر نمودن و بالین را
بلند داشتن و تکرار تنقیه بحب جیالایا قرو طی مسهل یا حب هر بی مناسب بود و مداومت
خوردن مقویات که در سلعه مذکور شد اهم تدابیر بود و کبریات مفید آید و طریق
که از بیخ کبر تراشند آب و طعام اندران خوردن مفید بود و سنگی که از خوک گیرند
فلوانسلن بده گویند سحق کرده بر خنازیر مکرر طلا کردن نافع بود بالخاصیة
شخصی بود که دست بر هر خنازیر که مالیدی آن ورم بعد از آن بی علاج تحلیل یافتی
بتدریج حضرت از آن شخص تفحص کردند که سبب این چیست گفت که مادر این خاصیة
هم میراث است و هر کسی **وطریق** کسب این آنست که روز چهارشنبه بدین
نیت روزه گیرند در گوشه خالی و سخن نگویند و بعده خطی در گرد خود بکشند
و بخور خوشبوی بکند و خوک بچه نری را بدین نیت گلو بگیرند و چندان
نگاه دارند که بمیرد و خفک شود و بعده بگذارند تا تمام زنها هم آنجا باشند و
هیچ سخن نگویند تا افطار کنند این خاصیة در آن دست پیدا آید باذن الله تعالی
و اگر تکرار کند بهتر بود و مجربست و قسمیه خنازیر بدین معالجات تعالی
مناسبت و در نیست که سبب قسمیه همین باشد و یا آنکه در خوک نیز بسیار تا
باشد و در اوایل اجرهای نرم کنده طلی باید کردن مثل پیه مرغ خانگی و پیه بط

[illegible]

وپیه تازهٔ خوك واشباه آن از جمله دواهای محلل نرم بکار داشتن از قبیل وطمنا وغیرها
که مذکور شده در جراحات واورام صلبه وطبیخ بیخ خبازی طلی کردن مفید بود اما
باید که خیلی بران بگذارند وزود بگشایند ومرهم داخلیون ومرهم الرسل گویند
که بغایت نافع است طلی کردن واگر مرهم را بر پوست تازهٔ خوك کرده طلی کنند بهتر اثر
کند وقیروطیما اگر از پیه خوك سازند بهتر باشد وگاهی که خنازیر بطلاها گرم
کرده ولخخ ازو انشکافتن ومرهم دیگری بکار دارند اول پاك ساختن وبعده بر هم نهادن وبا
تصلاح آوردن بغایت مناسب بود بشرطی که طرف اسلم را بشکافند تا مضرت آن
بعصبی یا بعضوی شریف نرسد گویند شخصی خنازیر برآورد وشاخی از عصب الرلجع
با آن ببریدند وآواز صاحب علة برطرف شد واگر نه نیز عصب بریده نشود لیکن چون
برهنه کرده ودهوای سرد در یابد فعل آن باطل شود واگر چنانچه در همه اطراف
آن خطر بود نباید شکافتن **کندی** گوید که میان سرون بزکدانرا اشاق فرون
الماعز گویند بگیرند وبسوزانند ویك هفته هر بامداد دو درم از سودهٔ آن بدهند
این علة ببرد **شیخ** گوید مار مرده را اندر دیك سفالین کنند تا خوش گوشت آن
با خاکستر شود آنگاه آنرا با عسل وسرکه ممزوج بمناصفه سرشته لطوخ
کنند بسی نافع آید وبعضی خنازیر بزرگ آن از مادهٔ سرطان الحسنی باشد ذاروها
کرمی کرده علاج آن می دادند با روغن گل سرشته بکار باید داشتن وگویند که بوم من
مغز شغا الوانی را بپوسته چرب داشتن واندر جگر نهند از این علة را نافع آید وچون
اندر خنازیر حرارتی دریابند آب کشنیز تر اندرد دواهای مستعمل آن اضافه
کند ومداومت طلی تر آب نیم نرم اندر این مرض نافع بود بتخصیص که دواهای مناسب

اندر آن

اندر آن حل کرده باشند وهرگاه پوستی را پاك کند چندان روغن گاوی کند که دیگر بار
پوست محکم شود واگر بطریقی که در سلعه گفته شده پوست آنرا به تیزاب برد ازند وانگاه
بطلی روغن وپیه ومرهم آنرا بپوشانند وپاك سازند اولی بود وجرم تیزاب که در اول
بیکیر بعسل سرشته طلا کردن ومداومت نمودن بسی نافع آید ومجرب است واگر
زیبق محلول در تیزاب با آن بود بهتر باشد واگر جلد زاد دمیان سرکه حل کرده طلا کنند
نیکو بود ومردار سنك در تیزاب حل کرده با عسل سرشته طلی کردن مکرر نافع آید
واما سرطان ورمی بود صلب با درد وضربان وسوزش والتهاب ولون آن تیره که
بود وبر حوالی آن رگهای ممتلی تیره رنك وسبزی مایل بدید آید شبیه به پایهای خرچنك
وبنا بر این آنرا سرطان خوانند ودر اول که سرطان بدید آید مقدار باقلای کوچك بود
صلب گرد وبی رنك وبا حرارة وبزودی بزرك شود واگر ابتدا بدید آید واندر اعضا | ممتلی
تو چون پستان وعصبانی چون رحم بیشتر افتد وبنا بر این زنانرا علة بسیار افتد ومردا
اندر حوالی حلق وحنجره وخایه وقضیب افتد واندرون درون جگر افتد **وماده سرطان**
سودای احتراقی بود ولیکن اگر از صفرا خالص سوخته افتد دردو وحشت آن بیشتر با
وگاه بود که ریش کرده از حدت ماده واگر از سوختن صفرا خالص باشد ودیر
نشود ولیکن گاه باشد که صلب شود وبماند **علاج** این مرض را در اول بدو آن شناختن
ولیکن علاج زود پذیرد ودر آخر که قرار یافته باشد نیکو شناخته شود ولیکن
علاج سخت دشوار بود وعلاج آن است که اینجا که علة متمکن شده باشد ودیر شود
وجستهای آن نیکتر گرفته بود هیچ با آن متعرض نشوند که بیم آن بود که ادویه آنرا
برکه دراوردند وشورش زیاده شود ولیکن اینجا استغاثه بمجلاتی که با لخاصیة آنرا

دفع کند مناسب بود از داعیه و تعلیق ادویه حجریه و حیوانیه و غیرها و مداومت خوردن
دواها از امثال معتوبانی که در علاج خنازیر و غیره گفته شد ممکن که فایده دهد اما
اگر تحریک مرض کند ترک اولی بود و اینجا که علت نو باشد و در ترایدن تدبیر آن باید کردن
که اینجا بر نیامده همچنان بماند و بزرگ تر و در بیش نشود و اعراض بدش ساکن کرده و اگر
بلک قابل دفع بود زود تحلیل پذیرد و دفع شود و اصل کلی اینجا ملازمت مسهلات
افتیمونیات در هر هفته یکنوبت و از بعد آن استعمال اغذیه و اشربه ضد ماده مرض
بتخصیص که از اجزاء سرطان نهری داخل باشند و مداومت عصارت و باکشی و یا معجون
سیماب و یا بلادریات و یا در سخات و بکار داشتن ضمادها و طلیها که در خنازیر و امثال
آن نافع است و از دواهایی که اندرین علت از خارج استعمال میکنند محلل ترکوم
و نیز هیچ نشاید داخل ساختن زیرا که بیم بود که لطائف ماده را تحلیل دهند و
کثایف را مستقر سازند و بعضی معدنیات را اندرین باب نافع یافته اند چون لطوخ
کردن توتیا و حکاک سنگ آسیا و اینجا از سرب وقت صلایه جدا می شود و طین ارمنی
و طین مختوم و اسفیداج اسرب و قلیمیا هر یک اندر روغن گل سرشته لطوخ کردن
یا اندر آب کاهو یا خوشنظر یا کشنیز تر و هرگاه سرطان ریش کرده و پوسته خورده کتان
یا در عنب الثعلب تر کرده می باید نهادن و از این اجزا مذکوره سوده بر آن ریش پاشند
و یا اندر قیروطی سرشته طلی کردن و جمله درد و خبثات و حرارت آن سرطان را زهره ی
با قلیمیای کرفته ضماد کردن نافع بود و خاکستر سرطان نهری را با قلیمیا بوا اندر قیروطی طلی
روغن گل سوخته طلی کردن ریش آن را مفید بود و سرطان کوچک را که از اعضای
شریف دور باشد ببرند بحیثیکه تمام جای او کنده اند که او را چنان از بیخ بر دارند

ک

که چیزی از گوشت نیز با آن برداشته شود و خون بسیار از آن محل برود تا ماده از تمام بدن
شود بعده بر هم آن را اصلاح کند و بزعم من آنکه بیخ آن غلط را جوبه نیزاب فاروقی (?)
تیز که سرب نیز اندر آن حل کرده باشند توان کندن و دستور علاج فی الجلد همانا
که در علاج خنازیر معلوم شد و سرطانی که در احشا افتد خود مدارا با آن چاره
نباشد که از علاج آن بیم هلاکت بود و محض تعدیل و حفظ از تشدید و تسکین ساکن
وکثافت بود **واما سقیروس** ورمی بود صلب و بدرنگ همچو سرطان لیکن درد و حرارت
و ضربان هیچ نباشد و رگها و حوالی آن ظاهر نشود و انتفاخش کمتر از سرطان بود و اکثر
اندر احشا و مواضع خالی او فتد و از ورمی حار که عروق آن [illegible]
ساخته باشند هم او فتد **و ماده** سقیروس یا سودای محض بود و یا از اخلاط کوتند و یا
بلغمی بود غلیظ و یا مخلوط از هر دو و اینجا خالص بود لون آن اسربی باشد و کاه بود که
مویی چند بر آن بر آید شبیه بجوالی که بر ضعیف تر وادرده بود و آن را دغب کویند
این صنف بی علاج بود و باقی را لون بدان نیز کی نباشد و بعضی باشد که رنگ تن بود
و آن از عضوی بعضوی دیگر انتقال کند و از اندک حسی خالی نباشد و این را [illegible]
کویند و باشد که این هم انتقال نکند و سخت صلب بود و قوتوس ممکن العلاج باشد
بدستور سرطان و بیش صحیفه سرب در جلد سقیروس و سرطان بی نفع باشد
واما کهبه ورمی بود منعقد و غلبه که بیکبار اندر ظاهر جلد بدید آید با خارش
بی دردی و سوزشی و فرحه و بصلابت مایل بود و باشد که بر اکثر اعضا پیدا شود
همچو شری و بزرگی هر یکی مقدار باقلا بی بود و باشد که بزرگ تر شود مقدار نصف
جوزی و به بهی مایل بود و باشد که چند تا در هم پیوند و همچو کف دستی شود و لون

آن او لون تر اندکی بسرخی گراید و آنچه که ظاهر شود اگر زود در یابد و بتحلیل ایستد زود هم
بقوّت طبیعت و غلبه از کار بیاهنجد براند و بعضی دلیجان بخار دکه غشی کنند و
بعضی غطیدم مضطرب باشند تا الفواسد ومادّه آن اگر بخاری بود دمولی متغیر شده
از حرکت مادّه حاد و یا از کونین حیوانی ستی و یا از افساد کرم معده و یا از درشتی
رحم و معده و غیرها و کاهی که هنا د مادّه بخاری بیشتر باشد نیز هم بر اثر آن جید
آید و بسیار باشد که بر واداع تسکین طلبند قبل از تنقیه و نضج و سبب تب شود
علاج اینجا که غلبه و بزرگ افتد و سرخی آن زیاده بود و مریض مرطوب باشد و کردن
حیوانی ستی سبب باشد خون کم کنند بحجامت یا بفصد اکحل انگاه درشب دامان او
کثیر خشک دود کنند چنانچه بمه تن او برسد و تریاقات خشک میخوراند و از
غذاهای غلیظ پرهیز نمایند و اینجا که سبب لسع باشد دفع سبب کنند بتریاقات
از داخل و خارج و اینجا که سبب بخار کرم باشد تریاقات خشک که دافع فساد کرم
کرم باشد می دهند و تقویت معده و احشا نمایند و تلیین طبیعت در جمله اصناف
لازم و واجب بود بغایت نافع آید و اندرین ملک دری صاحب این علت را جامه سرخ
میپوشانند و آزموده اند که مفیدات وامّا نفخه و دری بود شبیه بانکه باد
در چیزی دمیده باشند و چون دست بران زنند آواز دهد خصوصا که در عضوی
میان تهی افتاده باشد مثل معده و روده و ما بین روده و استخوان و میان عضلها
و بند گاه زانو و امثال اینها ومادّه آن بادی باشد غلیظ که اندر میان اعضا محتبس
گشته بود و باشد که اجزاء عضوی حساس را از هم باز کند و دردی صعب تولد کند و
بسیار بود که اندر بندگاهی این ورم پدید آید و گمان خلطی افتد و چون کاشفه هیچ نبود [?]

نباید

نباید مگر بادی علاج تحلیل باد بود باستعمال محللات ریح از خارج و جز از
چیزهای باد انگیز و خوردن چیزهای بادشکن و گاه باشد که بحجمه آتش بر نهند باد را
محلل بکند و تحلیل دهد و هر دو اگر از خارج استعمال نمایند نیم گرم کرده باید
و دهن الراحة مالیدن نیم گرم یا اندر آفتاب سخت نافع آید و همچنین روغن زیره
و روغن سداب و اینجا که اماس اندر عضلها باشد بتخصیص که از صدمه و لیسیبی
افتاده باشد هیچ داروی گرم و تیز بکار نباید داشت و اینجا که دردی باشد داروها
در دنشانده با محلل باید آمیختن چنانچه منفعت را با زیت خلط کنند و بر نیم زوفا طلا کنند
و اینجا که حرارتی در محل علت باشد روغن گل در طلیها داخل سازند و بعد تسکین درد حرارة
محللات صرف بکار دارند و آهک اندر خرجل کرده طلی کردن و همچنین آهک با شوخ دیوار
کرمابه در آب جوشانید و چنانکه غلیظ گردد طلی کردن بادی را که در حوالی اوتار
عضلها باشد نافع آید اگر دردی نباشد وامّا هیج ورمی باشد که در اول بسیار دمیابیا [?]
اندر تن جسم و در وی و اطراف پدید آید و گاهی بی سبقت مرضی هم پدید آید در عضوی
غیر مقرر ومادّه آن بادی بود با بخاری بلغمی ممتزج و در تحلل مسام عضوی جای کرده
بتدریج علاج آنچه در اول ظهور آن افتد در حیات عرض علاج آن گفته شد و آنچه
در غیر تب پدید آید اگر سبب آن سوء المزاج کبدی باشد اصلاح جگر باید کردن و بیان
آن در سوء القنیه کرده شود و اگر سبب آن بخار نوابیر و یا آفت عضوی دیگر باشد هم اصلاح
آن باید کردن بدستوری که در محلش مبرهن است و اگر ظهور سببی از این اسباب مذکور
افتاده باشد بطبیخ اشترخار و بیابان خاکشی زرد و بر تیزاب نوزادانستن و طلی کردن نافع
آید و طلی سرکه و گلاب و روغن گل و آب جو در جمله ضم کرده و ضماد برگ مورد در جمیع

فهجها را نام آید و تهیج پشت پای برا و غالیه کشیدن مفید بود و مجربست و این مرض
بی شبهه مرض دیگر کم افتد و بی قصور جگر واما استسقا از امراض مخصوص است و
مجال خود بیین کرده ان شاء الله تعالی واما جذام علتی بود که چون آثار این علت
ظاهر کردد مریض را از میان مردم بیرون کنند همچنانکه مجذوم و مرض را بواسطه سرایت
آن ومادهٔ این علت سودایی بود غلبه و فاسد و در بدن منتشر کشته و در قرب جلد متراکم
شده و بحقیقت جذام سرطانی بود عام و سرطان جذامی بود اندر یک عضو کیف ما اتفق
و سبب غالب اندر این علت سوء المزاج کرم و خشک است اندر جگر و یا اندر تمام تن که تا بجمیع
خون و غیره سوخته کردد و سودای غلبه پدید آید و یا سوء المزاج سرد و خشک اندر
جگر یا اندر تمام بدن که با بجمیع خون و غیره فسرده کردد و مستحیل به سودا شود و یا اعضا حسنه
مجذوم را که بخارات فاسدهٔ تن او چون بوسیلهٔ هوا به روح و اخلاط رسد خلطها را
مستحیل بجوهر اخلاط فاسدهٔ خود کرداند و یا میراث که تباهی مزاج نطفهٔ مجذوم مقتضی
آن بود یا فساد هوا و تولید از زکی را که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد بیم
این مرض بود و بسیار خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا بتخصیص در کرمی و خشکی هوا
با این علت اعانت نماید و هندیان تجربه کرده اند که بسیار خوردن نخود و بریان و ماش و عدس
و لوبیا و امثال آن این علت آورد و همچنین سدهای پرز و مسام بجهة انتشار سودا
و اختناق حار غریزی تغلیظ دم و همچنین سوء هضم و کثرة تخمه و این علت را داء الاسد
نیز کویند بجهة آنکه نیز را غلبه افتد وعلامة این علت آن است که نخست لون تن و چشم
سرخ شود و از سرخی بسیاهی کراید و او را سطبرکی کردد و نفس تنکی کند و پس آواز
تمام کرفته شود و عطسه بسیار دهد و منفذ بینی کرفته شود و بوی کنده شود و بینی

فرو نشسته و نا هموار کردد و موی باریک و انبوه می شود و پس موی ابرو و موی روی او
ریزد و باشد که پوست نیز از جای موی افتادن کیرد و از سر و روی و سینهٔ او عرق بسیار
خلاف معهود می رود و بوی عرق و بوی نفس او ناخوش باشد و اخلاق مرد مر سودا وی را او
غلبه کند و خوابهای هولناک و شوریده بیند و اندامهای او اندر خواب کران شود
خون مفاصل او بفسرد و عفن کردد و بر اندامهای او همچون غددها پدید آید و لحمهای او
سطبر کردد و منشکاف شود و کوژ و بد هیئه می شود و رنک او تیره و زشت نمای کردد و لبهای
او سیاه و سطبر شود و نهاد چشمهای او کرد شود و کشاده نماید و چهرهٔ او غضبی
کو نماید و مهیب نماید همچو چهرهٔ شیر و دور نیست که داء الاسد بدین اعتبار نیز خوانند
باشد و نبض مجذوم مردد جمله اوقات ضعیف و بطی بود و کاهی تواتر نمایان کرده و هر کاه
مادهٔ جذام سودایی صفرایی باشد یا سودایی سوخته اندامهای او ریش کردد و پی
خورده شود پس بیفتد و اطراف نیز افتادن کیرد و صدید کنده از وی همی پالاید و این نوع
و آنچه متمکن شود از غیر متقرح و آنچه موروثی بود و خلقی و یا بحرانی علاج پذیر
و آنچه هنوز کهنه نشده باشد و مادهٔ آن سخت کنده و غلیظ نباشد ممکن العلاج بود
علاج چون این علت از مزمنات است بقوت مدارا باید نمودن و چون مزاج تمامی
بدن و اخلاط وی روی بفساد دارد در تبدیل مزاج و اصلاح آن باید کوشیدن
و نخست باید دیدن اکر خون فاسد غلبه باشد فصد کردن از باسلیق هر دو دست و یا
از اسلیم و یا از صافن و فصد ورداجین عظیم نافع آید ابو الحسین طبیب کوید که در
جرجان مردی را در ابتداء جذام دیدم که آواز او کرفته بود و بینی فرو نشسته
و پست شده و رنک متغیر کشته او را از ورداجین فصد فرمودم و خون سیاه بیرون آمد

بینی موش تازه استانکون و همچو یک جزءها اندر آن بود و چندان خون بیرون کرد مرد غشی
کرد و هفتاد و دو ساعت اندر غشی بماند و چون بهوش باز آمد از بینی او قطره چند خون زرد
و نمک عفن بیرون آمد و شربت و غذای مناسب خورد و بعد از آن مدتی از بینی غایت شد چون
باز آمد او از بینی گشاده بود و بینی بر آمده بحال صحت و خوش شد و اگر در خون غلبه باشد
فصد نکند که مضرّ است لیکن از رگهای باریک کار کشادن آن باحتیاط مضرّتی نرسد چون
رگ بینی و پیشانی و اشباه آن لحتی خون گاه گاهی باید کرد و بعد فصد کامل هفته
مسهل سودا باید دادن و بعد فصد ضعیف بکرود و لیکن بجزءهایی که بیش کنده باشد
و در شب در باید داشتن و افتیمونیات با حجر لاجورد و با حجر ارمنی و ماء الجبن مناسب
بود و غذای ایشان از جنس اسفید باجات بگوشت مرغ فربه و بره تازه شربت و
کند مرابجرب و پالوده قندی بروغن بادام شیرین باید و شربت ایشان از جنس سکنجبین
با شکر و شراب صندل بعرق لسان الثور مناسب بود و اگر صباح مقدار شربتی از
بول خود بر آشامد سودمند بود و گویند خون نفاس را خشک کرده و با اندک شکر
ساییده هر صباح یک درم اندر بول خود آشامیدن بغایت سودمند بود و گوشت
افعی در این مرض عظیم نافع است و طریق استعمال آن آن است که افعی پر قوّه را بگیرند و سر
و دم وی را بیکبار بیفکنند و شکم بشکافند و درون او را نیکو پاک کنند و پوست دور
سازند و بشویند و با اندک نمک و قدری شبت در آب بپزند و از آن گوشت و شوربا
هر روز میخورد و اگر نتواند او را نیکو مهرا سازند و بدست بمالند و بیالایند تا از استخوان
پاک شود و آن شوربا می آشامد و اگر شوربا خواهد که خوشتر آید بکوتر بچه اندر آن
بپزند و نان پاکیزه با آن شوربا هم نیکو بود و انگاه منفعت این شوربا ظاهر شود که بیمار بالتمام

وچنده

وچند روز عقل او زایل شود پس پوست افکندن گیرد و اگر این علامات پدید آید تکرار آن باید
کردن و اگر مار سیاه که او را اسود سالخ گویند بکشند و در خاک پنهان کنند تا کرم در او افتد
انگاه او را با کرمان بدر آورند و خشک سازند و سه روز هر صباح یک درم از سوده آن بخورند
نافع آید و اگر این مار سیاه را با افعی اندر خل الخمر با شیلرج کوفته و بلوف کوفته بیناء
بجوشانند تا نیک حل شود انگاه او را بیالایند و موی سر و موی روی مریض را ببرند و آن را
طلی کنند پوست تباه شده را بیفکند و پوست درستی آورد و لطوخ کردن آن بر اعضا
مادّه علّت را تحلیل دهد و روغن زیت که مار پر قوّه را اندر آن پخته باشند طلا کردن
بر اعضا و مداومت نمودن عظیم نافع آید و کوهها و مفاصل را تحلیل دهد و از این بطبیخها
و روغنها به بینی اندر کشیدن و چکانیدن مفید آید و مداومت خوردن زرنیخ و رس
و کوزاچولی و پای اندر این مرض بحت نافع آید و اهل هند را طریق علاج این مرض خوردن بیش
زرنیخ و سم و مردود روغن مار مالیدن بود و بزعم من آن است که صاحب علّت را بعد تنقیه
و کم خوردن و غذاهای مناسب یابی بکار بردن و مداومت زرنیخ یا رس تند کردن و اگر
تیزاب مدّتی بجسم مریض با اعضای او بنوبت همی مالند چنانچه پوستی در هفته از آن جدا شود و
انجل را او روغن مار و روغنهای محلل تریاقی چرب صیاد ندان علّت هر چند قوّه داشته
باشد و لیکن هنوز دیرینه نشده باشد بصلاح آید و بپوسته للخلطهای تریاقی محلل امثال ضماد
دو کلاب و آب لسان الحمل و کشنیز تر و بیدنه زوفا و قرحا و زنجبیل اندر آن افکنده و غرغره
کردن بی نافع آید و عرق آوردن اندر گرمابه و شستن بادوهای تحلیل کننده مثل
آبی که اندر آن حلبه و بوره و اشنان و حکه و نان جوشیده باشد و اصابون و حلبه و قرحا
قرحا و مویزج جوشیده باشد و با خردل و بوره و گل ارمنی جوشیده باشد و با آهک و صبر و حلبه

و مرجوشیده باشد و یا در زیج و زنجبیل و حلبه جوشیده باشد و اشباه اینها عظیم معتاد باشد
و بعد از این تدهین بروغن بادام یا عقرب و زراریح بسیار نافع بود و قی کردن بخوردن
اندک تیزاب نیم کرده مدبر در ماهی بکوبه بیخ این علة را بکند و تریاق فاروق نیز بعد
تنقیها هر دو زیر دستی خوردن اندرین مرض نیک بود و چیزی که امعی و یا سالخ اندران
مرده باشند عظیم معتاد بود و دلک و حرکت و آواز بلند کردن و چیزها که حرارة غریزی را
بحتی برافروزد جمله نافع بود و اندیشه و غم و هرچه حرارة غریزی فرو میراند و سوادة
غریزی را بجنباند جمله مضر باشد و از هرچه خشکی فزاید حذر لازم بود و هرچه رطوبت طبیعی
بود و تری فزاید و نیکی و حدتی نداد خوردن جمله موافق آید والله اعلم **خناق** این
صعوبت دم زدن بود با دشواری فرو بردن چیزها **و سبب** این اغلب آماس عضلهای
حنجره و مری است و آماس ذبابطها و غشاهای این دو اماس غلصمه که آن کوشتیست صنفا
برحنک چسپیده در شیب لهاة محاذی سر قصبة الریه و مادة این آماس اکر خون حادة
بود و یا صفرا و گاهی بلغم تیز بود و سوداوی کمتر افتد چنانکه سودا خلط غلیظ است و قلیل
و در بعضی ازان یکبار از عضوی بر عضوی نتواند بودن و این مرض اکر اوقات یکبار بدید
آید و ابخرهٔ سوداوی نادر اتفاق افتد هم از انتقال و در مرض حاد ممکن بود بعد تحلیل
لطایف ماده آن و باقی ماندن کثایف آن ماده و باشد که به سبب تشنج و یا رسیدن زوری
مهره از مهرهای آن از جای برود و بخبر آید و فراهم آلات تنفس و آلات از دراد بعضی
آلات بلع کرده و این مرض حادث شود و باشد که از خوردن دوائی زیانکار چون فربیون
و غیره این مرض حادث شود بواسطهٔ ضعیف ساختن آنها قوة محرکه را و متشنج شدن اعضا
و عضلات آلات تنفس و فرو بردن چیزها **علامت** مطلق این مرض بر دن خبر بدن چشمها

بود

بود بعد در و نیز کی رنگ روی و باز ماندن دهان و بیرون داشتن زبان شبیه بجهرهٔ شخصی که
شاعنی حلق او را افشاده نگاه دارند و آواز مریض بر آواز مزکوم و صاحب نزله ماند و
بسیار باشد که بنداره که قی خواهد افتاد و نیوفتد و صعبی و سهلی این اعراض بمقدار صعبی
و سهلی مرض باشد و هرگاه مخنوق کف بر لب آورد امید خلاص نتوان داشتن و هرگاه نبض
او منقطع گردد و اطراف سرد در رنگ و روی زبان سیاه و یا رنگ روی سبز شود و نفس
منقطع و محاجر عینی بسیار کوانید مرده باشد و خناق کلبی که همچو سگ دهن باز کرده
و زبان دراز بیرون داشته بود بد باشد و شناختن خلط سبب آماس بعد ظهور رنگ
زبان و انتفاخ اوداج و بجس استفراغات معتاده چون خون حیض و طمث و طعم
دهن و ثقلت و کثرة وجع و با التهاب و نخس و عدم آن و بکی و بسیاری آب دهن و ثقلت
و کثرة عطش و بین و مزاج و سخنه و اعمال و تدابیر مقدم شناختن بود چنانچه مراد مبین
شده اما آماس چون در عضلات حنجره باشد نفس زدن دشوارتر از فرو بردن چیزی
بود و اندرین قسم چون درد در عضلات خارجی آن که بر بیرون ما یلند باشد
سهل تر بود و چون آماس در عضلات سر مری باشد فرو بردن چیزی صعبتر از نفس بود
و علامت بیرون شدن مهره فرو رفتن موضع بود از کردن و عدم آماس و از حس آن الم
بسیار باشد و کو نمودن کردن از انحلال شی الجمله و بجذب سم افتد تقدم خوردن آن
سم علامت آن بود **علاج** اینجا که سبب آماس دموی صرف باشد یا مرکب از خون و
غیر ان نخست تقلیل خون باید کردن و فصد قیفال و یا آن لیکن باید دیدن تا کر ابتدا
تمام بدن از دم غالب بود و مانعی نباشد چندان خون بر باید داشتن که نزدیک غشی
شود اما بغشی نه رساند که غشی با تنگی نفس مهلک بود و بعد از آن

بحنکها غرغره کند چنانکه در ملازه و غیره گفته شده اگر بدین علاج صحت یابد فبها
و نعم والا حجامه ساق و هرد و حاجب کردن و فصد رگ زیر زبان دیگر ماده را کم تا بند
و همچنین ترک غذا انقدر که تواند و بسیاری را دیدم که هفته و بیشتر هیچ غذا نخوردند
و بخشند تو طبیعت را فرو دادا و درد را اگر چیزی بحلق فرو دود خیار چنبر و شیر خشت در
آب کنند و آب عنب الثعلب حل کرده شربتی باید داد بشرط آنکه کسی باشد که او را آن
اتفاق می آید و بعد از تمامی عمل اطراف او را بطبیخ بابونه و اکلیل و اشباه آن شویند
و غذا ککاب دهند که عدس مقشر و اندکی تخم خشخاش کوفته در آن پخته باشند و اگر
از آن نفرتی باشد سکنجبین دهند و اگر خناق عظیم بود و بعد از او شربت حاجت آید و
نتواند فرو بردن شیشهٔ حجامه بر مهرهٔ دوم از مهرهای گردن او باید نهاد تا آن
تا منفذ نفس و مجری غذا الحتی گشاده یابد آنگاه چیزی از جنس شوربا ها باید خورانیدن
و بعد خورده شدن تب بر داشتن و اطراف را محکم بستن و مالیدن جهت میل ماده
مناسب بود و نبات و حنطهٔ معتدل انکم فرود آوردن عظیم مفید آید و جهت ورم
ضمادی از برگ کتنه و لسان الحمل و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بنفشه و بابونه و
روغن گل بر گردا گرد کردن و قفا باید نهادن و قبحل و ورم از بیرون حنجره باد در عصارهٔ
کشنیز و لسان الحمل و عنب الثعلب بود طلا کردن و همچنین نیز آب زر طلا کردن نافع
بود و غرغره شیر تازهٔ گاوی مفید بود و خیارشنبر در شیر حل کرده غرغره نافع بود در آخر
و اگر بقوابض غرغره کردن حاجت آید در اوایل رب جوز با سکنجبین و با دیگر قوابض از
قوابض که محلل باشد با سکنجبین آمیخته مناسب بود و جهت تسکین درد غرغره برب شاه
توت یا آب عنب الثعلب نافع بود و اگر ضعیف تغیه سفوف کرا از دودهٔ حلم و تب ملوك

اندرانی

اندرانی جمله برابر ساخته باشند با نمک ترکرده بر داشته از ده روز بران تمام و در مالند
مکرر را نافع بود و آزموده است و اگر وزغ را شکافته تازه تازه بر گلو بندند جلیخه تمام ورم
برسد عظیم نافع بود و در پیسانی قوی بیلی که افعی را بجان خفه کرده باشند بر حلق بخنوق بستن
عظیم فایده دهد و بعضی از اهل تجربه گفته اند که سرگین سگ که سفید و خشک شده باشد
و یا سرگین سگی که چند روز استخوان خورده باشد فقط با شربت سکنجبین یا نیلوفر یا بنفشه لعق
فرمودن مریض را و ادبودن با نخ بادب خرنوب آمیخته طلی کردن عظیم مفید بود و مهرهٔ
که انرا کوم ایوب گویند و کاغذ بران مهره رشته در گردن صاحب خناق و ذبحه او بخنق
و از آن آب و اثر دادن و سودهٔ انرا بر ورم مالیدن نافع اید بالخاصیه همچو دست
مالیدن موش کنه و نعدد و زدوم اگر آب کشنیز و عنب الثعلب بالطبیخ گل و ابرسا آمیخته
فلوس خیارشنبر در ان حل کند و بدان غرغره کند صواب بود و نعد سیوم اب باد یا زاد
قدری بیخته اضافه کردن در ان غرغره مفید بود و اگر چند که اماس پخته می شود خیار
شنبر اید در شیر تازه حل کند با انجیر بوده اند شراب خرنوب یا خیره ترنزاند و طبیخ حلبه
و انجیر خشک و بدینها غرغره کند و غرور مسکه تازه با عصارهٔ کرنب و میخله و تخم
کتان و تخم مرو در شیر پخته نرم کند و پزانده بود و همچنین غرور لعاب بیخ تکال
با شیره جدوار با طبیخ تخم خرهندی و اگر ورم عسر ترکوده بوره یا انگور یا سرگین
خطاف یا سرگین خرگوش یا جندبیدستر یا نوشادر یا دودهٔ حمام یا بلبل یا سرو دل یا هم
اسفند در شراب خرنوب یا در سکنجبین حل کند و بدان غرغره می کند و طلا اینها را
برون و همچنین طلی جرم نیز اب در لعاب شکال حل کرده بسی مفید بود و اگر اماس نرم
شود و عنکبا باید داروهای قابض چون گلنار و ت و غیره بانوره در دمند و ت

جوز آمیخته غرغره کند وجمله غرور وطلی وضماد وغذا که در این مرض بکار دارند باید که قابض باشد

واکر میسر شود که به انکشت فاسد ان از ابطرکاشید یا بقطوه تیز اب تیز بدان رسانیدن در جوب

اکو نیا باز باشد هم نیکو بود لیکن در حینی که سرکند سر فرو باید داشتن واحتیاط کردن تا اخلاط

ان بحلق در نرود وبعد امدن خلط بر وغن کاو یا دوغن بنفشه به اب کرم امیخته غرغره کند

تا اثر ان اثر ان اتشوید وهمچنین بزرده خایه مرغ خام در روغن بادام در اب کرم و یا طبیخ ابریشا

واندکی قاشه واندکی کتیرا وغذا اندرین وقت سبوس اب بر وغن بادام مغز بادام اورده

مناسب بود **وانجا** که فصد کامل نا نافع باشد خون بدفعات بیرون باید کردن بر فصد و

حجامه وغیره تا راه دم زدن بدین تدبیر لختی کشاده ماند وبحث تنک نشود تا مجال

تحلیل ونضج ماده باقی باشد ودر اثناء ان استفراغها همین تدابیر مذکوره کردن صواب

بود **وانجا** که سبب علت بازایستادن خون حیض یا طمث یا خون بواسیر بود فصد صافن

وحجامه ساقها مناسب بود وکشادن انها اکر میسر شود صواب بود وکم خوردن و

از لطیف ونرم کند مخوردن در جمله مفید اید **وانجا** که اماس صفراوی باشد بعد

تنقیه ماده صفرا بطبیخی که مذکور شد همین علاجها بکار باید داشت ودر غرور در اب

خشخاش وطبیخ سماق ویا غوره اضافه کردن صواب بود والیحا چون درد و حرارة

بیراث در تسکین ان باید کوشیدن بعد از تلیین طبع وپیوسته طبع بنقوعات

فواکه با مصلحات امیخته وشیافهای خنک فرو داوردن نفع تمام بخشد وانجا

کوسنکی کشیدن ازان فایده دهد که دموی بلکه ممکن بود که کرسنکی وتشنکی ماده را

تیزتر سازد مکر وقتی که خون هم غلبه باشد که آهنکام بر اندک غذا اقتصاد کردن

مناسب بود **وانجا** که اماس بلغمی باشد بعد تنقیه بلغم بحب جبال واشباه ان در رب

جوز واشال آن حل کرده همین ترتیب مذکور در دموی مرعی دارند لیکن مسهلی جمیه تنضیج

لازم بود ومقداری که صلاح وقت در آن باشد ودر غرورها منضجات ومحللات

بلغم باید کردن وترشیها کمتر باختن ورب جوز وعاقر قرحا ویا بعسل واب ترب و

یا بدواء الخطاطیف در میخته حل کرده غرغره کردن مفید بود ولعوق بلبلهای مذکوره د

عسل یا رب جوز حل کرده مفید اید وطلی کردن انها از بیرون هم نافع بود وهمچنین

طلاء دواهایی کردن عرشدن خناق کشته شده وغذا ماء العسل خوردن وکرسنکی

کشیدن بی مفید اید واکر بلغم شود بود بعینه تدابیر دموی غیر از فصد ویا حجامه جمله

نافع بود **وانجا** که اماس سوداوی باشد حقنه تیز مناسب بود تنقیه وبعد از ان بایارج

ومطبوخ افتیمونی یا بحب نک سلیمانی در مطبوخ مذکور مفید اید وغرغره بجلاب کرم

وماء العسل ومیخته کرم نافع اید واکر بطبیخ اکلیل ویابونه وتخم کتان وحلبه وافتیمون

وشبت وتخم مرو یا عسل یا میخته امیخته غرغره کند هم باشد وغذا ماء العسل وکشکاب

که شبت در ان پخته باشند نافع اید وباقی علاجهای دموی غیر از غرورهای ترش و

از تحلیل در چون بشن بزغ واشباه ان جمله موافق بود و باشد که سودا از دموی حاصل

باشد وبحسب ان دلالت کند انجا بعد نضج فصد باسلیق باعتدال مناسب اید **وانجا**

که سبب بیرون امدن مهره کردن باشد تدبیر بجای بردن مهره باید کردن اکر بانکشت

فشاردن ازدرون میسر باشد چنانکه کند والا آلتی که مناسب است بر بالش میانه لکام

تیر کی تر کانی بران نورد کرده چنانکه لت بر ان از بعید از ابجای برند وبحیزهای قابض

از بیرون مهره طلی بر ضماد بکار دارند تا محکم کرده وانجه کم بود وبا الادویه اما

بخاري باشد بكنند مازو ونارپوست وبرگ مورد ودرين كشكاب آن وجوشانيده از هر يكي جزوي
وهمه را كوفته وبيخته برشم ماهي كه لخته برشند وبر كردن نهند تا مهره را بجاي باز آورند
وشيشه بر نهادن هم مفيد بود واگر چهار روز بگذرد ودست وپاي خدر شود اميد خلاص
باشد ليكن گردن كج ماند واگر بعد چهار روز سيم ماسي بود يا امتلائي فصد كند وحقنه
نرم را فرود آورند وغرغره كه مناسب بود بكار دارند **وانجا** كه سبب سم باشد علاج
ازين سنوري كه در محل مبينات كنند عسو وگردن كه رازله شده بود وبخار دفع در حمام
دود بسيار بود دود خورده وخناق شده اگر در الطبا الحمامي فرموده اند وشربت اسفرغ وليمو مي دادند
بدو ميشد وگاهي غشي هم مي كرد حضرت فرمودند تا دو شاب ادوي بر اب خالص شربت كرده
چند نوبت دادند صحت يافت وسرّ اين در سرفه وغشي مبيّن كرده والله اعلم **بثرات حلق**
انچه در مري بود از گذشتن طعام وغيره الى اند در حلق وپر كردن وميان دو كتف يابند وانچه
در حنجره وقصبه بود از سخن گفتن بلند وكردن درد الم يابد **وسبب** بثرات حلق همان سبب
بثرات دهن بود **علاج** رگ باسليق بايد زدن وطبع را باب ميوه وفلوس خيار شنبر
فرود آورده وزوا امداد وتبان كاه كشكاب با روغن بنفشه بادام وروغن گل با ذاب
واغاب اسبغول وشكوفه ترنجبين دادن وازآب سرد وترشيها وخشكيها پرهيز كردن تا زود
نضج بديد آيد وغرغرهاي كه در خناق گفته شد بكار داشتن واگر بثره بزرگ بود
وكهن كرده وحلق را ميخورد اندك اندك مورد وخم بايد دادن تا فرو مي برد وآزار خود
نيكن مي بايد وبعد ازان هر ساعة اندك مرهم كافوري يا زرده خايه مرغ فرو مي برد
تا پاك كند وبعد ازان ضرها بر ذاجن وادرا ب لسان الحمل ليد چند نوبت هر روز

خوردن

خوردن تيد بيج فايده تمام دهد والله اعلم **چسپيدن زلوه در حلق** انچه بتوان ديد
از انبوك بسركه وانكر دو ولا بايد غرغره كردن انگاه از انبقاش يا كلبتين بايد كندن
چنانكه پاره نشود وسر او نماند كه ازان آماس وسرفه وغشي ولغشال آن بديد آيد وانچه
نتوان ديدن وتقدم شرب آب بوزلوه دغدغه گلو وسوزش وگواهي آن بحلق واحساس حركتي
درانجا ونفث دم رقيق وحدوث غصه وكرب بان شاهد بود **علاج** اول آنست كه غرغره
كند نمك وسركه وخردل يا باب پياز خام ويا با افسنتين وشونيز كوفته ودر سركه خيسانيده
كرده ودر آفتاب بايد كه تا بگرم بسيار مكث كند تا تشنه شود انگاه طحلب تازه تازه در
دهن پر كرده ميلان دود انوك يخ وآب ازو مي ريزد تا زلو بوي طحلب وهواي يخ بالا ميل
كند و بر آيد واگر بعد فرو رود شبح ادمي وقيصوم وافسنتين وشونيز وترمس
مغز بونك كابلي وحنظل از هر يكي يك جزو انرا در سركه ممزوج برآب بپزند وبالايند
وبخورند وانرا طعام سير وپياز وپودنه وخردل وكرنب مي دهند وهمچنان در آفتاب اگرما به
تشنگي عظيم مي كند وطحلب ويخ در دهن مي دارد تا زلو ميل كند وبراين تا نزديك
اب وبكيرند واگر بعد از دو روز تا وتشنگي بارهاي بزرگ از طحلب نو بود ويخ آب با
طحلب سرد در دهن كيرد وبعد ساعتي نفي كند زلو بر طحلب چسپيده برايد والله اعلم
ماندن لقمه وخار ويا اشباه ان در حلق اما لقمه انچه در اعلي مري ماند
في الحال مشت چند بضرب بر قفاي او بايد زدن تا بزور دفع وفرو دور رب برون آيد
جهد تا اگر في الساعة شيشه حجامي بر مهره دوم گردن نهند وماني وبلعي اندك
در گلوي او چكانند وبيست چوب آهسته بر حلق او وما الذ ميكن كه بگو فرو دود
وانچه در اواسط يقدار مايعات در روغنها چيزي بايد خوردن تا از او فرو

تر آید واما شوك واشباه آن را چون در دو شود در دهن او را باز کرده توان دید بباید
بمنقاش کوفتن واگر تمام آب غلبه بیکبار در باید کشیدن ولقمه‌های بزرگ خوردن تا
برکنده شود و فرو رود وبخصوص لقمه بزرگ از صمغ درختان میوه دار وصمغ عربی
واگر بدین حال هم نشود وخلید زوال الحران بران دال بود طعام غلیظ بسیار بباید خوردن
وقی کردن تا باقی برآید واگر بدین حال هم نشود لقمه بزرگ از گوشت گاو یا صمغ یا انجیر ۹۸
خشک که پوست او را کنده باشند باید گرفتن و ریسمانی باریک محکم بران
بستن و دادن تا فرو برد چندانکه از خاره در گذرد وانگاه او را بیکبار کشیدن تا خار را
گرفته برآورد وگفته‌اند که مقدار لقمه اسفنجی را در ریسمانی ببندند ومریض فرو برد مقدار
مذکور وانگاه آب بخورانند تا اسفنج آب گیرد و برآید وان موضع را هم نرم کند آنگاه
بیکبار بکشند تا خار را برآورد واگر سوزنی درمانده باشد باید که هیچ چیز همچو لقمه
فرو نبرد و در قطعا نکند تا بیشتر جای نگیرد وعند الضرورة اندك آب وشوربا برآهستگی
تجرع کند وپیوسته سنگ مقناطیس در اقصای دهن نگاه دارد واگر مقناطیس بر قوتی
باید مقدار لقمه او را بر ریسمانی محکم ببندند وتا نزدیک سوزن فرو برد برآهستگی بیرون
می‌کشند تا سوزن بخاصیت آن منجذب شود واگر استخوانی سر تیز در حلق و مری نشسته
باشد و نتوان کشید زکوتن آنکه دندانها را تمام در خمیر گیرند وسر مرغهای زنده را
در دهن گیرند ونفس پیوسته باز می‌کشند تا نفس سر مرغ بر استخوان رسد وبکاود نجات
ان والله اعلم **مخنوق شدن بغرق** او را اگر حیوة هنوز باقی باشد وبیهوش بود **علاج**
آن است که او را سرنگون در آویزند و هر ساعتی باز می‌دارند و می‌آویزند چندانکه آبهائی
که خورده بیرون آید بعد از آن اسپی فربه حمام را سخت بتابند و باز آورند و دهن و بینی

مریضرا

کوفته

اند

مریض را بر پشت آن آب نهند و چنان سازند که نفس آب بکوبه بینی و حلق مخنوق در آید مدتی
تا با هوش آید و فلفل کوفته در سکنجبین بجنبه از آن شربت بحلق او رسانند و دمی در بینی او
دمند و در کام او بمالند و موهای سر او را بکشند و او را گرم دارند و تا بذر گرم بر میان
سر او بنهند و اگر بعد تعب به هر تیز باد در بینی او دمند چنانکه دهن و بینی دیگر او را بند
نگاه دارند هوش آید و چون بهوش آید از آن شربت بدو بخورانند و غذا جوی گندم
دهند گرم گرم و تحقیق حیاة او چنان کنند که در مسکوت مذکور شد والله اعلم
بطلان آواز و تغیر آن بدانکه از جمیع امراض الات آواز و نفس آواز متغیر گردد
چنانکه از زکام واگر چه این امراض ضعیف باشند واما بطلان آواز از حدوث
آفات وامراض قویه اندر حجاب وعضلهای سینه وحلق وحنجره پدید آید وجمله آنها
عرضی باشند وبرفع مرض برطرف شوند وانچه خود مرض باشد سبب غالب آن نقصان
رطوبت لزج بود که اندر میان عضوهای حنجره بجهت همین مصلحت او را مخلوق
شده است ویا نقصان قوی را هم و چنانچه اندر تب محرقه و بعضی نقاهتها و اندر
تعب حرکه در گرما واندر دود و گرد و افراط گریه و بعد از مسهلات قوی و بعد
از فریاد کردن بسیار مشاهدات **علاج** ترطیب لزج وحنجره وتقویة قوای بدنیه
باید کردن بمرطبات ومقویات چنانچه مراد مبین شده در ابواب گذشته از غذا
سوء المزاج یابس وتدابیر ناقهان واشباه آن واکثر ملعبات با نبات سوده خوردن
وتخم بهی ونبات در دهن داشتن وحبی که از لعابها عقد کرده باشند با نبات و از
کتان کوفته با شکر سازند پیوسته در دهن داشتن فایده دهد و بسیار باشد که

سوء المزاج سرد یا تر در حنجره رطوبات غلیظ برآن غلبه کند وآواز باریک و مرتعش شود همچو
آواز سگ بچه ویا قوی و مرتعش بود یا تیره وگران همچو آواز از زیر که برهم دیگر آید **علاج**
دم کوفتن بسیار بود وکباده کشیدن واحتمال اندک ریاضت کردن و حبس دم کردن وسنگی
وسنگی کشیدن وریگ و زیره گرم کرده گاهی بر حلق بستن و زنجبیل پرورده
در دهن داشتن وآب او فرو بردن و همچنین پاره نبات و چند دانه فلفل و حب
شیرین کوهی وغیره بجای آب خوردن وغذای لطیف وشیرین و کم رطوبت بکار داشتن
و بخردل و خردل غرغره کردن واگر رطوبت معده وغیر معده نیز غلبه باشد قی کردن
ترب وعسل وخردل بسی فایده دهد و بجهت حبیال تنقیه کردن نیکو بود و هرشب حافظ
الصحة در عسل آب حل کرده خورد جهت تخفیف رطوبات هم مفید آید واکثر علاجهای
خفیف بود اینجا موافق آید و گفته که خداوند آواز مرتعش بعد از علاجهای مذکور اکثر
اکثر اوقات بر پشت باید خفته باشد و تخته گران از سرب وغیره بر سینه او نهاده
بتکلیف بخن گوید نافع بود والله اعلم **تنگی نفس** که او را ضیق النفس گویند آنچه
عرضی بود از اسباب خناق واز آماس شش وحجاب و بعضی احشا چون جگر و معده
و سپرز افتد و همچنین از دریده شدن مواد بفضای سینه چنانچه در استسقا
واقع است واز بعضی تشنجات نیز افتد و باشد که از استرخاء عصب حرکه عضلات
صدر افتد **وآنچه** مرضی بود سبب آن یا تکاثف باشد که در شش پدید آید از رسیدن
هوای سرد و خوردن طعام سرد و آب سرد و حرکه انبساط و انقباض شش چنانچه
باید میسر نشود و خشکی دهن و راحت یافتن از هوای گرم و تر و تخفیف یافتن از

خوردن

خوردن آب گرم و روغن گرم و نرم شاهد این بود و یا از جهت غلبه شدن بخار دخانی انقباض
شش برای اخراج آن متواتر گردد و انبساط چنانچه باید نتواند و باشد که از مرور این بخار
ضیق افتد و نیز شش ریش پدید آید و حرارت مزاج دل و تن و سودا و تپ و احساس دخانیه
در آلات تنفس و راحت یافتن از هوای خنک و چیزهای تری فزا شاهد آن باشد و یا سوء
المزاجی یابس در شش حادث گردد و انقباض و انبساط از جهت ضیق مجاری دشوار
گردد و تقدم موجبات یبس شش از غلبه دود و گرد در حلق و غلبه دم کوفتن
و حرارت دل و غلبه استفراغ و هوای سرد و خشکی دماغ و مزاج و تدابیر خشکی فزا
و خشکی حلق و دهن بر آن دال گردد و باشد که از امتلاء شش باز بود که بر پشت خفتن
ویا از امتلاء قسم جوف که بالا بر می آید از ضیق پدید آید از جهت مزاحمت اعضاء
شش را **علاج** آنجا که ضیق مرضی باشد علاج آن علاج مرض سبب آن بود **وآنجا**
که از برودت واشباه آن پدید آمده باشد مغلی شکری گرم و جلاب گرم با عرق سوسن
خوردن نافع آید و تدهین حلق و سینه بروغن سوسن و روغن بان کرانک مغاث
و کتیرای سوده در آن کرده باشند مفید بود و پنبه دود کرد داده بر سینه و حلق
بستن مفید بود و ملازمت هوای معتدل و هوای حمام واجتناب از سرد بسیار
فایده دهد و دم کوفتن بسیار و تخم محک در دهن داشتن و آب آن فرو بردن بسی
نافع آید و همچنین تکمید بر میان شانها کردن **وآنجا** که سبب غلبه بخار دخانی
بود از حرارت دل استفراغ صفرا باید کردن و غذا ماء الشعیر و شکر دادن و تعدیل
مزاج و تقویت آن کردن بمفرح یاقوتی و عرقهای عطر واشباه آن و از مولدات سودا
و از تبهای سخت ترش و از چیزهای تیز و شور پرهیز کردن و شربت قند و عرق گاوزبان

نافع بود و نبات و عرق کاسنی و عرق سوس و گلاب باهم جوشیده و خنک شده هم بسی
مناسب باشد و همچنین انار ملس و تخشکه مویز و قرص لیمو و خمیره فایبری شیرین و شراب صندل
و عرق مشک بید و قرص کافور و شوع بزر کاسنی و اشباه اینها و بعضی مردم مرطوب بود اوی
و مدمن الخمر را این حال بسیار دست دهد و از فصد باسلیق و مداومت جلاب و ارباع و مشک
بید و تقلیل غذا نفع عظیم باشد و گاهی ضیق مقدمه قولنج هم واقع شود بسبب صعود بخار
ردیه از قولون بجانب حجاب ها وایضا کسی سوء المزاج یابس بود در شش خوردن چیزها
چرب و دوغنهای معتدل و لعابها مثل لعاب حلبه فایده ساختن و خود را از اعمال خشکی فرا داد
خوردن چیزهای سرد اگر بالفعل حادث نافع اید و همچنین غذا بر فرا اگر مفید بود وایضا
کسی که امتلاء عروق ظاهر و غیره باشد از فصد نیکو صلاح اید و همچنین تقلیل غذا والله
اعلم. **عسر نفس** کذا اراد بو کونه حالتی بود که نفس صاحب آن شبیه شود بنفس دمنه
کسی که حرکتی متعب کرده باشد و مطلوب بود از ضیقی خالی نباشد و سبب این عسر نفس یا خلطی
بود غلیظ که با عالی سطح قصبه چسبیده فراخ نفس میگردد و ضیق اول نفس و بعجله بعد
آن و بخرخیو و احساس ماده در آن موضع بجهت که نفس در وده بالمعن ماده باندک سرفه
نفخی شاهد آن باشد و یا سطح ها یا ات قصبه در دخل اجزاء دیگر از فرجهای آن چسبید
باشد و ضیق آخر نفس و گرانی سینه از محل شش و بیرون آمدن ماده بعسر و سرخی رخسار
و عدم علامات مقدم بر آن دال بود و یا ماده در عروق شرایین شش بود و این قسم بد
باشد و بسیار منجر گردد بخفقان و خناق قلبی بواسطه منع ماده نفوذ هوا را بدل و
بطلان ترویح و این ماده گاهی در شش متکون گردد بواسطه حصول سوء المزاج یا
در شش و طبیعت روی و حدوث نفث بعضی این علت شاهد آن بود و گاهی از دماغ بر شش

دخه

دخنه شود و علامات نزله و بعضی از آفات دماغ چون صداع و ثقل سر و تمدد و حدوث
مرض در مجه تیان گواهی دهد و یا سبب مرض بادی بود و غلیظ در کوزهای شش که فراخ هوای
نفس کرده و دخنه صدر و تخفیف یافتن از استعمال چیزهای ادشکی و از پرهیز کردن از چیزها
با دانکیر را ان دال بود و یا سبب بخاری دخانی سوداوی بود و جا بجهه در ضیق کشیده شود و علامات
سودا و حرارت قلب و خفقان و زیاده شدن از حرکت قلیل و خوردن گرمیها بدان استشهاد
نماید و باشد که از حدوث حرارت غریبه در دل این عارضه بدید اید و باشد که بسبب یبس شدن معده
از غذا شکی و یا عسری در نفس بدید اید بجهت مزاحمت معده حجاب را و زایل شدن آن بعد
بران شاهد بود و بسیار بود که دو نباتات الربو منتقل گردد **علاج** اینجا که سبب بلغم غلیظ
باشد از نزله تدبیر نزله بدستور باید کردن و تنقیه دماغ نمودن و مسهل بلغم دادن بعد
نضج هر دو ز جلاب هر قسوس و عرق گاو زبان جوشانیده دادن و غذا سور آب گندمی
باشکر بقوام آورده دادن و یا حسوی که از آرد باقلا و شکر ساخته باشند یا باقلای
و غلبه در جلاب قند یا در عسل آب جوشانیده یا گاهی قندی که تخم مرو و تخم ریحان
و اندک حلبه و اندک بادیان در آن باشد و گر آرد گندم و آرد باقلا نصفا نصف باشد
اولی بود و اگر ماده سخت غلیظ باشد گاهی عسل و نان و عسل و فالوده عسل یا روغن
بادام شیرین مفید تر آید و در اواسط شوربای جوجه مرغ و شوربای خروس بتخصیص
خروس پیر که ماش مقشر و نخود و باقلا و اندک زنجبیل در آن باشد باید دادن هر دو روز
در طرف صباح و در طرف شب از همان غذاهای مقدم دادن و از آب تا ممکن بود
حذر کردن و کم خوردن خصوصا در طرف شب و آب سخت سرد قطعا نشاید خوردن
و در اواخر گوشت کبک و کبوتر جوان و گنجشک و اشباه آن که مطجنه ساخته باشند

ورزیره و کشنیز و دارچینی و زعفران و زنجبیل و سعتر و فلفل و اشباه آن در آن کرده نافع آید
و بعد مسهل بلغم فی کردن بقیات بلغم بتخصیص ملین و مفتح و جالی عظیم سودمند بود و گاهی
بآواز بلند قراءة کردن و تنحنح بلند کردن بعد از آنکه لعوقات خورده باشند مفید آید
و بعد تنقیه لعوق که از عنصل مشوی و ایرسا و فراسیون و ذوفای رطب با ایس و رب
السوس و عسل ساخته باشند بکار داشتن عظیم نافع آید و همچنین لعوق تخم کتان کوفته
و عسل و روغن بادام سرشته بتخصیص کودکان را و همچنین لعوق مغز بادام مقشر و مغز
پسته و تخم انجره و اندک ذوفای خشک جمله کوفته و بحلاوتی که عرق سوس در آن جوشانیده
باشند سرشته و حبی که از این اجزا ساخته و نبات سوده و اندک افیون و لعاب تخم هلیون ضم
کنند شبها و روزها در دهن داشتن سودمند بود و هر شب یک حبی بزرگ از حافظ الصحه
در حلاوتی که در آن لعابی باشد حل کرده دادن جهت بستن نزله و خشک کردن ماده
فضله بسی فایده دهد و اگر بدین علاجها نکشاید طبیخ هلیله هر صباح با اندک عسل خاییده
کرده باید دادن و هلیله علیف که در کوپا یما دو یعنی شبیه نبات تلخ مشهور اما برگهای
سبزه از برگ تلخ بود و کمتر از آن باشد و از چوب می نماید باشد و شاخهای آن اغلبه
تر و با دیگر از شاخهای تلخه بود و گل آن همه کوچک و زرد تر و سرخ تر از گل تلخه بود
ولیکن در تلخی قریب بیکدیگر باشند و طریق طبیخ و خوردن آن آنست که مقدار دو درم
از آن باید کوفته و نیم خشک آن را نیم کوب کرده در یک من آب بجوشانند تا یک ثمن وا ماند
و آنرا از آتش سفت بالا آید و شب بگذارند تا نشین شود آنگاه هر صباح از آن آب
مقدار یک قاشق یا دو قاشق و اندک عسل چاشنی کرده بیاشامند و بعد دو ساعت
غذا خورند نفع عظیم آید در ضیق و در ربو و در انتصاب مجرب است ولنجا که سبب

بحم

بلغم غلیظ باشد که در شش متولد گشته علاج همین انواع بود و لیکن بعوض تدبیر نزله تدبیر گرم
کردن شش باید کردن بدم گرفتن بسیار و حرکت و کباده کشیدن و تکمید کتف و آخر کردن
و میان شانها و حذر از جرعهاء خنک بالفعل و از هوای سرد کردن ولنجا که سبب آن
باد غلیظ بود و مجاری نفس بجرعهاء بادشکن و حذر از بادانگیز اصلاح باید نمودن و
تقویت معده لازم بود و مقدار و متروس و با بلادر فایده دهد و اکثر را طبیخ هلیله در
عرق بادیان مفید آید و غذاهایی که در امراض بادی مذکور است جمله مفید بود ولنجا
که سبب بخار سوخته سوداوی بود و خون بسیار نباشد بعد طبیخ مسهل سودا باید
دادن و غذاها مذکور جمله موافق بود لیکن عوض عسل نبات صلب بود و عوض آرد
سبوس گندم آرد و سبوس جو انفع باشد و لعوق عنصلی مذکور که بعوض عسل لعاب
بهی و کثیرا و نبات در آن باشد مفید آید و همچنین لعوق انار دملیسی و رب و شراب انار شیرین
با عرق گاوزبان و ماء الشعیر با قند و جلاب قند و عرق گاوزبان جمله انفع باشند و در
تقویه و خنک ساختن دل بعطرهای خنک و عرقهای عطر خنک و شربتهای کافوری
و غذاهای خنک و نرم و ترک گوشتها و بطلاهای خنک بر میان شانها و تفریح
دائمی و ترک حرکات و آسایش جستن در هوای خنک و تلیین سوداوی طبع باید کردن
ولنجا که سبب حرارت غریبه دل باشد در تبرید مزاج مبالغه عظیم باید نمودن و هوای
مسکن را خنک و خوشبوی ساختن و نقل هوا در این جمله بسی منفعت بخشد و اصلاح
حال برزد در سوداوی بی شبهه باید کردن و اگر دم سوداوی غالب باشد فصد باسلیق
نافع آید و در غلبه فصد هر دو باسلیق لازم بود و البته اینجا فصد قبل از تنقیه منفعت عظیم
دهد و تفصیل این اصلاحات در امراض آنها مبین کرده و اهل تجربه یافته اند که گوشت را

وشش خارك وشش روباه وشش كوسفند خوردن در جمله اين مرض نافع بود واكر خشك
انبجارا سوده چند مثقال هر روز با سكنجبين عنصلي دهند بسي نافع آيد وكفته اند كه مرو سليخه
وقسط و زعفران جمله را برابر سحق كنند و شراب بر سرشند و قرصها سازند و بر دو يك آتش
او وخته بخور كند و خداوند ربو دود از ابرهن بكيرد مكررا نافع آيد وطبيخ هليلجها
در بلغمي كهنه شده بعد كهنه شدن سوداوي بسيار نفع بخشد جواني را اين مرض كهنه شده بود
كفتم اهرشب مقدار با قلابي مرمكي فرو مي برد و غذاهاي چرب و نرم ميخورد بيكوشت
مدتي بهمين صحت يافت والله اعلم بالصواب ضيق انتصاب اين چنان باشد كه صاحب
آن را راست نشيند با نه ايستد و ناكردن را راست با لا بر نكشد نفس نتواند كشيدن
واين نوعي بود از ضيق وصعبتر از ربو وسبب اين خلطي غليظ وغلبه بود در مجاري ريه
وباشد كه بسبب آماس شش يا حجاب غشاء سينه اين حال پيدا آيد علاج آنچه عرض بود
تدبير مرض بايد كردن وآنچه از غلبه خلط غليظ افتد علاج ربو بدين مرض بايد كردن ونرم
داشتن طبع بوسنده در جمله ضيقها نافع آيد وهمچنين حريره كه از شير خرما زند وچند
كس را ديدم جهة ربو وانتصاب برجال پيش حلق و برد وطرف سر قصبه داغ نهاده
فايده كرد والله اعلم سعال حقيقة سرفه همان است در رضا حبس صرع كفته شد و
موذيات شش كه سبب حدوث او مي شوند يا ماده نزله بود ويا دود دخن ويا كرد وغلبه
كه با هواي نفس تعبير وشش در رود ويا خلطي كه اندر شش بواسطه سوء المزاج
پيدا آيد و مستقر شود چنانچه در ربو كفته شد ويا كيفية غالبه ماكولات و مشروبات
از طعم وغيره كه مجاورة مري ومجاري قصبه و شش وحشه يابند ويا سوء المزاجي كرم
ساده بود در شش كه مواد وغذايي كه بدو مي آيد كرم سازد وازان بخار دخاني متصعد و مستولي

باشد

باشد ويا سوء المزاجي سرد ساده بود كه مواد شش را سرد سازد واز هواي سرد قليل وحشه
يابد ويا سوء المزاجي خشك ساده بود كه اجزاء شش را لحجي فراهم كند وازان در انبساط
وحشه يابد ويا سوء المزاجي تر بود كه اجزاء از لحجي فراهم نشاند وازان نيز در انبساط
وحشه يابد ويا سوء المزاجات مادي بود كه از مواد الهاوج باشد وجمله اينها از تمدد
وثقل خالي نباشد ويا دخه شدن ويا ميل نمودن ماده بود حاديا از نخم معده كه
مجاوره شش را دخه دارد چنانچه در ابتداء نوايب بعضي تبها واقع شود چون حادّه
وربع وغيره ويا آماسي بود در اعضاي مجاور چون حجاب وسينه وفم معده وجكر
كه جهة تمدد يا از بخ ماده انبها شش مستوحش باشد ويا تيراني بود كه در درون
شش پيدا آيد وشش از ان برنج بود وانرا تيرات السعال كويند وباشد كه خراجي در
شش پيدا آيد ويا افتادن چيزي از ماكول ويا مشروب بود براه قصبه وبر بيرون
آمدن ازان مرتفع شود جالينوس كويد شخصي را سرفه عظيم بود وناكاه بر تفت سنكي
از قصبه او بيرون افتاد همان سرفه او تسكين يافت ويا زود خنده ويا واز بود كه
شش بدان آزرده شود ليكن مرتفع كردد واينجا آنجا كه سبب نزله باشد تدبير نزله
بدقيقاتي كه كفته شد علاجي كامل بود واينجا كه سبب دخن دود بود بجلو هواي خنك
وخوش وخوردن شربتي دوشاب به آب سرد ونان زده ازان شربت تربيت كرده وحن داد
تر شيها ودود وغبار علاجي كافي بود واينجا كه سبب دخن كرد بود بجلو هواي برش
وخوردن و آشاميدن روغن مسكه كداخته وشير وشير برنج ودشتند وآماج جو
ودوغن با دام در بيني بركشيدن وآشاميدن علاجي شافي باشد واينجا كه سبب تولد
ماده بلغمي بود در شش وبودن ربو مقدم بر آن كواهي دهد علاج ربو سرديد شود

که گشتن باید کردن **و اینجا** که سبب کیفیت غالب بود با ایراد ضد آن کیفیت تدارک باید کرد **و**
اینجا که سبب سوء المزاج گرم ساده باشد و گرمی نفس و راحت یافتن از هوای خنک و
مفرح یافتن از هوای اندک گرم و خشکی قصبه و حلق و دهن و غلبه شدن در گرما و عطش
نبض و نفس بران دال بود در تبدیل مزاج شش باید کوشیدن بسکون و قرار در هوای
مروح خنک و نهادن ظلمیهای خنک و خنک ساخته بر میان کتفها و سینه و خنکیهای
تخت برد کرده خوردن از غذا و غیره و دل را خنک ساختن و لعابهای خنک آشامیدن
و حتی که از لعابهای خنک و بند و خیار دن و نبات و اندک کافور و افیون ساخته با شیر
پوست دده دهن داشتن و بوییدن کشنیز تر و افیون زوراشته که دو از دو دو کرد و بلند
آواز کردن و خواب بسیار و کم بیمار سخن دبودن و اگر با ماده باشد بحت استفراغ
ماده باید کردن انگاه همین طریق مرعی داشتن لیکن اگر دم غالب بود فصد باید کردن
و بعد از آن تلیین طبع بلبنی خشک و اگر صفرا غالب باشد بترنجبین و سنا یا بهلو
خیارشنبر در مغلی خامضی یا در نقوع زرد آلو هر دو در مطبوخ عناب و سپستان
و الو تخفیف ماده کردن هرچند روز یکنوبت و غذا از جنس آش جو بگوشت جوجه
یا بزغاله که کدو و یا بقول ملعب و شیره خشخاش در آن باشد مناسب بود **و اینجا**
که سبب سوء المزاج سرد ساده بود و خلاف دلایل سوء المزاج گرم بران شاهد باشد که
بسیار نگاه باید داشتن تا شش گرم شود و بر خلاف سوء المزاج گرم تدابیر کردن و بعضی
از غذاها و ترتیبها و سیمها که در ضیق بلغمی گفته شد بکار داشتن **و اینجا** که
سوء المزاج خشک بود اسباب خشکی چنانچه در ضیق گفته شد بیان گواهی دهد همان
علاج ضیق خشک باید کردن و اگر ماده سوداوی با آن باشد بترقی تمام و خیر استفراغ

جمل دو زیاک شود اندر جرم شش نفوذ کند و ریش سازد و علت سل تولد کند و اگر ماده
خبیث باشد اجزای سینه را تباه کند و هلاک سازد و باشد که بدل استرابه کند و بود
بخنوق قلبی بکشد و گاه بود که مرض طویل گردد و بابها آسان بنیاد کند و آن دلیل ضعیف
حرارت غریزی بود و بد باشد و گاهی اتفاق افتد که طبیعت قوی بود و ماده دیگر را از را
رگهای دهن که از انجمه تغذیه با اجزاء سینه پیوسته است بقعر جگر فرستد و از آنجا
ادرار یا باسهال دفع شود و دفع از ادرار بیشتر باشد جمه اجتماع جذب کرده یا دفع جگر
و بعد جذب امعا **علاج** تدبیر این علت قریب بتدبیر ذات الریه بود لیکن اینجا که
چون اگر بطریق ادرار دفع شود یا بطریق اسهال بداروهایی که لایق هر حالی و هر قی و
باشد از مدرات و مسهلات و علمیات برای امداد بکار باید داشتن والله اعلم
سل این ریش شش بود و سبب این تولد نیز اکال بود و یا منفتح شدن آماس شش
و یا گذشتن ریم خبیث از عضوی مجاور بران چنانچه در انتقال ماده ذات الجنب
عضلات سینه و شش واقع است **علامة** این ریش لزوم تب دقات و اشتداد
آن در وقت تب و بعد طعام و تقدم سرفه کهنه و یا ذات الریه و گذشتن مدت بحران
آن که هفته ایست و یا ذات الجنب و گذشتن مدت بحران آن که چهارده است و ظهور نفث
الدم و چرک و ریم با سرفه و گذشتن مدت پاک شدن ریم که آن چهل روز است و
گداختن بدن سود و باشد که در شبها و بادرا اوقات گرمی دو و اندک عرق کند
و باید دانستن که این مرض بعد تمکن و عود کم علاج پذیرد جهت مانع بودن حرکت
ریه چو که تنفس از دست شدن جراحت آن و اینجا الاطبا در علاج آن نوشته اند جهت
تسهیل شدید اعراض آفت و مدارا کردن طبیعت با آن در مدت دراز و غلبه این

علت کسانی را افتد که بر وسینه ایشان تنک باشد و کردن دراز و حلقوم بیرون آمده و کتف
از کوشت خالی و بطرف پشت بلند بر آمده همچو بال مرغ و آنکس را مجنح خوانند و اکر این
مرض از پس هجده سالکی تا سی سالکی افتد و با آنکه این مرض در هفت ماه هلاک می سازد
کاهی که ماده سفید کم و جراحت کم عمق باشد اجل تا مهلت دراز ده و باشد که از
سن جوانی تا بکهوله بداده و شیخ کوید سر پوشیده را دیدم که بیست و سه سال کرد
اند در این علت مهلت یافت و کاه باشد که بعضی کسان را اکر چه در سینه ایشان ریم بود
لیکن بسبب آنکه پیوسته هر رطوبتی لزج از سر ایشان بسینه فرود می آید سرفه و ضیق النفس
ممتد و تولد کند و حال ایشان بحال مسلولان شبیه شود و اکر چه ایشان را از جنس ذات
الریه بود او را نیز مسلول کویند و آنچه از درستی علاج بدیدار بوده که ریش از
غشای درونی تجاوز نکرده باشد و همچنین آنچنان که سطح ظاهر کوشت را از سینه
باشد و عمق نکرده باشد و عرق را فاسد نساخته و مع ذلک علت نو بود و نشان قوت
موده اند در مزمن این مرض ظهور ذبول و اعراض آن باشد و اند در غیر مرض حدث زا
دید مرکه بعد هفتماه که هوا از نفها رحیف منتقل می شد اسهال پیدا کردند و چند روز
هیچ کس را بشناخت و دست بجامه و دیوار می بردند و حرکات بی اختیار می کردند
وار ضعف قدرت تمام فعل نداشتند و بهمین هیچ برفتند **علاج** قانون کلی همان است
که در علاج نفث الدم و ذات الریه و جز وی کفته شد و اکر چه ریش را مجففات
درست میتوان کردن اینجا مجففات چون بسبب زیادتی سرفه و نافرمانی دیر جمع و بیرون
آمدن می شود استعمال نمیتوان کردن اما اکر دوایی باشد که بخاصیه ریش را در
تری بر ویاند و صاحب علت دم بسیار نکاه تواند داشتن دستوری که در سرفه کفته شد

درسرفه

ورنه را آمدن بحبس نفس منع توان کردن ممکن که بر وی اصلاح پذیرد و **بعضی** از اینها
تجارب مداومت را شاید زر ریشم ماهی حل ساخته بدستور با اندک شکر طبرزد هر
روز دو سه نوبت نافع یافته اند و همچنین خوردن مومیای سک بچه و شش و کو
و باچه بچه آن و همچنین مداومت خوردن فادزهر حیوانی در شیر خر سوده و همچنین
حقنه کردن هر دو روز ده تخم مرغ و مومیای سک بچه و مومیای انسانی با مغز
وابی که باچه بزغاله یا سک بچه در آن پخته باشند بسیار سود دهد حین حقنه حبس
سرفه لازم بود تا بیالا نرود و **شیخ** کفته است که علیه خوردن کلنکبین و بجای غذا
باتان خوردن سبیج این علت را می کند و خشکی آن را بلعوق اصلاح کردن نیکو آید
وحید را در لعوقات حلک و غیره سمنه او رام درون و جراحتهای عظیم نافع
بود و همچنین بجر حقنه کردن اما با مصلحات طبر بود والله اعلم **باب هجدهم در**
بیان احوال سپرز از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض آن و اسبا
وعلامات و معالجات آنها **اما ترکیب و وضع سپرز و منفعت آنها**
بدانکه سپرز عضویست مرکب از کوشتی متخلخل و عروق و شرایین بسیار و بر هیئه
زبان است و در جانب چپ معده واقع شده است و منفعت تخلخل وی آنست
که او وعایی است مر سودا را سودایی که بوی آید جای یابد و در بدن متفرق نکرده
و فساد نکند و منفعت رک و شریان بسیار که در او است آنست که بحرارة عارضی
با بوده سودا متقاومت نماند تا مزاج آن فاسد نکردد و غشایی از خارج در تمام
وی پوشیده شده است تا آن را بر نهاد خویش بدارد و سپرز احساس موذیات بوسیله
آن کند و او را با حجاب بواسطه این غشا مشارکت باشد و از نیکوی ظاهر سپرز منفعت

۵،۳

عرقی به فم جگر پیوسته است و آلتی برزد و جذب سودا از جگر و آلتی جگر اندر دفع سودا
از خون و بیرون فرستادن این منفذ باشد و منفذی دیگر از باطن سپرز بمعده پیوسته است
و سودا که حمضه تحریک اشتها نفع معده بر می آید و این منفذ بمعده آمده والله اعلم

واما امراض سپرز و اسباب و علامات و معالجات آنها یرقان سیاه

سبب این باشد که واقع شود در منفذی که سودا از جگر به سپرز می آید و بدان
جهت سودا بسپرز نتواند رسیدن و با خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا
بخارج بدن اندازد و باشد که واقع شود در منفذی که سودا از سپرز بمعده
طرفی می شود و بمعده می آید و بدان جهت زواید سودا از سپرز باز گردد و با خون
در عروق مخلوط گشته در اعضا منتشر شود و باشد که این سده از ورمی بود که در جگر
یا سپرز واقع شود و یا در عضوی مجاور واقع شود که در ابگیرد و یا ضعفی بود که در قوه جاذبه
سپرز واقع شود و سودا را نتواند کشیدن از جگر و مع ذلک در دافعه جگر قصوری
باشد و بدان جهت سودا را از خود منتشر گردد چنانچه گفته شد و یا غلبه تولد
سودا بود در جگر بواسطه غلبه حرارت از سوخته شدن صفرا و یا بواسطه غلبه
برودت از فسرده شدن خون در جگر و مستحیل گشتن آن بسودا و بدین جهت از وعا
خود فاضل آید و منتشر گردد و این قسم خاید تر از اقسام باشد و اغلب اصفرا
مرکب بود و باشد که از غلبه خوردن چیزهای سودا انگیز سودای غلیظ تولد کند
و بعضی از آن با خون در بدن منتشر گردد و این نوع اسلم باشد و گاه بود که سمی
بنوعی وارد شود بر بدن و بالخاصیه بعضی مواد را مستحیل بسودا گرداند و طبیعت
آنرا بخارج دفع کند و باشد که از بحران مرضی سودا وی افتد علامات انحصار سبب

سابق

سابق آن شده باشد در مجرایی که میان جگر و سپرز است سقوط اشتها بتدریج باطل
مطلق شدن بآنکه گواهی دهد واینچه از سده مجرایی بود که میان سپرز و معده است سقوط
اشتها دفعه باطل مطلق شده بر آن دلالت کند واینچه از ورم افتد همان دلیل
بود و گاهی تب هم باشد واینچه از ضعف سپرز و جگر افتد و سبب آن ضعف ورم
الهی باشد عدم دلایل اوقات آنها و علامات سوء المزاجات بدان اشهاد کند
و مع ذلک رنگ تن بیشتر سیاه باشد و اشتها کم و بول سیاه و کدر بود و براز
هم به سیاهی مایل باشد واینچه از گرمی جگر افتد علامت سوء المزاج حاد کبد
و تب و میل رنگ تن از سیاهی بزردی و رنگ بول از سیاهی بسرخی در دو تشنگی لکن
در افتاب از سرخی بزردی مایل بودن و سلامت طحال بآنکه گواهی دهد واینچه از
برودت کبد افتد علامت سوء المزاج بارد کبد و کمی لون سواد تن و بول و براز و
نبودن حرارت و ضعف معده بدان اشهاد کند واینچه از غلبه تدابیر سودا انگیز افتد
سابقه آنها با عدم دلایل دیگر بر آن دال باشد و ستی و بحرانی را تقدم سم و مرض
دلیل بود علاج آنجا که ورمی باشد نخست تدبیر ازاله ورم باید کردن بدستور
واینجا که از ستی یا بحرانی بوده باشد برفع سبب مرتفع شود و طریق مدد بحران همان
نوع بود که در یرقان زرد گفته شد واینجا که بسبب سوء المزاج کبد باشد بدستور
تعدیل باید کردن و در ملینات و مسهلات مع سایر تدابیر از مستفرغات معدلات
سودا داخل باید ساختن واینجا که بسبب وجعهای سپرز باشد نخست فصد باسلیق
یا اسیلم دست چپ باید و باید کردن بعد از چند کرت مسهل سودا دادن و برای
بخیره ابدادن و تخصیص سپرز آب کامه سکنجبین افتیمونی باشد و در این

اثنا کاهی سکنجبین افتیمونی که بجل کرمی ساخته باشند دادن بخصوص با آب ادبان
یا ماء الاصول در صباحها و در شبانگاهها مفید بود و غذاهی مناسب معتدل
سودا باید دادن با سرکه کبر و اگر بادی تند به حاجت آید درم چند دو روز از این سفوف
هلیله دادن مفید آید بیان آن بگیرند هلیله زرد سه درم هلیله کابلی دو
درم افتیمون یک درم بادیه فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی انجمله بکوبند شبت
و زیاده و کم کردن آن بمقدار قوت باید که اگر سترا با افتیمون و هلیله و غا
بقون و نمک هندی معوی ساخته کاهی که مناسب بود دهند نافع آید و آب تخم
ممزوج به آب برگ کرفس دادن مفید بود وانجا که حرارتی یا تبی باشد ادویه مسهله
و سفوف و غیره را به آب عنب الثعلب و آب کاسنی امیخته باید دادن و غذاهای تنبی و نخود آب
کرده بجل کرمی و سکنجبین افتیمونی معتدل موافق آید وانجا که سبب آفت جگر و
سپرز هردو باشد فصد باسلیق ایمن باید کردن و تدابیر را با یکدیگر آمیختن والله اعلم

ورم سپرز اغلب این ورم سوداوی بود و کاهی از خون غلیظ که قریب الاستحاله
بود بسودا هم افتد و نادرا بلغم و صفرا هم واقع شود و لیکن از خلط کرم
زود صلب گردد و اکثر این ورم در طرف اسفل سپرز واقع شود و جهت ثقل آنرا
و خداوندان این مرض را مطحول گویند و عوام آنرا استونه خوانند علامت این ورم
صلابت محل و گرانی و برآمدگی آن بود در نظام ترتیب استخوانهای پهلوی چپ و
برآمدن زود از سوی چپ بجانب ناف و دست بجبر کردن باشد که درد
مضاعف شود همچو نفس کشیدن اندک بیشتر بواسطه قوت ورم و مزاحمت آن بجانب
و خون مطحول رقیق بود و جهت میل درد بینای غلیظ سپرز باشد که کفهای دست و زانو

وپابیمار

و پاها بیمار کوم باشد و در غریب بسبب میل حرارت غریزی باطراف و اطراف حنی و گوشها
او سرد باشد بجهت ضعف مزاج آنها و قبول برد بسهولت و بسیار باشد که بوسانها برها
برآید و گوشت بن دندانها خورده شود و دندانها بریزد بواسطه میل خون سوداوی
بپایین و میل بخارات بدان و در ورمها الاوهر گاه مطحول را اسهال خون افتد امید
از بود که بزودی تحلیل پذیرد و اما اگر کهن کرده بود ازالت الامعا و استسقا اذا که
از جهت انکه مزاج سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطحول هرچند غلیظ
بود رنگین تر باشد بهتر بود و اگر تفلی و رسوبی متفرق در آب جنبد بهتر باشد و هرگاه
اندر دلیل خون فرده بدید آید آماس زایل کرده و گاه افتد که بحران این آماس مع عاف
یعنی بول باشد و گاه باشد که اندر پس گوشت اماسی کند صلب و بسیار بود که این اماس
لمحال به اماس جگر انتقال کند و این اسلم باشد وانجا که ورم گرم بود اندر
تشنگی و سوزش محل خالی نباشد و در صفراوی این حالات بیشتر باشد و در بلغمی
ملمس نرم بود و رنگ سفید بسیاهی مایل بود وانجا که صلب شود مطحول ملول
و محزون باشد و فکرش بی قرار باشد و عقلش مخبط بود و چون سپرز از ورم بزرگ تر
بزرگ شود شکم بزرگ کرده و نفس تنگی کند و جگر ضعیف شود و رنگ قبیلکی
و زردی گراید و بدن نحیف و گردن باریک شود و سپرز اتکا نتواند داشتن
و هرگاه که سپرز کوچک می شود بدن قوت می گیرد بهمان مقدار و سپرز را باید که این
قسمت واقع است و گاه باشد که چون دست در هند و از انیک بجنباند فراخی
در انجا پدید آید و سبب زیادی بود که در ورده مجاوران ایستاده باشد بواسطه
مزاحمت و منع ورم سپرز انرا و بدین جهت بسیار باشد که قولنج ریحی هم مطحول را واقع

شود واز جهت غلظة ماده مطحول از مرض تولات ایمن بود وگفته اند که هرگاه مطحول را زرد

بیرزنبالد امید سلامتی بود وجهت دلالة آن بر سلامتی حس بیرزن وانیز آنها گفته است

که هرگاه اشتهای مطحول باطل شود وبا زا دخونی سرخ ظاهر کرده وبر اعضای وی

تبرهای سفید وقرحهای بی درد بدید آید در دو روز دوم هلاک کرده علاج

بدانکه تدبیر این ورم بترتیب تدبیر ورم کبد نزدیک لیکن اینجا چون نفی وایصال بعسر

واقع می‌شود ومحل نیز از دل ابعد است وجوهر عضو از جوهر کبد غلیظتر است ادویه

که اینجا استعمال نماید از داخل وخارج جمله بقوة تر از آن باید وبا وجود این

لطیف ومعتدل نیز باید تا ماده را بکثافة وسخونة غلیظ ومحرق نسازد واکثر ادویه

تلخ وتیز با جرمهای قابض آمیخته مناسب باشد ودستور الاتی آنست که اولا از باسلیق

دست چپ یا حبل الذراع فصد کند وبعد از آن اسیلم همان جانب را هم بگشاید و

خون بمقدار لایق بر دارند وچون قوة تن باز آید باقی ماده را باستفراغ بیرون

پاک سازند ودر آن اوقات از شربها واغذیهٔ لایقه آنچه مناسب وقت باشد بکار می

دارند ودر تقلیل غذا بمقداری که ممکن باشد می‌کوشند واب واشامیدنی وخوردنی

در ظرفی که از بیخ گز یا گز ساخته باشند دادن بسی نافع آید واینجا که ورم ضعیفی

پیدا کند تدبیر قوی‌تر باید کردن بیان آنچه در این مرض مطلقا نافع یافته اند طریق

استعمال آنها اما مسهل بگیرند هلیلهٔ زرد وسیاه هفت درم نیم شاه

ترج هفت درم گل ناز وپوست بیخ گز مجموع سه درم نخجه کاشنی وکشوث

یکده درم نیم الو وتمر هندی مقداری که اندک طعمی کرده جمله را بجوشانند در

اب تا نرب داری باند وصاف بالاخید وسحرگاه بدهند تا الادرج هیفرا ویکدرم

غاریقون

وچهارده پاره از مجموع استخوانهای فک بالا این است ودو پاره از اینها اصل

بینی است ودو پاره از مجموع استخوانها فک زیرین است وسی ودو پاره از مجموع

استخوانهای دندانست که بر دو فک نهاده است وهفت پاره از مجموع استخوان

مهرهای گردنست ودوازده دیگر مهرهای پشت وپنج دیگر مهرهای

کمرگاه است وسه دیگر مهرهای سرینست که نشست مردم بر آنست از اعضعص

گویند وجملهٔ سی مهره بود وبیست وچهار پاره از مجموع استخوان برهای پهلوهاست

وجملهٔ اینها بمهرهای پشت باز بسته است وهفت از آن از جانب راست

وهفت از آن از جانب چپ با استخوانهای سینه بهم پیوسته بود وهفت پاره از

مجموع استخوانهای سینه است ودو پاره از مجموع استخوان چنبر گردنست

ودو پاره از مجموع استخوان شانه راست وچپ است ودو پاره از مجموع استخوان

سرهای کتفانست که از اقلة الکتف خوانند ودیگر حیوانات را نباشد وشصت

پاره از مجموع استخوانهای دستهاست بهر دستی سی پاره چنانکه بازو یکپاره و

ساعد دو پاره وخورده دست هشت پاره واستخوانهای پشت دست که از امشط

گویند چهار پاره واستخوانهای انگشت سه پاره وابهام بخورده متصل بود وچهار

دیگر مشط ودو پاره از مجموع استخوان تهیگاه است وشصت پاره از مجموع

استخوانهای پایهاست بهر پایی سی پاره چنانچه ران یکپاره وساق دو پاره

وانیز زانو یکپاره اشتالنگ یعنی کعب یکپاره پاشنه یکپاره استخوان

که بر کف پاست وآن را زورقی گویند یکپاره استخوان مسدس نردی که پیوسته

وحشی قدم نهاده است یکپاره خورده چهار پاره اکو نردی را داخل وی دارند

دسر

انها ل کار عظام منافع بدنیت وهمچنین مجوف ماندن استخوانهای قوی جهة سبکی
یافتن غذا وخضرا مری واضح است ونیز اکر جمله یك وصله بودی چون
آفتی ببعضی از آن رسیدی همه تن از آن مضرة یافتی واین استخوانها بعضی بمنزله
سپر ووعا ونکاهبان وغلافند مر بعضی اجسام عزیز بدنی را چون قحف مغز را
ومهرهای پشت مر نخاع را واستخوانهای سینه وپشت وپهلوها مر جکر ودل
وغیرهما از احشا وبعضی بمنزله ستام اند چون استخوان دندانها در طحن ومضغ
غذا وبعضی بمنزله سلاحند بجهت دفع موذی چون سناسن که از طرف مهرهٔ
پشت بر آمده اند وبعضی بمنزله متعلقند مر اجسامی را که بعلاقه محتاجند چون
عظم لامی مر عضلات حنجره وزبان را وبعضی بمنزله قالب وستونند که
ران بر پای دارند چون استخوان ساق وران وبازو وانکشت ومهرهای پشت
وکردن ومجموع استخوانهای تن سوای عظم لامی وعظام سمسانیه که
بر سر بعضی استخوانها جهة نیکی عقد وربط دویست وچهل وهشت پاره بعضی
متصل بیکدیکر کشته وبعضی منفصل وبهم مربوط کشته غیر جمله بدرزها
مفصلها بود وازین جمله هفت پاره استخوانهای سر است دو پاره از آن
استخوان قحف بود واز چهار درز اکلیلی ولامی وسهمی وقرنی هر یك
چهار حد پدید آید وچهار پاره از آن دیوارهای سر است که یکی استخوان
پیشانیست ودو استخوان بنا کوش ویکی استخوان پس سر ویکپاره
استخوان وتدیست که حامل سر وقاعده دماغ است وهم استخوانهای
پیوسته است وچهار پاره ان مجموع استخوانها صد عین است از هر صد عی

واکثر آن از منافذ استخوانهای سر بطرف چشم وکوش وصدغ وروی وحلق وبینی
وغیره بیرون آمده واندرین اعضا واندر قصبه وشش وحلق ودل ومعده
واحشا وحجاب پراکنده شده اند وهفت جفت از اوایل نخاع رسته است واز
مهرهای کردن بیرون آمده ودوازده جفت از اوسط نخاع رسته است
واز مهرهای پشت بیرون آمده وپنج جفت هم از اواسط نخاع رسته است
واز مهرهای قطن بیرون آمده وسه جفت از اواخر نخاع رسته است واز
مهرهای عجز بیرون آمده وسه جفت دیکر از اواخر نخاع تا نهایت آن
رسته است واز مهرهای عصعص بیرون آمده ویکی فرد از منفذ مهرهٔ
آخرین که منفذ نخاع است بیرون آمده از نخاع رسته است اما آنچه
اعصاب حس فقط اند در طبع قریب باعتدال باشند وبدین سبب حکم
انها در ملموسات صحیح بود واین اعصاب چون حاکم افتاده اند بجسم
نرم ولطیف مخلوق کشته اند تا بزودی قبول اثر کنند واکاه سازند وآنچه
اعصاب حرکت فقط اند قوی وصلب مخلوق شده اند تا اندر کار خویش عاجز
نباشند وآنچه مرکب اند متوسط واقع اند در صلابت ولین واز مجموع
اعصابی که از دماغ رسته است جز اعضای سر وروی واحشا حس و
حرکت نیابند وباقی اعضا حس وحرکت از اعصابی یابند که از نخاع رسته اند
واما عضله که عضو بزرك از اما هیك کوشت خوانند بطبع مایل باعتدال
بود در کرمی وتری ومنفعت او از روی کلیه آنست که بکرمی واحسا
مدد کند بعضی اعضا را ونیز تحریك اعضا بر حسب اراده بفعل او تمام شود

چنانچه هرگاه مردم خواهند که عضوی را سوی خویش آورند یعنی مبدأ نزدیک
سازند قوة محرکه که بمیانجی عصب در عضله آن عضو حلول کرده است جهة حرکة
آن عضو آن عضله را متشنج سازد یعنی اجزاء او با هم درکشاند و کوتاه گرداند
آنرا تا وتر او که بدان عضو پیوسته است کشیده شود و او را بخویشتن کشد و هم
گاه بخلاف این اراده کند آن عضله را نرم گرداند تا وتر آن بجای خود باز رود
و عضو بر نهاد خویش باز آید و اگر عضوی باشد که بجوانب مختلفه حرکة تواند کرد
او را عضلات مختلفه باشد که چون قوة محرکه بر وفق اراده آنرا بجانبی تحریک نماید
بانقباض عضله موافق آن حرکة از جانب مخالف عضله او را منبسط گردانند و علی
هذا القیاس و گاه بود که بعضی از عضلات بی اراده نیز تحریک عضوی برای
مصلحة بدنی نماید چنانچه حجاب حاجز که از عضلات سینه است آلات دم
زدن را در حال نوم و غشی تحریک کند برای تنفس و مجموع عضلات که جهة این
منافع مخلوق گشته اند و بر اعضا قسمة یافته پانصد و بیست و نه عدد بود و نزد
ابن ابی صادق پانصد و هجده باشد از این جمله یک عضله تمام پیشانی بود و دو عضله
رخسار از هر روی یکی و چهار عضله خاصه لبها و عضله بینی و بیست و چهار
عضله هر دو چشم و پلکها آنها از هر چشمی دوازده و دوازده عضله فک زیرین
و بیست و دو عضله سر و گردن و هجده از آن خاصه سر و بیست و هشت عضله حنجره و
حلق و عظم لامی شش از این خاصه عظم و شانزده خاصه حنجره و باقی از حلقوم
و نه عضله زبان و دوازده عضله کتفها از هر کتفی شش و بیست و شش عضله
حرکة بازوها از کتف هر بازوئی را سیزده عضله و هشت عضله ساعدها هر ساعدی

ران

رانه عضله و بیست و شش عضله خرده و مشط و انگشتان دستها از هر دستی سیزده و دو
عضله باسطه و آلات تنفس سینه که حجاب از آنهاست و هشت عضله قابضه سینه
و آلات تنفس و هشتاد و هشت عضله میان استخوانهای پهلو از درون و بیرون طرفین
چو انها ده و نود واقع شده اند و چهل و هشت عضله پشت و هشت عضله شکم و چهار عضله
قضیب و چهار عضله خایه مردان اما زنان را دو عضله بود و چهار عضله مقعد و یک عضله
مثانه و بیست و دو عضله حرکة رانها از سرین از هر سرینی یازده عضله و هجده عضله حرکة
ساق از زانو هر ساقی را نه عضله و بیست و هشت عضله قدمها از هر قدمی چهارده عضله
و پنجاه و دو عضله خرده و انگشتان پای هر پایی را بیست و شش عضله و تفصیل نهاد
این عضلات را بسطی عظیم است و حواله تحقیق آن بکتب تشریح اولی مینماید واما
وتر تکون و طبیعة و منفعة آن از تقریرات سابقه فهم شد واما غشا که آنرا پرده
گویند و بر سطوح ظاهر اعضا و در احشا گسترده بود تکون و طبیعة آن از تقریرات
سابق معلوم شد ومنفعة آن از روی کلیة آنست که نهاد اعضایی را که بدان پوشیده
شده نگاه دارد و منع آن از سطوح از آفات فی الجمله بکند و وصل بعضی اعضایی را
که از عضوی دیگر آویخته شد چون گرده محکم دارد و نیز اعضایی که حسی ندارند بوسیله
غشا صاحب ادراک موذی کند و نیز واسطه شود میان جسم نرم و صلب تا نرم از
صلب متضرر نگردد چون پرده های دماغ و نیز جدا کند بعضی اعضا را از بعضی تا در آلام
شریک نباشند چون غشا منصف دماغ و نخاع و نیز منع حرارة غریزی از تحلیل تا فتن
فی الجمله بکند چون صفاق و نیز منع وصول بخارات ردیه کند بعضی اعضاء شریف بکند
چون حجاب حاجز که میان نفس و آلات غذا واقعست و نیز منع بعضی اعضا از زوال

فصل غذا، آن کند چون غشاء عنکبوتی و تحقیق اغشیه نقرب بیان اعضاء مرکبه و مجاری معا
واقع شود ان شاء الله تعالی واما گوشت ایجه غیر غددی است بطبع گرم و تر بود
ومنفعت آن از روی کلیه آنست که خلل و حشو اعضا را پر سازد تا بر وضعی که لایق است
اینها باشد محفوظ مانند و نیز بدن را گرم نگه دارد و دفع حرارت طبیعی در باطن و حفظ
آن از تفرق بکند و نیز لحمی منع ضرر سقطه و ضربه از بعضی اعضا نماید و نیز منع
نفوذ سرما و برد خارجی از باطن بکند و نیز منع ضرر ملاقات صلب از بعضی اعضا
نماید چون گوشت پشت عروقی را که بران میکنند و نیز تکیه گاهی بود بعضی اعضا را
چون گوشت ران و نیز شکل را نیکو داده واما لحم غددی که در پستان و خصیتین
و شیب زبان و غیره واقعست بط [illegible] د مایل بگرمی جهت ترکیب از واما
پیه که آن بعضی پردها و اعضاء عصبانیه می باشد طبیعت وی سرد و تر بود
ومنفعت آن از روی کلیه آنست که بدسومت خود تر مرداد و بعضی اعضا خشک
مزاجی را که ملاقی اند تا جفاف در حرکت و تعب مفرط بدانها راه نیابد و نیز
امانت نماید بهضم بواسطه قبول و مر حرارت را بجرم و حفظ آن بلی و جسم
قوام واما شحم که آن بر غشاء عضلات میباشد و بر روی گوشت ظاهر است
بطبع هم سرد و تر بود ومنفعت وی از روی کلیه آنست که اعضاء یابسه ملاقی را
تر دارد و حرارت و بر دو بدن بدیدا و رد و از نکایت حر و برد خارجی مضاد مات
فی الجلد صیانت نماید واما ورید و عرق که آن را رگ گویند خصوصا ایجه غیر
جنبنده بود طبیعت آن گرم و خشک باشد و گرمی آن مکتسب از خون بود
که دایما اندرو بیت والاجوهر آن چون شبیه است با عضای عصبانی برودة

بعد

در منه زکی با خرما کوفته حبه کرده کاتو اد در این مرض نافع اید و محرود و روغن گل وموم روغن
نفط برون و درون مقعد از چوب داشتن منع خوردن گرم و خاریدن المحل بکند باز
قضا کردیدن مقعده بوقت روز حاجه افتد علاج آن است که جو غربال کهنه را با زرد و
انش بهند تا سوخته کرد دانرا سحق کرده بران محل باشند و فرمایند تا بخود بازکشد و
مکرر اهمین عمل نمایند عظیم مفید بود و محل بازکشته را بر بخور دود دخن نوبت پوست
پنبه کرده اشتش هر نوبت نافع آید واگر مورد وماذو و گلنار و ثبت در آب جوشانند و
او زادران نشانند چند نوبت نافع آید و سحوق و منخول اینها را بران پاشیدن هم
ك مفید بود و همچنین سوخته شاخ گاو کوهی را ثولول در این ما اللث واد و لنه و الو
گویند علاج آنست که سرگین خشک آدمی را بر انگشت افروخته بخور کنند و ثولول را
بسیار بود و آن داروند و مکرر کنند بدین تدبیر خشک کرده و با هستگی بزرد و
پاک شود واگر شاخ ثالیل را اینک بو تخاشد وشیره برگ انجیر بران زنند و یا شیره
محروده واشباه آن نافع آید واگر نیز آب فاد و نجح ادرآن زنند بزودی دفع
آن بکند و طلا بخور موش بران گویند نافع آید و در خواص چنان یافته ام که درد
چهار شنبه آخر ماه چون برابر ماه سه نوبت ثولول ایجاد و در از طرف تن بخارج
بمالند و بگویند این ماه همچنانکه تو می کاهی این را بکاهان و بر سه نوبت بگویند و بعد
هر نوبت سه کرة تجاد و بیارو میان زنند این ثالیل هر چند غلبه و بد باشند تا هستگی
بریزند و دفع شوند باذن الله تعالی و نیز در خواص آورده اند که اگر کسی نظر کند
بستاره در وقت انقباض یعنی در زید زود فعا ان دست بر ثالیل ما الدیعی دارد
آن وادوک برود باذن الله تعالی بثرها و ریش تن واینچه بسیار ازاد ند

٥١

علاج آن نباید کردن که هر طفل و کودک که بر تن او جوشش پدید می‌آید بتخصیص سر او از امراض دماغی و بینی مرضها امن میگردد و حصبه آنکه طبیعة قوة کرده و مواد فاسده را بجلد دفع ساخته وآنچه از ریش و غلبه آن مضرة باشد و زیاده و عام می شود علاج آنست که صبر دادن غذا و شراب مناسب باید و برگ مورد و گل سرخ کوک کرد در آب بجوشانند و او را با آن آب بشویند و شیر خواره را بعد از تنقیه موضع تدبیر کنند و در طبیخ اثر خار غسل دادن و بیرون نشستن هم نیز نافع آید و بعد از غسل باید که خشک سازند و بر روغن مورد یا گل و یا گرد چوب کشته و توتیا و مرداسنگ و سفال آب خورده هر یک سحق نموده با روغن گل یا مورد یا کو مالیدن هم مفید باشد و مرهم اسفیداج و مرهم کوزه ضاع و مرهم زرد و سبز و مرهم زرد چوبه ریشها را بصلاح آورند و بر جوششها تا از این انجا رمند کرده با آب سحق کرده مالیدن نافع بود و نشف رطوبات آنها کند طفلی داشتم چهار ماهه او را در فصل زمستان بر تن جوششها پیدا می شد از قسم نمله ضعیف ذلک آن غالب بود دبی مایل و خارش می کرد و بعد خارش چون می خاراند منفجر شده می آمد و هر دو سه روز می طرکید و زرد آب از ان می پالائید و ریش میشد و بهر جا بوی و آب از ان می رسید همان پیدا می شد متحیر بودم که علاج کنم تا آن شد که سینه و پشت و دو دستها و دو پایهای او گرد او تمام ریش شد او را در جای خواب آن خواب نمی‌توانست کرد انگاه به علاج مشغول شدند و از مجففات و ادهان و مرهمها هرچه می مالیدند نفعی تمام نمیکرد و چیزهایی سوزانند چون نیز آب در روغن چوب گل و امثال آنها را طاقت نداشت یکی گفت عناب را در روغن گاو

سوخته

بسوزانند و با تو پای شسته مسحوق صلایه کنند و او را آن می مالند چنین کردند هر جا که ریش شده بود چون می مالیدند آن جوشش را از ریش شدن باز می داشت و بصلاح می آورد و آنچه ریش شده بود چون می مالیدند ریش را خشک و بصلاح می آورد لیکن از همان محل باز دیگر بقیه ماده جوشش می کرد و ریش می شد دیگر فرمود که روغن سرگین خر بمالند و بعد از سه روز استحمام فرمایند چنین کردند آنچه ریش شده بود بصلاح می آورد و آنچه دانه بود خشک می ساخت و بعد از استحمام و دو بخیر خشک ریشها دیگر باره اندک آثار آنها پیدا می شد یکی فرمود که حنا را با آب کاسنی بر سرشند و بر آن آثار جدید و طلی کنند هر روز و اگر غلبه شود باز دیگر کرد و زیرا بمالند بهمان نوع مدتی عمل می کردند تا صحت یافت وطریق گرفتن روغن زبد الحمار آنست که سرگینهای نیم خشک درشت را بر سر انگشت افروخته ریزند در کوزی کوچک و صحنی کاشی داده پهن بر بالای آن کوزه او فرو کنند و اندک منفذ دود بخار در شیب لبهای ظرف بگذارند چندانکه عرقی در زیر گرد غلیظ بود دون آن صحن نشیند از ابکر بند و بکار دارند ریش کش را از دو بغل و بن گوش و جیما کردن که از گرما و چرک و بول و عرق افتد علاج آن آنست که برگ مورد سابیده و بیخ موهیه سابیده و گل سرخ سابیده هر یک تنها یا با گل سرشوی آمیخته و نرم بیخته بران بپاشند و بعد استحمام اولی بود و تکرار بصلاح آورد و بودی و آنچه بسیار خراب باشد گل سرشوی خطی پاشیدن کافی بود و اگر بمرهم احتیاج افتد مرهم زرد و سپیده و زردچوبه کافی بود و بمحل سوختگی را نها از بول پیه تازه بی نمک را بعد از آنکه پاک کرده باشند

بدهن بخایند نیکو بر کف دست چندان بمالند که سبك هموار شود آنگاه بر آن محل بمالند
و قبل از سوخته شدن مالیدن منع بحج آن کند **مثال دیگر** یعنی تبی که مدت آن
از چهارده ساعت در گذرد **آنجا** که سببی از اسباب حمی بوی ظاهر باشد برفع سبب
و تعدیل مزاج باید کوشیدن و تفصیل آن در علاج حمی یوم واقع است **و آنجا** که سبب
تعفن هوا و یا گرم شدن خون باشد و مرطوبی طفل و سرخی چشم و سختی بول و امتلاء
رگها و یا تولید هوای مرضی دموی را چون حصبه و آبله و مطبقه و اقتضای فصل
و تدبیرات بالای مرضعه بر آن گواهی دهد **علاج** آن آنست که طفل اگر کوچک باشد
و مرضعه قوی هیکل و یا دموی مزاج بود مرضعه را فصد کنند و غذای خشک که
از آن خونی لطیف حاصل آید دهند چون کشکاب جو که عناب چند و اندك کشنیز
تر در آن پخته باشند و با ماش و برنج با اندك کشنیز تر و با عدس برنج با اسفناج
و اگر طفل را شش ماه متجاوز باشد و مرطوب بود دو زرد و مرغ نیم برشت با چهار مرغها
گوشهای او بیاچند و اندکی خون بگیرند و بسیار دیدم که بهمین علاج در شش
سنوم بالجمله عرق کردند و صحت یافتند و بعضی کودکان را دیدم که متنحی استفراغ
دم بودند و در شش بوده و بیهوش بودند و ایام بحران محقق بود سرهای گوش او را
انجیدند و خون نیك گرفته بهوش آمد و چند روز غذا عرق کرد و صحت یافت صبیة را
تا ده هشت روز گذشته بود و بیهوش و ضعیف و تشنه بود و حصبه داشت سرهای
گوش او را انجیدم مدتی خون هیچ وجه بیرون نمی آمد قریب قطع طمع از او کردند او را
نشانه مرود وش کردن و بازوهای او را بسیار مالیدم خون آمدن گرفت و اندك
اندك زیاد شد و غلبه آمد و باز نمی‌ایستاد بحیل باز داشتم از او و بهوش آمد و غذا

طلب

طلب کرد از همان نوع مذکور غذا دادم و چند روز دیگر از تب خوبتر شد و اندك عرق
گاهی بدید می آمد و از ترا و جبرها بوی می آمد مثل خشخاش دانه و مروارید زرد و
هفده روز صحت یافت **و غذا** خوار را همان غذا مفرد بود و اگر بگوشت احتیاج افتد
جوجه خروس را فکند و خوراند **و** آب عناب جوشیده و صاف و خنك کرده در
حصبها مفید آید و مرضعه را خنکیهای چون آب خیار و شیره تخم خرفه و هندوانه
و شفتالو و اوخ باید دادن **و آنجا** که سبب تو طفل محتاج شوند در هر شبی که باشد
نی تر را بکوبند و عصارهٔ او را بر میان سر و سرهای پای او طلی کنند و او را بجامه
گرم دارند تا عقد را که مطلوب بود عرق آید و اگر صداعی نیز باشد و بانجیدن گوش
برطرف نشود و یا مانعی بوده باشد انجیدن را بگیرند برگ بید و خطمی و بنفشه
کوب کنند و با قدری نخاله جو و جوم سرکه در آب بجوشانند و درون هند و انرا
نرم کرده در آن اندازند و بتم گرم پاهای او را تا زانو بسیار بدان بشویند و بدست
فرو می مالند تا اندك عرق آید و صداع تسکین یابد و طلی صندل در گلاب سوده یا
در سرکه و آب کشنیز تر بر پیشانی نافع آید صداع را و همچنین بوییدن خلخها و کشودن
تنکر و بنیانهای خنک هم عظیم نافع آید **و آنجا** که سبب تعفن صفرا بود و زردی
لون بشره و زبان و شفره بول و سبقت محرکات و مولدات صفرا از هوا و غیره بر آن گواهی هي
دهد **علاج** آنست که مرضعه تنقیه کند بچهار شربت و اشباه آن و غذا از غوره با او
بادیاو زرشك با وامثال آن سادی گوشت و یوغو جوافی شوربا برنج با کشنیز تر هم
نیکو آید و دشته بوغان و بقانهای مذکور هم جایز بود و در اواخر جوجه مرغ
و جوجه خروس مناسب بود و دوغ گاو به یخ و خیار خنک کرده نیکو بود و اولی

نوبخته در عین گرمای وزغلبه خوردن و سکنجبین ساده در صباحها مفید آید و اگر
طفل مریض خورنده بود و یا مریض کودک باشد از این اشربه و اغذیه باید دادن و تنقیه
بچهار شربت کردن احتیاج افتد و حناشیها بر کف دست و پای ایشان بستن
نافع آید و کوچک تر از آن بر میان سر هم بندند در حرارة عظیم و قبض ایشان از انبا
شکر و بنفشه با هم سرشته و با اسبانا و مشمش ترکرده کوفتن هر شبانگاه نیکو بود
و عرق آوردن بطریق آوردن بطریق سابق هم نیکو آید و تسکین صداع هم بوجه
مذکور باید و خوردن هندوانه و آلوی بخته مفید باشد و دور از طعام و همچنین
شیرخشت و سکنجبین و آب سرد و نقیع مقشر و آلو و کاهو دوغ گاو با نخ و با قدری بات
نیک عظیم نافع آید در محرقهای ایشان **و آنجا** که سبب عفونت بلغم بود و بی تغیر
لون و بثره و بول و ضعف هضم و زیاده شدن تب وقت خوردن آب و سردیها
و مضعفات معده و هیضه و تخمه سابق و زلق امعا و سبقه اکل مرخیات و مبردات
و مرطبات و قلت تشنگی و اختلاف سردی و گرمی در تب و هوای فصاد
مقام بدان گواهی دهد **علاج** آن است که مزعفر ماش برنج و اماج و رشته
عدس و امثال اینها خورد با مرغ و بی قاتق و هر صباح چند لقمه نان با نعناع
شرف کبیر میخورد و بر بالای طعام سفوف مقوی بکار میدارد و اگر طفل مریض
خورنده باشد و یا مریض کودک بود او را نیز از این غذاها و شربت دهند و جمله از
ترشیها و سردیها و مرخیات حذر کنند و آب سرد کم خورند و بر تشنگی صبر کنند
و شوربا و آب عناب بجای آن نیکو آید **و آنجا** که سبب عفونت هوا بود نقل هوا
باید کردن و اگر میسر نباشد حیلی میکنند و آنچه در علاج تب و بای گفته میشود

بکار

بکار میدارند والحکم لله العلی الکبیر **تب نوبه** بیشتر ایشان از عفونت غیر خالصه
و نایبه بلغمی افتد و عفونت خالصه بیشتر از ربع افتد و در فصل خریف بیشتر از فصول
دیگر تب نوبت افتد **اما آنجا** که علامت صفرا بیشتر ظاهر بود **علاج** بدستور
صفراوی باید کردن تا چهارده روز و اگر از آن تجاوز کند مریض خورنده و مزعفر
غذای کم قاتق خورند بمرغ جوجه و از چیزهای مبرد مرطب مانع نضج احتیاط
کند و مزعفر قبل از وقت نوبت بچهار ساعت حب الشفای بزرگ بخورد و هر
صباح دو نوبت نعناع شرف کبیر با سکنجبین اصولی بکار میدارد و طفل خورنده
و کودک را هم از این اشربه صباحهای دو نوبت دهند و اگر هر دو روز ابد قبل
از نوبت بچهار ساعت مزعفر حب الشفا خورد و مریض نعناع شرف و با
سکنجبین مذکور و کودکان را حب الشفا و حافظ الصحة در ایام نوبت بچهار ساعت با
دادن در نان یا کشمش یا مویز یا حلوا پنهان کرده و گاه در نعناع شرف و از آب قبل از
آمدن نوبت در تبهای کهنه تا ممکن بود احتیاط باید کرد و این تدبیر بنا بر انست
تخصیص بعد از شربت و بعد از حب و مریض را اندک حرکت و مشغول بودن قبل از
نوبت در مرض کهنه عظیم مفید بود چه حرارة غریزی را برافروزاند و طبیعت را از مرض
غافل سازد و مواد فاسده را تحلیل دهد همچو حب الشفا و بسیار در این حیل علاج
کرده‌ایم **و هرگاه** نوایب بدرازی و کوتاهی و گرمی و سردی اختلافی ظاهر داشته باشد
علاج با احتیاط تر باید کردن و از آنچه در شطر الغب و غب غیر خالصه مذکور می
شود بکار داشتن و بهمان دستور ملاحظه اوقات و غیرها کردن **و اگر** [illegible]
دستور کند ردو لوزنیه از تب مبرد نجات از هر چه ماده را خام کند دور باید بودن

وبرنج در آن مساوی پخته باشد واندک زیره وکشنیز و دارچینی کرده هم مناسب بود و باشد
که بهمین علاج شود و خاییدن مصطکی و فرو بردن مصطکی که با نان خشک علی الریق
بخورد صحت ساخته باشد مقدار نخودی بر بالای طعام مفید آید و چند صبیه خود را
که تب بلغمی هر روز آمدی و از چهل روز گذشته بود فرمودم که قبل از نوبت بچند ساعة
مقدار نخودی جند بید ستر خورانیدند شاید و مکرر کردند صحت یافتند و مرضعه
ایشان از سردیها و دواهای گرم پرهیز میکرد و چند کودک را دیدم که این مرض داشتند
و در میان تب دیگر فواشاد با سرفها می شد و مدة سرفهای ایشان دراز می بود و هر نوع
چیزها می دادند و نفع نمی کرد آخر اندکی جوز بوا در عسل آب بسایید و قبل از نوبت
بدیشان خورانیدند و بو آب صبر صغیر بودند و مشغول میداشتند تفاوتی در ایشان
پیدا می شد مکرر کردند نوبت دیگر صحت تمام یافتند و در مردم بزرگ نیز آزموده ام و
نافع بود و دیدم چند کودک را که تب غیر خالصه داشتند مدتها و بنوبت ربع می آمد
لیکن باوقات مختلفه و مردم بیمار شده گرد ربع است و من بهمین نوع انرا علاج می
کردم و صحت می یافتند و اگر چنانچه در ماده مرض حدتی باشد و طبع مریض قابل
استعمال گرمیها نباشد از نعانعی مذکور و سکنجبین و قرص مصطکی و ماش برنج
و درشته بجوجه مرغ و اندک زیره و کشنیز و نخود بکار دارند و بالجمله در حمیات اطفال
و کودکان بتخصیص نایبه از مراعات جانب معده ایشان غافل نباید بودن و در کهنه
اهتمام بیشتر باید نمودن و با ملاحظه خلط در تقویه مزاج کوشیدن لازم و در رعایت
جانب دل و جگر و دماغ نمودن و در وقت کهنگی تنهای نایبه غذاهای رقیق باید
دادن و تدبیر لطیف باید کردن بلکه غذاهای متین تر اندکی باید دادن و نضج و تحلیل

و نضج و تحلیل و تقلیل اخلاط مشغول گشتن و از ادویه تریاقیه البته چیزی باید دادن به مرضعه
و با مرضعه و سکنجبین اصولی عظیم نافع آید و شربت آب عوض آب و بسیار دیدم که قبل از
نوبت نعناع تر فرو خوردند و آب نخوردند و بهمین لوزینا امد و باد دیگر تب هم
نیامد و بهمین صحت یافت و بسیار دیدم که آدینه که مناسب با نعناع و سیر کوفته
قاتق آن بود و با کشک و مغز جوز و سیر و با مرکه دوشاب و سیر و مغز جوز خوردند قبل
قبل از نوبت صحت یافتند و هیچ وجه در آب خوردن قبل از نوبت رخصت نیافتم
و بسیار بودند که قبل از نوبت تشنگی بیخا میکردند و آن معتد منامدن لوز بود
ایشانرا اندکی عسل آب و گلاب میدادند و عظیم نافع می آمد و اینجا که علامت
بلغم بیشتر ظاهر باشد علاج آن است که بدستور کلادمهٔ بلغمی تا نیمهاروده روز در غلبت
کند و بعد از آن مرضعه قبل از نوبت حافظ الصحة بکار می داده و از هر چه بلغم فزا
و مرطب و مبرد بود پرهیز میکند و مریض را قبل از نوبت اندک حب الشفا در عسل آب
یا در عسل آب حل کرده باید دادن و بجای آب گاهی عسل آب و گاهی شربت آب به
غایت نافع آید و بسیار دیدم که قبل از نوبت بچند ساعة اندکی چند عسل خوردند
و لوزونیت کهنهٔ ایشان برطرف شد و بسیار دیدم که ناخواه مسهور در عسل زده
خوردند چند اندکی و صحت یافتند و چندین را دیدم که کوکوی سیر خوردند
و صحت یافتند و چندین را دیدم که کوکوی ناخواه خوردند و صحت یافتند و بسیار را
دیدم که قبل از نوبت پیلاو چرب با عسل خوردند و حب الشفا بر بالای آن و اندکی
بکوفت و آب مطلقا نخوردند و صحت یافتند و دیدم که جهة اطفال خود مرضعه
چنین خوردند و شیر او طفل را اصلاح آورد و غذا جمله نخود آبی که گوشت و پیاز و نخود

بی ادب بی ادب پا منه که اینجا عجب درگاه است
سجدگاه ملک است منزل شاهنشاه است

ماده کردن وطبع را از مرض غافل ساختن تا عود بعادت نطلبد و توسل با ادعیه و کلها
و تعویذات در بستن تبهای ایشان بسی نافع آید و مجربست و در خلو معده در غیر وقت
حرارت تب آب بدیشان نباید دادن علی الخصوص در قرب نوبت و بریان معده نیز
باحتیاط خورند و بجوزایی که بالخاصیة منع لرز و اختلاج میکند هر بار قبل از نوبت
بساعتی بکار داشتن عظیم موثر افتد و در روز نوبت دست و پای و پشت مریض را گرم
باید داشتن و اگرچه دیر باشد و چون معدهٔ ایشان ضعیف بود قبل از نوبت مقوی
دادن و از غذا خالی داشتن اولی بود بتخصیص وقتی که خلط ... بجا که خلط
کم بود و معده قوی غذای مناسب قبل از نوبت دوای نافع دادن اولی بود و شیر
از زایر ایشان ... خواهد شدن و همچنین علاج سایر تبها که احیانا
ایشان را اتفاق افتد والسلام وتدبیر هوای ... ایشان و پیوسته
خوردن و بوییدن تریاقات و ... تناول سموم وتدبیر هوای
وبایی آنچه عدیلی شدن دنقل هوا است جبه کمتر از قلقی و بوستوکی توان بودن و اگر
میسر نباشد چاره نبود غیر از ترتیب مسکنی که هوای او را تعدیل و اصلاح نماید و بنوعی
حفظ کند که هواء عفن بوی بجانب اندر نیاید و آنچه را اصلاح باید تاملی نماید هوای
عفن با دل و روح و اخلاط از راه مسام و نفس کمتر باشد و آنچه ملاقی شود بحد
مفرط نکند وتدبیر حصول مسکن ... باید نمودن بتنقیه بدن از اخلاط و فضلات
رطوبات قابل تعفن تا طبیعة در حفظ ما بنی از عفونة قوی باید وتدبیر تنقیه مراعات
مزاج با بکردن بغذاهای ترش و سرد کرده و کم رطوبت و کم چربی و با دویه
تریاقیه و سمیه قوی معتاد و بخورات مقویه چون حب الشفا و حافظ الصحه و امثال

ان

١٢٥٤

خون بود واما مابض چون نزدیک دو عصب واقع است که در زیر زانو است وانما داما منصبا
کویند جهت وقوع در مابض زانو بدان موسوم گشته ومحل فصد وی هم آنجا بود و جهة
فصد آن زانو و ساق پای هر دو باید بست و احتیاط همانست که معلوم شد واما
صافن یعنی براصل وی آفتد و چون آن از باسلیق آمده و در حوالی او شریانی نیست
بدان صفت موسوم گشته ومحل ظهور او جهة فصد نزدیکی شتالنک از طرف
انسی ساق بود و از او دو شاخ جدا گشته آنچه قوی تر واندر میان انست باید زدن
و موردب و بستن آن بر بالای ساق باید و بعد از آن چند قدم حرکت باید فرمودن
آنگاه خم پای او بر کلوله یی بیند محکم نهادن و زور فرمودن و بر آن ایستاده زدن و
اما عرق النسا یعنی رگی که نام آن نسا است بفتح نون از سر کشیده بجانب وحشی
زان و ساق و کعب تا سرهای ومحل ظهور او جهة فصد بر پشت پای میان خنصر و
بنصر بود یا در حوالی کعب وعلامت او آن بود که گره گره و ناهموار بود وبستن آن جهة
فصد چنان باید که نواری دراز را بکیر میان مقصود بند دو باقی را بر ران و ساق
او می پیچند از بالا و فرود می ورند تا نزدیک کعب و باید که چند نوبت بعد بستن فرو نشیند
و بر خیزد آنگاه بر همان پای بر چیزی اعتماد کرده بایستد و چون بود در طرف آن عصب وا
میان خنصر و بنصر فصد او اسلم باشد و در فصد عروق پای اندک حرکت و استحمام قبل
از فصد اولی بود و اگر مواد غلیظه از آن عروق بستر آید اکنون باید که چون مقدار خون
مطلوب کرفته شد بند بر کشایند و رفادهٔ سرد هموار بر سر رک نهند و معتدل ببندند
و کذا دستار رفاده بر آن خشک شود و بعضو مقصود چندان حرکت نباید کردن که زخم
محکم شود تا دیگر بار بر وی خون روان نکردد واولی که چون ذاتی بند محل فصد را

بلند باید داشتن تا خون و ابخار و ریشا و درد عضو و لحم ها از سر یک دو ز باشد مکرو فی
کردن باید کرد که آنچه کامر زفاده بکلاب و ناز سرکه تر کردن بر آن نهادن اولی بود و
انجا که مطلوب بیرون کردن خون بود دفعه بود اندریک دو زخم جوی کرده بر سر آن
نباید نهادن و بستن تا دهن زخم هم نباید و نیش را چوب کرده فصد کنند و مورب تا
از هم باز شود و اگر باریک باشد و کوته دوم خون کمتر بیرون باید کردن و بین
الفصدین خواب نشاید کردن و راحت باید جستن و غذای معتدل مناسب بکار داشتن
و اگر دو زد دیگر خون بیرون خواهد کردن مناسب آنست که از نیش تر تا بالا تر بزنند
اگر ممانعی باشد و محل نیش تو و دم داشته باشد و اگر دفعه دوم از جانب مخالف فصد
خواهد کردن اولی آن بود که بین الفصدین افلا دو ز فصل سازند تا میل ماده بد
انجانب نیکو شود **و تدارك** خطاهای فصد چنان باید که چون سر نیش بعضی عصب
رسد و انجمل آماس کرده باشد که کرا از افند معصود همه تن خویش بر روغن بنفشه
و یا بادام چرب می داده و بر اماس بند قطونا باب کشیز ضماد می کنند و اگر صندل سرخ
و سفید و شیاف مامیثا با آن یار کنند بهتر بود و لعاب طبیخ بیخ درخت نیکال عظیم
نافع آید طلی کنند و اگر آماس فرو نشیند و سرخ و صلب میشود علامت سمل بود در این
حال اگر بر قوت معضو داعتماد بود وهد باز فصد سر سامی عنکوتین برک ضافن همین
دست یا از دست دیگر بر رگ مقابل آن یادیگری باید زدن و لختی خون بر داشتن
و چون نخواهد دیر کند و گر زیتک باشد لختی گشاده باید ساخت و رفادها متصل
نهادن تا دیر دفع شود و عود نکند و چون در اول دل تنگ زده باشند و خون لختی
اندر زیر پوست بجمند باشد و موضع آن کبود شده تا اثر آن زایل شود از آن دست

زخم

و سه پاره اگر خارج از وی دارند استخوانهای پشت پای که آن را مشط گویند پنج
پاره استخوانهای انگشتان چهارده پاره هر انگشتی سوی ابهام سه پاره ابهام
دو پاره و جمله اینها به مشط مربوط گشته اند و تفصیل اینها و هیئت هر یک را از کتاب
تشریح باید طلبیدن **و اما غضروف** که بعضی جایها از آن فرجند گویند و آن نرم تر از
استخوان و سخت تر از باقی اعضا بود و بر سر استخوانها روییده و قوام گوش و بینی و
حنجره و قصبه شش و پلک چشم بدان است بطبع هم سرد و خشک بود **و منفعة**
وی از روی کلیات آنست که واسطه باشد میان استخوانها و اعضای نرم چون
عضله و غیره تا پیوند نرم با صلب بتدریج و نیکو آید و نیز در اعضای متحرک سر
استخوانها را نرم دارد تا از صلابت اینها در حرکت گوشت و پرده و پوست که
ملاقی اند در نیانه و آزرده نشوند چون غضروف که بر سر شانه است و
غضاریف شراسیف و همچنین مفاصل را حفظ کند تا در حرکت بیکدیگر
سوده و کوفته نشوند و نیز اعتمادی باشد مر اوتار عضلاتی را که تکیه بر استخوان
ندارند چون غضروف جفن مر عضلات او را و نیز وقایه بود مر بعضی اعضا را چون
غضروف حنجره مر فم معده را و نیز دعامه ادات صوت و تیر بینی گوش و آسیبی
رسد با اعضای صلبه و نرم چون غضروف گوش به وقت خواب و سر مهره پشت کا
در حین نشستن **و اما رباط** که شبیه است بعصب در سپیدی و نرمی و کشندگی
و صلابت در انفصال و لیکن حس ندارد و از سر استخوان رسته آن با استخوانی
دیگر یا با عضله ربط کرده بطبع هم سرد و خشک بود **و منفعة** آن از روی
کلیات آنست که بستن بعضی اعضای صلبه بعضی دادن مستحکم و نیکو آید و نیز

شعوق و دنباله آن با شعوق و دندانهای عصب بهم نیکو پیچیده و مؤتلف
کرده و ازان بجهت سر هر عضله وتری بدید آید و نیز با انهام آمیخته
شود و فرج و خشوان انکوشت اکنده کرده و نغشای پوشیده شود
وازان عضله بدید آید و نیز لیفها ازان برخیزد و بجوید در هم بافته شود
و با لیفهای عصب نیز بافته کرده و ازان غشای بدید آید واما عصب که آنرا
پی کویند بطبع هم سرد و خشک بود و منفعت وی از دو وجه کلیه آنست که
حس و حرکت ارادی اعضای حساسه و متحرک را بوسیله آن بدید آید
زیرا که نفوذ روح حامل قوة حس و روح حامل قوة حرکت از دماغ
در اجزای عصب مستوفی بود نه بینی که اعضایی که عصب در جرم آن
داخل نیست نه حس دارند و نه حرکت باراده چون جکر و سپرز و امثال
اینها و نیز کوشت را با اختلاط عصب قوتی در جرم بدید آید و نیز از بافته
شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه با رباط غشا متکون کرده و با نهایت
شاخهای باریک او رده پوست تن متکون شود و منفعة تولد عضله
ازان در رباط معلوم شد و جمیع اعصاب حس و حرکت از دماغ و از
نخاع رسته اند و در بدن پریشان کشته و در پوست بنهایت رسیده اند
و نهاد رستن اینها چنان بود که یک شاخ عصب از جانب راست دماغ
یا نخاع بیرون آمده بود و یکی از جانب چپ در مقابل آن با یکدیگر
جفت جفت کشته مگر یک عصب فرد که فرود نهایت هاست که مجموع
سی و هفت جفت و یک فرد بود هفت جفت آن از پیش دماغ رسته است

واکر

واین بدو وجه بود باستعمال دوایی از راه بینی و بغرغره هفتم آوردن لعاب دهن
باستعمال دوایی در دهن و در زدن بر هر یک ازان استفراغات رعایت چند چیز واجب
باشد اما اول باید که قی کننده را در دماغ ضعفی و در سر و چشم بیماری و در سینه
و حلق الم و ورمی ... کردن او دراز و باریک و سینه او تنک و از کوشت تهی
و ... باشد و بسیار فربه و تنک مجاری بود و عرضی خطرناک
باشد و حمل نداشته باشد و عسر الاجابه نباشد و اکر یکی ازین جمله یافت شود ترک
او اولی بود زیرا که قی مواد را بر دماغ مایل میسازد و بسیاری آن معده را ضعیف
میکند و مجاری ضیقه را الم عظیم می دهد و سینه و حنجره را کوفته میسازد
و حمل را از جای میجنباند و تحریک حرارة میکند و طبع را بقبض می آورد و هر کاه
کسی قی خواهد کردن آن خلطی را که دفع مطلوب بود از بلغم و صفرا و سودا چیزی
بخورد که محرک و جاذب آن خلط بود تا استفراغ خلط دیگر نشوند و یا کمتر افتد
و از هر چه خلط را بجانب دیگر مایل میسازد دور باشد و همچنین از خوردن قوابض
و مقویات معده قبل القی چه قوابض قی را دشوار سازند و کسی را که معده قوی بود
هم قی باید و بسیار بود که استعمال کند بتخصیص که عادة قی نداشته باشد و طبع نرم
بود پس اکر مطلوب قی صفرا بود سکنجبین عسلی یا قندی در آب فاتر یا آب ترب یا طبیخ
بیخ خربزه یا آب هندوانه و آب انار شیرین یا آب هندوانه یا اندکی شیر خشت بنباشتا با
خوردن واکر مطلوب قی بلغم بود سکنجبین عسلی در طبیخ شبت یا طبیخ بیخ خربزه با
نمک و یا طبیخ خردل و یا تخم تره تیزه با اندک و اکر ... سیری ... بود زاید
خوردن واکر مطلوب قی سودا بود و کاهی فساد و غلبه سودا بر فم معده دریافته

سکنجبین عنصلی و تمر هندی و بوده نان در طبیخ شبت و امثال آن بعد غثا و بالای طعام مناسب از جوی جو کباب و لوبیای پخته و اشباه آنها باید خوردن و بعد منقی بالخطم انگشت زبان را نزدیک حلق باید مالیدن یا پر مرغ را الحنی بحلق فرستاده کشیدن تا بدین عمل تحریک نیکو آید و اینجا که مجال بود بحث خلط مستفرغ را النضج فی الجمله باید دادن تا جهة دفع آماده باشد و سبوله تر آید چنانچه در مسهلات مقررات و جهة اخراج طعام فاسد خوردن آب گرم غلبه و تحریک بدست و بکافی بود **و بیان** مقیات اقوی از تیز آب فادوقی و غیره بتقریب معالجات و تدبیر سموم خواهد شد لیکن تا ضرورة کلی واقع نشود هیچ دوای حاد چون خربق و جلاهنک و شبرم و مانند بوزو غیرها قی نباید کردن زیرا که مضرة ایشان در اکثر حالات بیشتر از منفعت قی با ایشان بود **و اگر** جهة آوردن خلطی که در معده بود ضبط این جو زمانی را در مقیئ داخل سازند تدبیری نیکو بود جهة منع حرکة اخلاط که غیر معده است بمعده نکند و همچنین اعانت اخلاطی که بمعده رنجرات بر خروج واد و بتکه بالخاصیة هم اسهال آورد و هم قی از این جهة یک مطلوب استعمال توان کردن بلکه جهة تنقیه تام مردم قوی مزاج و مزمن المریض لایق بود **و خیده** و بر پهلو تکیه زده و راست نشستن قی نباید کردن بلکه دو زانو باید نشستن و سر فرو داشتن چنانکه بعد معده از زمین مثل بعد دهن باشد و اگر اندک تفاوت بعلو یا سفل داشته باشد هم جایز است و بسیار سر فرو داو بخته نباید داشتن که خون در روی دود و بعضی گفته اند که ایستاده و سر فرو داشته قی کردن اخلاط را از قعر معده بهتر بر آورد و بسیار کس را بدین هیئة آسان تر قی آید و در حین قی کردن اگر دفادة بر پشت چشمها نهند و عصابه بربندند اولی بود و بعد قی راست باید نشستن

دخم

و چشم و روی باب سرد شستن و آب گرم مضمضه و غرغره و استنشاق کردن **و اگر** کسی قی معتاد باشد و یا معتاد نباشد و یا بعسر قی تواند کردن و البته او را قی اولی بود باید که بعد از خوردن منقی چیزی چند با و بخورانند که او را اکثر از خلط کردن و مشاهده آن تغضص و غثیان میشود و همچنین حدیث آن تر داو کند و بر او او ورد ندو بو بینایی که او را از آن نفرة میداد از غیر نجاسات بو یا شد چون بوی ماهی خام و بوی سریشم و امثال آن تا او را در قی آمدن مددی باشد و چوب باشتن حلو و کردن قبل از قی و همچنین اندر کوما بر شدن لحظه و باد از حلق بر آوردن نیز جمله ممدات اند **و عصا الراعی را** که مجال بود آب است که سه دو زینشرا در قی هر صباح اندک کوما بر دود و شوربا های چرب و لین ساخته با سفناج و خبازی و برنج چند روا امثال آن می خورد **و محرور** را قی بعد طعام خنک لطیف بجها دسا عتی تر یا باید کردن و در اسودکی **و مبرود** را قبل از طعام و بعد حرکة با کو مائة معتدل **در رجوع** و عطش غالب بود حرکة عنیف هیچکس را قی نباید کردن چه این جمله مانع قی اند و بسیار بود که گرسنه دار و بقی را با اسهال دفع کند خصوصا که طبع او مجیب بوده باشد و در جایی که هوای این هوای این سرد باشد قی نباید کردن و از پس فصد و استفراغ دم تا دو روز عمدا قی نباید کردن و اگر خود آید باز نباید داشت و بدست مرد جایز بود و در زمستان اگر حاجة بقی افتد در موضع گرم قی کند و بهتر حمام بود و از پس قی فی الحال هیچ طعام و شراب نباید خوردن و آسایش باید کردن زمانی چند تا اگر طبع را حاجة باید و اشتهای نیکو بدید آید و فضلاتی که در معده مانده باشد تحلیل پذیرد آنگاه از لطایف اغذیه معتاده مخالف خلط مستفرغ بکار برد و روز دیگر محتاج بود

واگر معده فی الحال بعد از غذا محتاج شود هم از لطایف معتاده چیزی که بعضی را خلط متفرع
کند و خوش طعم بود بدانکی خورد و همچنین شربتی اگر تشنگی غالب شود و اگر بعد از تب
وقبل از غذا بتقویت معده احتیاج افتد یک مثقال مصطکی سوده در میان انگور
شکر و شراب انار یا شراب سیب خوردن نیکو بود و مرودان و مطلوبا زوکسانی را که تب
نوش کرده باشند گلقند و گلنگبین مناسب تر آید و اگر بعد از تب سوزشی در معده
پدید آید بخوردن شوربا ء گرم چرب بی قاتق خصوصا شوربا ء مرغ فربه اثر زایل
شود و اگر فواق پدید آید مثانه گاو را پر آب گرم کرده بر فم معده تضمید کند
و بعطشانات عطسه آورد و علاج باقی امراض که بر تبع تب پدید آید هر یک بتقریب معلوم
کرده ان شاء الله تعالی **واما در فصد** باید که مفصود بسیار ترسنده نباشد
که از خوف بیش خون در عرق حبس کند و یا از اعراض نفسانی در خطری افتد چه
بسیار هست که چون دیگری را ببینند که خونی از وی میرود ضعف و بیهوشی بر ایشان
مستولی گردد غلامی ترک را دیدم که او را فصد کردند مطلقا خون از او نیامد
و بیهوش شد و هندیان خود درین باب بسیار زبون‌اند و کسی را که بعد از فصد
غشی بود و یا بسیاری افتد فصد نکند که گاه بود که طبیعت او ضعیف باشد و از
غشی باز نیاید و کسی را که سال از چهارده متجاوز نباشد فصد نکند که ضعیف
گردد و بران بماند و گرمسیریا نیز در فصل گرما فصد نکند جهت حدوث ضعف
عظیم و قلت فصد و خون و کسی را که معده و جگر ضعیف باشد و طعام دشوار گوارد
و فصد نکند هم بجهت مذکور و کسی را که در شکم پیه بسیار بود و یا گوشت او مترهل
بود او را نیز فصد نکند که سبب زیادتی برد مزاج او گردد و کسی را که لاغر بود فصد

نکند

نکند جهت قوه گوشت ماده لاغر و باید که بعد از قی مفرط و اسهال و عرق مفرط و
ادرار و تعب و ریاضات و جوع و عطش و امتلاء معده و جماع و بی خوابی
مفرط و تخمه و هیضه و در حین اشتعال حرارة تب و در روز و در روز بحران
و در درد صعب که ما ذکر نمودیم امتلای دموی باشد فصد را تاخیر کنند لیکن در
جوع و عطش تا تسکین آن و در پری معده تا هضم آن و در حرارة مشتعل تا فتور
آن و در روز بحران تا انقضای آن و در درد صعب تا تسکین آن فی الجمله و در باقی
احوال مذکوره تا دو روز یا سه روز و باید که از فصد از خوردن چیزهای
خام و بادانگیز مغلظ دم پرهیز کند و اگر مجال باشد تا سه روز این مراعات
اولی بود و اگر چیزی که مشکته باد و مناسب مزاج و لطیف بود بخورد نیکو باشد
و مرد دم اسوده و غلیظ الدم را اولی آن بود که پیش از فصد اندکی حرکت کند
و یا لخلخه در محل گرم در دوند و یا ابتدا و عرق بیرون آید و یا ابزن الحیی بماند
تا خون متحرک شود و بآسانی برآید و باید که خون بمقدار ضرورت بیرون کند
خواه یکدفعه و خواه بدفعات بر وجهی که رای طبیب و فوق صلاح حال از قوت
تن و لون خون و غلظ آن و سایر دلایل اقتضا نماید چه افراط فصد و فصد تا قصر
هر دو مضر بود و در هر وقت در موضعی که هوای آن معتدل بود فصد کنند
و باید که بعد از فصد ساعتی قفا باز خسپد و اشتاب طلبد والبته تا چند
ساعت خواب نکند که کسلانی و ضعف آورد و باشد که احتلام افتد و ضعف
غالب گردد و باید که تا یکروز غذا کمتر و لطیفتر خورد و مسکنات صفرا بی
اولی بود و گاهی که سودایی را مزاج را فصد کرده باشد معدلات سودا باید

ذادن وتا دو روز از حرکت عنیف و جماع وکرمابه واستفراغات قوی و استعمال
ادویهٔ قوی و حاره و حریفه و حوامض تند وشربتهای سخت پرهیز کردن و
کرم ماده وریا شد و از اکر بعد فصد دردی در جگر پدید آید بخوردن
قدحی آب کرم از آن زایل کند و کسی را که خواهند تا از غشی بعد الفصد
باز دارند پیش از فصد او را قی فرمایند نافع بود و چون در حال آمدن
خون غشی کند پس یا او فصد بملاحظه نبض و سحنه و غیره و ضعف قوة او را در آن
محل مرعی دارند تا چون اثر تغیر و ضعف پدید آید فی الحال خون باز دارند و بهترین
وجهی در منع غشی آنست که پیش از فصد بر ما فی محرور را اندک شراب انار و یا
شراب شیبه ترش و یا شراب به ترش و اشباه آن دهند و مبرود را اندک شراب بوریه
و اشباه آن دهند و مقصود را به پشت باز خوابانیده فصد کند و خون
بمقدار ضرورة باید که کمتر بیرون کند و مفصود را چون غشی افتد و فی بجود
آمدن کرد غشی بطرف شود و اگر خود نباید پر مرغ و اشباه آن حرکت باید داد
و چیزهای خوشبوی مثل کلاه گل که هند و بکلاب تر کرده باشند و کباب معطر و مشک
وکلاب و عرق مشک بید بر بینی او باید داشت و کلاب و آب سرد بر روی و سینه
محکم زدن و محکم باشیدن و او را دست باز فشایند و اندکی کف پاها و
میان انگشت تر و شهاده او را سخت مالیدن و بوی بنفشه دور دارند که زیان
دارد و بوی دیگر گلهای تیز بوی نافع بود و اگر اندکی دوا المسک در جلاب
حل کرده بحلق او اندر چکانند مفید بود ولیکن محرور را شاید و شراب سیب
و صندل بید و آب آید و اما رگهایی که فصد آنها را در معالجات بر کار

داشته

داشته اند و عظیم نافع یافتیم بود شش یعنی قیفال و باسلیق و اکحل و عرق اسلم که از ابطی گویند و حبل
الذراع و اسیلم و برایتها مابض است و صافن و عرق النسا اما قیفال بلغة یونان کوا
چرها را گویند و این رگ چون بر کرانه ذراع نهاده است بدان موسوم گشته و محل ظهور او
جهة فصد تر مابض مرفق است میان اعلی ساعد و طرف انسی او که در طرف بیرون است
و مابض در لغة حفره زانو بود و بتعمیم حفره مرفق نیز اطلاق کنند و نزدیکی او عصب و فوق و
عضله و خطا واقع است و در فصد او از گذشتن نیش و رسیدن بکرانه آنها خطر عظیم
چه از آن کوار سخت پدید آید و این حال چون از رسیدن نیش بعضله افتد خلاصی از آن بر ن
میانگاه عضله از بهنا بدونیم توان یافت لیکن حرکت دست بدین فعل باطل کردد و بدین سبب
احتیاط آنست که موازی یا از بهنا زنند و در بوده یعنی معلق واما باسلیق بلغة
یونان پادشاه بزرگ را گویند و این رگ را چون بیوستگی با اندامهای شریف که سلطان بدند
مثل دل و جگر و دماغ واقع است بدان موسوم گشته و محل ظهور او جهة فصد نیز بعض
مرفق مایل از وسط طرف انسی ساعد بطرف شیب او در شیب باسلیق با وجود عشا
وعصب وعضله شریان نیز هست و بعضی را از هر دو سوی آن شریان بود و در فصد
آن خطر رسیدن سر نیش بآنها بود و از انجمله او را بیکسوی باید بودن از انکه و
بوده زدن و چون از موازی یا از بهنا زند باید کمتر کرد و اینجه از هر دو طرف آن شریان
بود شاید زدن و بنیاد بود که باسلیق را چون جنبد بدان کوهها بد پدید آید چون عدس و
نخود و باشد که آن از شریانی بود که در شبانت او را نباید کشادن و دست مالیدن ناهموار
شود و باز بستن اگر دیگر از جهات بدین محاذی دست از فصد آن باید داشت و هر دیگی
که چنین بود فصد نشاید کردن که آن کوهها مستحکم کرده باشد که در نیز جا بجای بدید

آید **وأما الخلع** انخلاع کوفتند و خلاو بلغة یونان جزء آمیخته را گویند و چون آن از شوقیفال و باسلیق مرکب شده بدان موسوم کشته **و محل** ظهور او جهة فصد میان این هر دو بود و در زیر او عصب بود و بعضی را بر طرف آن عصب باشد و بعضی را بر دو وی آن عصب بود و این قسم را فصد شاید کردن و در باب وی احتیاط عظیم باید کردن تا نیش بعضا عصب نرسد و بطول در بوده باید زدن **و در فصد** از هر سه رگ بند بر بازو و بهما انکشت بالا تر باید بستن و دست را کوزه داشته محل رگ را ما الیدن تا پیدا شود جهة غلبه میل خون بر آن محل **و أما الإبطي** شعبه از باسلیق است و او را اسلم بدان گویند که در زیر آن زبان بغل گاه بود از بازو و جهة فصد زیر نزدیک بغل باید افکندن و رگ را ما الیدن و اگر آب گرم بر آن ریزند نیکو بود و بغل را چنان کشاده باید داشتن که زاویه بغل قایم باشد و رگ چون پیدا شد بمبها فرو باید کوفتن و زدن و مورب بطول هر کجا که خواهند **وأما حبل الذراع** جو ازانسی ساعد کشیده تا اعلای آن ظاهر می نماید و همچنین بر وحشی ساعد کشیده مینماید بی تحمد بر بیمان تشبیه یافته و بدان موسوم کشته و او مرکب از باسلیق و اکحل و گویند در بعضی دنبال باسلیق است و او را از هر کجا که ظاهر بود باید زدن و بمها را انکشت بالا تر از آن بستن **وأما الأسیلم** یعنی باسلام جهة ترک و نزد کسی که او دنبال اسلم داشته است و جز قسمت ظاهر است و نزد کسی که او دنبال باسلیق می داده است بعضی آن چون سلامت ترکست از آفات آن زبان موسوم شده **و محل** ظهور او جهة فصد بر پشت دست میان خنصر و بنصر بود و او را بر طول و مورب فلان زدن و بند بر آخر ساعد باید بستن و بعد فصد دست را اندر آب گرم نهادن تا چندانکه خواهند

حوز

مصطکی و سکنجبین للطفال بغایت مفید باشد جیده بود و در دی که ضعیفی در معده او بود و هر گاه از مزحیات و مضعفات معده چیزی خوردی چون مات و هند و انار ترش و امثال اینها هیضه گونه پیدا کردی و غثیان او را بشولیدن داشتی و هر لحظه قی کردی و اول بلغم امدی و بعد از آن صفراء زرد و بعد از آن صفراء سبز و بعد از آن صفراء زنجاری و گرانی و بیهوشی عظیم کردی و هیچ شوائی خوردن و نه شیها چنانچه فرموده اند تسکین آن نداد ندی من او را نعناع نسخه زنجند شاخی با سه لقمه نان بتکلیف دادم صحت یافت و کرت دیگر نعناع نسخه با خشکه پلاوی دادم هم نافع بود و چند کرت دیگر او را بواثر آن تب آمدی و بهمین علاج صحت یافتی و نعناع با وجود گرمی و خشکی هیچ مفرتی بدبب وی زنجاری میکرد و منع آن بی عود و گاهی اندک ترنج کباب جهة ضعف دادم با نعناع و نافع بود و بسی جاها این تجربه کردیم و نیک آمد **فرده شدن شیر در معده** بسیار بود که جمال جهة دفع اسهال الطفال الفحه خورانند و از عقب آن شیر دهند و آن در معده ایشان ببندد و آن هضم نشود و سمیتی و تعفنی اندر آن بدید آید و سبب تب لرزه و بیهوشی و تنگی نفس شود و شکم ایشان باد کرد و آماس کند **علاج** آن است که سرکه کم ترشی تنها دهند یا با آب آمیخته تا آن را حل سازد و از چیزهای شود پرهیز کند و غذا مدتی تنها ندهند بتخصیص شیر و اگر یاد دیگر الفحه نیز دهند در سرکه حل کرده تا آن را تحلیل کند و بصلاح آورد **وضعف معده** سبب آن خامی و گرانی معده و سوء هضم بلا امتلاء و بلا هیضه و کمی اشتها بر آن گواهی دهد **علاج** دوا اگر آن معالجات افراط قی نافع باشد و مرضعه همواره حافظ الصحة

بکار داده و کودکان و طفلان رسیده را سفوف مقوی ساده و در آب به نافع بود و
مصطکی خاییدن مفید باشد و قرنفل را در دهن و گلاب جوشانیدن و نبات شربت
کرده ناشتا خورانیدن نافع بود و عظیم مجرب در مرضعه و مریض حذر کنند از ترشیها
و مضعفات معده چون آلو و زردآلو و هندوانه و اشباه آنها و از ملعبات نیز و
غذا باندازه دهند طفلی یکساله اندر دی مسکه که لخته خورده بود خلل و هیضه
کرده و قی و اسهال بسیار واقع شده و بعد از آن معدهٔ او ضعیف شده بود و هر
طعام که خوردی کلی قی کردی و گاهی غیر منهضم اجابت شدی و از انجمله گاهی
چند روز تب کردی و اندک مراعات تب و قی برطرف شدی ولیکن سوء هضم و اسهال
در شبانه روزی سه چهار نوبت باقی بود تا قریب سالی علاج نکردند و اخر شیخی
فرمود تا او را دو عدد قرنفل خورانیدند بهمین صحت یافت و هرگاه اندک خللی
از آن باب پیدا کردی همین دوا دادندی و مفید آمدی علاج قبض شکم بلا
حرارة آنست که زهرهٔ گاو در شکم او طلی کنند و مسکه تازه با آب گرم امیخته
منضج بر شکم او می مالند و بدست آهسته بزان می کشند از سیب معده بطرف ناف
و رها دوا اگر حاجت آید شیافی از شکر و نمک طبرزد دهند و سرگین موش شیاف
همچنین بنفشه با شکر سرشته و شمشخ خشک نم کرده و صابون را نیز جمله شیافها
نافع بود ایشان را و آنجا که سبب خوردن مرضعه و طفل بود از قوابض تعدیل آن
بخوردن غذاهای نرم او لا باید کردن انگاه این معالجات دیگر کردن و دور از
معده ایشان دور باید داشتن اسهال انچه بسبب شیر باز کرفتن پیدا آید علاج
آنست که اعادهٔ شیر کنند و بوقت خواب هر شب یکدرم شربت خشخاش اطفال بخورانند

واز

و از اغذیه که عادة بود انچه قابض بود دهند و از ملینات حذر فرمایند و اگر تب
نوبتی محتاج شوند از انچه در انواع دیگر مذکور می شود بکار دارند و بسیار دیدیم که بهمین
علاج نیک شدند وانچه بوقت بر آمدن دندان پدید اید علاج نباید کردن مگر انکه
افراط آن هم مضرة کلی باشد که آنهنگام مبادا بر دیگر انواع مشغول شوند و تدبیر
زود برآمدن دندان نیز می کنند وانچه بسبب دیگر واقع باشد علاج آن است که زیره و
انیسون و تخم کرفس گرم کرده در کیسه کنند و بر شکم و قفای او تکمید کنند و تکمید
بجاورس مقلو و در سرکه خیسانیده و بزیره و گل سرخ در سرکه تر کرده هم نافع اید و زیره
با اندک سماق یا مورد کوفته و با اندک سرکه تر کرده نیم گرم بر شکم او و بستن مفید بود و
احتیاط کنند تا حدت سرکه پوست شکم ایشان را نسوزد و تدبیری اعلا خشانیدن بود
در عصیر برگ خرفوله که اطبا آن را لسان الحمل گویند لیکن اندک باید بکهی مایل ساختن
خواه از آفتاب و خواه از آتش و ملازمت این تدبیر هر نوبت بعد از فراغ از قدمگاه
باید بود در اسهال دموی عظیم مؤثر افتد و همچنین لعاب تخم خرفوله خورانیدن
و دانگی شیر مایه حیوانات بخصیص خرگوش و بزغاله کوهی و بره در آب حل کرده دادن
نافع بود لیکن جهت حذر از بسته شدن شیر در معده مریض بعوض شیر غذای دیگر ما
باید دادن و اگر بغذا معتاد نباشد تدبیری دیگر باید کردن سوای انچه و نیز تازه
بی نمک کودکان را مفید بود و پالوده اطفال را نافع بود و همچنین بلادر بکل کرو اندک
دوغ در بینه بجهد و سفوف اطفال که در باب سبب و خنازمیده هند وانچه بی آنها امید
جلد بی مفید بود در انواع اسهال و گل ارمنی یکدرم در آب صاف یا در آب بهی بلعاب
نافع آید بخصیص درد موی و صمغ عربی بریان کرده یکدرم با از دو دانه بیضه نیم برشت

غذای نافع بود وافیا زاد خشکه پلاو کرم با ماست تازه گاوی بغایت نافع و آزموده است و شرط
کومی و لعاب تخم ریحان و بارتنگ و اسبغول بر آن کرده در غیر ضعف معده عظیم مفید
آید و نانی که از آرد گندم و بلوط پزند نافع آید و فاذ زهر حیوانی در دوغ گاو و بادر
عصر خرقوله و بادرآب سیب ترش و بادرآب به ترش و بادرآب امرود جمله مفید آید
و برد خمیر که هنوز در شب آتش پخته هم نافع بود و همچنین شیر نو فربای زیحابی
ابکاهی خوردن و ماهیچه که در خمیر از بهمن و کرمادج و نعناع اندکی کرده باشند
باقاتو سماق و بایز غذای مفید بود در جمله و همچنین رشته بترکا و که اهل بابر کرده
باشند و قدری تخم ریحان بریان بران ریخته و همچنین ماش برنجی که ماش و
برنج بوی داده بسماق یا دوشاب یا ناردانی باشد و شیر خشخاش کرده و پوست هلیله
زرد یکی یا دو و با اندک مصطکی در آب فاتر یا گلاب ابر آنکه از ضعف معده باشد
عظیم نافع آید و برنج بوی داده بسماق یا دوشاب یا ناردان که آبیمار از این بریان کرده
باشند پخته و اندک نعناع افکنده غذای مفید بود خصوصا که آن را از لقیدر امعا
باشد و اسهال که با آن زحیر و سرفه باید این شربت مورد هر روز دو نوبت صباح
و وقت خواب بو خورانید زهر نوشد و سرانگشتی انفع ادویه بود و بادها
آزموده ام و امرود خشک و به خشک و سیب خشک و غیر اگر از اسفید گویند خوردن
کودکان را عظیم نافع آید و خربزه شیرین که عمر و ناشتا غلبه خوردن صاحب اسهال کهنه
دموی را عظیم نافع آید و بسیار مجرب است واگر مریض هنوز بطعام معتاد نباشد
ابخیر صنعی بکار دارد از اغذیه نیکو بود وانجا که اسهال بسبب زله کبد افتاده
باشد و این حال کودکان را بجهت بخوردن و در هم کر خوردن و خبزهای غلیظ

و شیر

و شیرین خوردن بسیار افتد باید که قوابض خشک قوی دور دارند که سده و مرض زیاده
کند بلکه علاج او بدرشتک و اش آلو و انار دان و اش آلو و شراب به و آب کاسنی و آش سماق
و به ترش و اشباه اینها کند طفل یکساله و نیم از آن سلطان حسین میرزا را با تبرادر
فراق در فصل تابستان اسهال پیدا کرد و آخر بحوز الخامسة والطباء چند علاج
می کردند مفید نمی آمد آخر الامر حضرت مدظله العالی فرمودند که آب را با ن خوشه
کرفتند غلبه و در طبق کردند و او را بعد فراغ از قضا دادن می نشاندند بهمین صحت
یافت و آب برنگ کاردی که در کنار آبها میروید شبیه به لسان الحمل لیکن از آن
باریکتر است و بجهت کاردا شهم قریب بدان نافع آید و تخم این هم در نفع قریب
تخم آن بود که آن را بارتنگ گویند و دیدم کودکی را که اسهال چون داشت هفت یکی
فرمود که شاه بلوط بریان کرده بدو خورانیدند صحت یافت و چند جای دیگر هم
تجربه پیوسته است یکسال و نیم در دی در فصل پاییز اسهال پیدا کرد و دوشبانروز
ده بیت مجلس دفتی و هفته را چنان شد که دبی مجلس رسید و در دو روز بیشتر از شب
بود و بعد از آب خوردن زیاده می شد و تشنگی عظیم داشت و اجابت گاهی چون بود
و گاه ثفل بالخون و گاهی ثفل با صفرا و بلغم و اندک خون و گاه همچو چرکی که خون آلود
آمدی و گاهی همچون خونابه که از گوشت آید نشستن و قراقر در شکم میبود و لیکن
پیچش کم بود و از غذا نفرت عظیم داشت و شیر چون مدتها بود که ترک کرده بود
نمی گرفت و از قوابض مذکوره اندک چیزی بحیله میخورانیدند و نفعی ظاهر
شد و اعراض قضا چندان می کرد که مرض او می افزود و مرض از هفته در گذشت
و او ضعیف شد یکی فرمود که عصیر بود بدتر ی گرفتند و قدری آرد گندم بیا

دانند آب خبر کردند و ماهیچه از آن بخشید و قاتوق آن کشک و مغز جوز بریان کرده
ساختند و بحیل به وی خورانیدند و مفید آمد سه روز از این غذا دادند قبض شد
و تب پیدا کرد روز دیگر بشیاف صابون شکم او کشودند و شب عرق کرد و صحت یافت
کودکی دیگر را اخراج غیر خالصه با اسهال شده بود و بعد از دفع تب معده و
احشای او ضعیف شده بود و غالب آنکه هم در جگر او بواسطه تغلیظ تدابیر و
ضعف قوی واقع شده بود و هر چه خوردی غیر منهضم با اسهال رفتی و سبب آن بود که
در تب چند نکین جرادة وی مرخیات و مبردات چون آلوی مقشر خیسانیده و
شفتالو و هندوانه و انار ترش بسیار به وی داده بودند و مدت ده روز این اسهال
بود و شیاف ورزی بیت کرة تردیک رقیق و قوابض فایده نمیکرد آخر پیلاو مرغ
میل کرد و خورد و صحت یافت و بسیار طفل و کودک را بدین نوع علاج شد اما بخیه
اسهال بحرانی و غیر بحرانی نیز داشتند و کهنه شده بود در ساوه بودم سنه اربع
و تسعمائه و فصل تابستان در هوای وی اندک تعفنی پیدا شد و مولد تب و اسهال
غیر دموی شد بتخصیص در اطفال و کودکان بسیاری بدین مرض می رفتند و هیچ
علاج موافق نمی آمد حتی تریاقات نیز موثر نبود صبیه داشتم یکساله و نیم این مرض
پیدا کرد و علاج نمی پذیرفت و چنان ضعیف شد هفته را که از پهلو به پهلو نتوانستی
گردیدن و مقطوع الطمع شدیم بجهت آنکه علاج بقوابض و تریاقات با هوا مقاومت
نمی کرد او را همچنان بیهوش وضع بر روی بالشی خوابانیده و بالای بالشی
کنیزی مضبوط ساخته متوجه مزدقان که هوای او خنک تر از ساوه است و خنکی
در هوای او نبود گشتم چون از هوای ساوه پنج فرسخی دور شدم بلب رود خانه
لحظة

بزوال کرد و هوای خنک رود خانه بحرکات باز طفل آمد چشم باز کرد و نان طلب کرد قدری
دادند خورد و آب طلب کرد و حرکه و تکلم آغاز کرد دیگر کوچ کردم و دو فرسخ دیگر رفتیم
چاشتگاه بیالغی خوش هوا در آمد مزمات و نان طلب کرد دادند بخورد و قوه یافت
چنانکه برخاست خود و میل بازی کردن نمود و تب اسهال هر دو ساکن کمتر شده بود
باد دیگر از بین الصلوتین تا خفتن چهار فرسخ دیگر راه رفتیم و بموضعی خوش هوا
سرچشمه و النکی شب خواب کرده بودیم در این شب اندک نان با پنیر شور خورد و شکم
فی الجمله خشک بود و علی الصباح تب برطرف شد باندک عرقی و برخاست و می دوید
و بازی می کرد تا عصر آنجا بودیم روز دو نوبت شکمش آمد نیم اسهال با اندک خون آلوده بعضی
از آنجا بمزدقان رفتیم بمجرد همین نقل هوا و حرکت تمام صحت یافت و از اطعمه پرهیزی
نداشت و لیکن میوه هیچ نمی دادیم و تنبر غذا نان و ماست و پلاو و ماست و برنجینه
با ماست می دادیم در نقاهه و نیکو بود زحیر چون از رسیدن سرما بود با نشاف کنند
علاج آن است که کاو درس یا خاکستر کرم یا خاکستر تنک کوسفند در تاوه گرم کنند
و در لته کنند و او را هموار بر آن می نشانند و الجوبو تافته و لته بر آن افکند
همین منفعت بخشد لیکن چندان مبالغه نکند که از گرمی آن دل را سستی
پیدا شود و شیاف مغز شفتالوی سوخته و از آب سرد و هوای سرد حذر فرمایند
و غذا آش مرضعه و یا شوربای مرغ بی قاتق مناسب بود و آنچه بسبب دیگر بود در این
معالجات مفید نیاید از تدبیراتی که در باب زحیر مذکور بود آنچه بسیار قوی
نباشد بکار دارند از ضمیخ و شیاف و غیره و مرضعه غذای اهل زحیر بکار
داده و مریض غذا خواهد او را هم از آن دهند و دسته بر کاوی و آهن تاب کرده

[illegible]

که مروه تخم و تخم ریحان در آن باشند و دشنه که جز از براب و زرده تخم مرغ کرده باشند

بسیار نافع بود و مرضعه و مریض را اکل اقراص اقاقیا خوردن و دو چیزی لعاب دار نافع آید و همچنین

کلاب و تخم خشک در آب مساوی کرده نیم گرم و سرد بتخصیص آنجا که سو هضم و هیضه

سابقا با آن بوده باشد و پالوده الطفال جمله را نافع بود و بسیار دیدیم این معالجات صحت یافتند

و زرده تخم مرغ با روغن گل زده نیم گرم مریض را بر آن نشاندن چنانکه مقعد از آن بخورد

کند و دم و گوشت نخیر را نافع آید و برغ پیه شکم شکافته گرم گرم مقعد مریض را

بر آن نهادن مکرر را هم و دم و گوشت زجیره را نافع بود و کودکان را ادب بر شیر نزدیک است

آن نافع بود و سنجد خوردن هم مفید آید و اثر نادران و پودنه باغی که بر نخ از آن بوی

داده باشند و کم رشتی بود هم نافع آید و گوشت مرغ که بنادران و زیره کباب

کرده باشند مفید بود صفرائی را **درد درود** که آن را مغص گویند چون با اسهال باشد

علاج آن است که نانخواه را سائیده و با سپیده خایه مرغ سرشته بر شکم او طلی

کنند و نمکید بر کنف گاو تازه نیم گرم بغایت نافع آید و سفوف بادیان و اگر بزرگی

مسحوق در شیر و همچنین بادیان رومی با مصطکی سائیده در شیر مرضعه مفید آید

و شیاف بادجه نیکو بود و همچنین شیاف صابون و شیاف سرگین موش فقط و

شیاف مغشر نرم کرده و بزهره گاو الاییده و شیاف سیج بزهره گاو آلوده

نهادن و شیاف صمغ عربی سوده با زرده تخم مرغ پخته و اگر یک شمه افیون در

روغن گل حل کنند و مقعد او را بدان چرب سازند عظیم نافع باشد و او را اگر شکم

بود او را دایه خوابانیدن آهسته جنبانیدن و اعضای او را مالیدن نیکو بود

دیدم که مرضعه با آن نیکو طفل را از ناف تا سر معده سه نوبت می لیسید نود آب

دهن

دهن و دو می انداختند بعد لحظه ای ساکن می یافت و بعضی هستند که ادعیه

می راقی داده اند درین ابواب و ایشان را گویند که اد و وان دارند چون دست بر شکم

و لبخی و معصو مالند و ان دعا خواندند بعظی و شاوب ایشان افتد و مریض صحت

یابد و جهت کودکان و طفلان که از ادویه متنفر اند توسل با دعیه و اغراض

نفسانی و تبدیل هوا مناسب آید **بیجیدن ناف** چون بی زحیر و اسهال بود علاج

آن است که آب گرم با روغن زیت و نمک مرج کرده در مثانه گاو کنند و بر ناف

او می نهند و چون سرد شود دیگر باره گرم میکنند و خایه قند زبان سائیده بر آن

مالیدن سخت نافع آید و تیک کوسفند سائیده و گرم کرده در لته بر آن

تکمید نمایند مفید بود و اندکی سفوف بادیان در شیر مرضعه خورانیدن اطفال را

نیکو بود و همچنین اندکی بهمن سرخ یا اگر مسحوق در شیر مرضعه و استعمال شیاف

صمغ و روغن افیونی که در درد دود گفته شد انجام بغایت مفید باشد و اگر از

استعمال جرمهای گرم کرده تکمید کردن در لته یابد لته را به آب سرد تر کرده طلی

کنند و یا یخ در لته کرده می بندند مفید آید **بیرون جستن ناف** این بیشتر از

زود گریستن بود **علاج** آن است که مرداسنگ و اسفیداج با آب کشنیز تر سائیده

و طلی می کنند و همچنین مرمکی و جوز سرو سوده با آب کشنیز و عنب الثعلب و صبر و مازو

مسحوق با آب کشنیز و عنب الثعلب و اگر احتیاج افتد کسیره بعد از آن ... بادیان

مسحوق کرده بعد طلا بر بالای ناف او نهند و لته نرم بر بالای آن محکم ببندند

و احتیاط کنند تا بست پهلوی او کوفته نشود از بند دیدم طفلی را که بمجرد همین

کید بستن صحت یافت و خاموش داشتن ایشان تا ممکن بود علاجی لا بد است

٨٢

فتق ایخد بچه و معوی بود اکر از زور کریه افتد طفلان را اما کودکان را از دستیها
قوی تر چون زور کردن و جستن و چیزهای بادناک خوردن و امثال اینها
افتد **علاج** بادی آن است که مرضعه و طفل و کودک از چیزهای بادناک حذر
کنند و همچنین از چیزهای لین و مزلق و انچه بادشکن باشد خورند در طعام و
غیره چون زیره و بادیان و کراویه و مصطکی و اکر و طفل را باید که خاموش
دارند و حرکه کم کنادند و کودکان را از هرچه فرود آورده خبر فرمایند و چون باد
در خصیه بر کشیدن او از زهار مصطکی و مازو و سرشیر کفشکران و عنزروت
و نانخواه بسایند و بر آب ذلک برشند و بلته بر انجا بندند محکم و همچنین مازو
و کلنار و کندر و خایه هندو مومیای و سریشم برابر را بنداک سرشته
می بندند و چون خشک می شود دیگر تر می کنند و می بندند بتخصیص در شبها
که آرمیده اند بهتر آید و اولی بر پشت بود **و طریق آن** آن است که کیسه سه گوشه
بدوزند چنانچه باندازه مثلث کش ران از زهار او بود و آنرا از زیره کوفته
و یا بادیان کوفته پر کنند و نیک بیاکنند تا محکم شود آنگاه بر سه گوشه آن
سه بند نو مرید و زند بعده آنرا بر کش ران او که باد دارد بنهند و دو بند آنرا
از دو جانب آنجای و بکذرانند و در پس کمرگاه او ببندند و یکی دیگر را از میان نما
او از پهلوی خصیه او بگذرانند در کش ران او بر روی سرین او برآرند و تنگ
کشیده بر آن بندها بندند چنانکه کیسه درست برکش ران و کنزکاه باد نشیند
و آنرا اکرچه محکم و درحین نشستن مریض را باید تا نخوابانند و آهسته
بدست تا در خصیه او را افتاده تا بطرف شکم باز رود و آنگاه بانکشت کذرگاه
انوا

آنرا کوفته آن کیسه بار نهند و ببندند چنانچه کفته شد یا بر بالای ضمادی یا طلای بسته
بود و دیدم طفلی پنج ماهه را که باد در خصیه او پیدا شده بود سرکین موش را در شیر
سابیده بر زهار و خصیه او طلی می کرد بدین مداومت صحت یافت و بسیار جا آزمو [دیدم]
و دیدم کودکی چهار ساله را که باد در خصیه پیدا کرده بود مداومت کیسه بستن فقط
صحت یافت و چند جای دیگر همین نوع واضح گشت و چون باد در پشت زهار و
غیره آن باشد علاج بهمین بستن و از ضمادها و طلاهای مذکور بر نهادن و پرهیز
فرمودن مرضعه و مریض از چیزهای بادانگیز کنند و بسیار باشد که همین قدر علاج
کافی باشد و اندک مشک و چند در روغن زنبق حل کرده در سوراخ قضیب قطعی
ریخی چکانند مکرر تا نفع آید و مغز ساق خر را بر آن طلی کند مفید بود بشرط
تکرار و خردی مریض **و ایخد معوی بود** یعنی ترب و روده بخصیه و غیره فرود آمده
باشد **علاج** هم به بستن بالشه مذکور کنند بدستور اما کیسه صلب تر باید و بستن هم
محکم تر باید و چند از مداومت نمایند که منفذی که کشاده شده و یا محلی که
کسسته گشته نیک شود و بهم آید و بر بالای قابضات روبانند و زود تر نفع دهد و
چندین کودک را دیدم که محکم بستن بالشه صلب شیب آلته ابله می کرد و در آن
شب خوش می شد و برودی نیک می شدند و بعضی را ابله فتنه خوش میشدند
بتخصیص مرطوبان خرد تر که گوشت و پردهای ایشان از غایت تر اکه بچها بخر زود
قبول باده شدن می کند زود قبول درست شدن هم میکنند و فتوق مثله المثانه ایضا نما
کمتر افتد و اکر احیانا واقع شود علاجش را از محلش استخراج کند **حرقه البول**
یعنی سوزش مجری بول بوقت آمدن و این در کرمی هوا و از کرمی و تیزی خوردن

مرضعه یا طفل و کودک بسیار افتد **علاج** آن است که آب هندوانه را با قند چاشنی کرده
دهند و شیره تخم خرفه با قند چاشنی کرده هم نافع آید و دوغ هندوانه نشاند زهم
مفید آید و مرضعه و مریض باید که از خوردن گوشتها و گوشت ماهی در کنند کودکی یکساله
و نیم را در صیف سوزش بول شد چنانچه گاهی که بول آمدی گریه و اضطراب کردی
و مداکبر جود را بدست مالیدی عنب الثعلب سبز را نرم کرده بر زهار و ذکر خصیه
او طلی کردند و هندوانه و دوغ گاو بدو میدادند صحت یافت و این مجرب است
بول کردن در جامه خواب سبب آن سردی مزاج و سستی مثانه بود **علاج** باید که ختنه
و ذکر او را زبان گنجشک خوانند چهت مشابهه بدان بگیرند و مغز آن را نرم بسایند و
بعسل معجون کنند و هر شب مقدار جوزی میدهند و بگیرند بارد دخت او در سناکه
بعضی ترکان او را ادچر گویند و بکوبند و بیزند نرم و در میان حلوا کنند و هر شب
مقداری بدو بخورانند و اگر در وقت خواب کودک را بول کردن فرمایند و در
میان خواب تکلیف بول کردن کنند و چند نوبت او را در خواب اند و بیدار کنند
و گویند بول نکنی و گاهی او را تخویف و لت کرده باشند این عادت از او زود
برود و بی دارویی بتخصیص که شبها چیزی که مدر بول بوده باشد نداده باشند
و مجرب و چندین کودک سه چهار ساله بدین تدبیر ترک آن خوی کردند و اگر
علت قوی بود شبها واجب دوزا ورا الحتی گوسنه و تشنه باید داشتن و همچنان خواب
فرمودن و چیزی که گرم کند و مقوی مثانه باشد مثل آنچه ذکر کرده شد خورانیدن
صباح و شام و این اعمال دیگر کردن و گویند که شخصی را بیک درم تخم
تره بابک مانده بود ناشتا سوده در عسل آب خورانیدند این علت از او برطرف شد

و جامه خواب گرم و حرکه دراخر دو ز و بر چیزی گرم نشستن جمله نافع بود و از خربزه
و چیزهای سردی و تری و قوایه پرهیز واجب بود و اگر کودک رسیده باشد و مادینه بود از
معاجین گرم قدری بر بالای طعام بدو باید دادن و مداومت قدری جوز بوا خوردن
فرمودن و هم طعامهای کم ترشی و کم آب دادن چندانکه عادت آن فعل از او برطرف
شود و بسیاری را دیدم که تا بالغ شدند ترک نکردند و هر علاج با شراب دادن نافع
باشد و همچنین نابی که در حیرا ان انداخته زیر اکبوتر مخفی کرده باشند دادن قابلة
تمام بخشد و دماغ خرگوش را با گرده خشک کرده خرگوش سوده با شکر شبها دادن
مفید آید و اکثر تخمهای بوسته و با قند سوده مثل تخم خشخاش و تخم کتان و کندر
و تخم کتان و تخم ریحان دادن و همچنین اگر مغزهای برشته چون فندق و بسته
و با غیر برشته چون زینه و شک و فستق و شاه بلوط و جوز و نارجیل با شکر دادن
هم منفعت رسانند والله اعلم **دشوار آمدن بول** آنچه سبب آن سنگ
دیگ مثانه یا کرده بود **علاج** آن است که روغن عقرب بر زهار و کوده او می مالند و در
حلیل او میچکانند و از غذاهای مولد سنگ مرضعه و مریض را حذر میفرمایند و بچه
الیهود به آب سوده و فتیله از کاغذ بدان بیالایند و در سوراخ ذکر او فرو کنند و بگیرند
بیخ خبازی و همچنین برگ وی و بیخ و برگ خطمی و برگ و بیخ خوش نظر و شاخ و بیخ خار
خسک و بابونه جمله را نیم کوفته در آب بسیار بجوشانند و مریض را در نشانند و باید
که ظرف گشاده بود و دود و آب بسیار و بکرمی مایل و مریض چون در آن نشیند آب تا ناف و
کمرگاه او باشد و در شبانروزی دو سه نوبت بنشانند چندانکه آب سرد شود و دیگر
گرم کرده گرم میکنند و بعد از آن تن او را هر نوبت خشک میکنند و روغن مذکور در بدن میشود

مذکور می باشد و نبید آنک مغز سر عکه و یا کلاغ بپیه در شیر حل کرده بچو داشند نافع آید
و با حلیل اندر نهادن و بچکانیدن هم مفید باشد و چون قوه بسیار داده باشد بیش از آن
شیر نان را استوا نکردن و اگر عقرب سوخته بود و وی کرحل بر بان مسحوق باشند
و بر زهار و کودک او طلی کنند نافع بود و نیز کرانان سنگ بر آید و اگر چند عکه
با کلاغ بپیه را زنده بسیار بجوشانند و مریض را اندران آب نشانند نافع آید و
غذا اماج جو و مناسب آید غیر محرور را و محرور را ادویه مبارد ان قانو کرده
با کشکاب یا گوشت خروس بچه و اگر از گوشت عکه و کلاغ اندران بپزند نافع آید و شیرخوار
بر شیر مرضعه کرای غذا خود را اختصاص کند و اگر بعمر بیشتر باشد احتیاج افتاد از مجلس باید
دیدن **وانجا** که صرف بول بسبب دیگر بود علاج آن چنانچه در مجلس مذکور است کنند
بوجهی که مناسب بود **کرم** انچه در غیر روده مستقیم متولد شود از طوال و غیرها
علاج آن بدستور چنانکه لائق ایشان باشد از مجلس استخراج کنند **وانچه** در روده
مستقیم متولد کرده از کرمهای خرد و حوالی مقعد ایشان را مجرد وی دغدغه می کند
علاج آن است که شیاف از موم و حنا را بر هم سرشته می بپزند و بعد لحظه
سوراخ مقعد طفل را بر چراغ می دارند و آهسته بر انگشت کنار دهان را تا جا رند
و اندکی گشاده میدارند تا کرم از آن بجان جمله ریسمان بیرون کند چون اندکی ظاهر
می شود آن را میکیرند و اگر حوالی مقعد را اندکی خورده باشد شیاف مغز سوخته بلوط
و شکر سرخ بهم سرشته می بپزند و یا موم را بجان الائید می بپزند و اگر از بلوط
و مغز سوخته آن بیرون کوفته شیاف سازند و نفط سیاه با موم و قطران با
مقعد کرم را بکشند و خوردن شکر و ناردیل و طعامی که شیر با کول داشته باشد و